



WWW.A

WWW.A

فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

تابستان ۱۳۹۴

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

- اعتقادی- تیر ۱۳۹۴ ۸
- "برای خدا" فرقی ندارد برایش تو نماز بخوانی یا نه، یا چه آیینی داشته باشی... اما اینها برای من و تو فرقی می کند. و این فرق زمانی شروع شد که من و تو بر سر خدایمان جدل کردیم؛ من گفتم: من با ایمان ترم، تو گفتی: من! و فراموش کردیم خدای هر دو ایمان یکپس است؛ فقط راه اتصالمان به او فرق دارد. به راه های اتصال یکدیگر به خدا دست نز نهد! شاید کسی با پندار و گفتار و کردار نیکش، به خداوند بسیار نزدیکتر از ما باشد... اجازه بدهید هر کس به گونه ای خودش به خدایش وصل شود نه فقط به شیوهی ما... ۸
- باتوجه به آیه ۵ سوره حمد که میگوییم (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، چرا باید از کسی غیر از خدا یاری بجوئیم، چرا باید به طور مستقیم از خدا یاری نخواهیم، مگر خدا بندهاش را از همه کس بیشتر دوست ندارد؟ پس طبیعتاً خدا بدون واسطه یاری می کند. پس شفاعت برای چه است؟ ۱۲
- با توجه به این که خدا برخی کارها را به وسیله انسان انجام می دهد، آیا این امکان وجود دارد که مثلاً خدا خودش ماشین، تلفن، تلویزیون و... بیافریند یا مثلاً چیزی اختراع کند؟ هرچند اصل علم مال خداست ولی تا به حال خدا این چیزها را به وسیله انسانها آفریده است. ۱۵
- اگر چه در مورد "توسل" بسیار نوشته اید، اما یک پاسخ جامع و ساده در مورد حاجت خواستن از ائمه (ع) یا به قولی "توسل" و عدم منافات آن با شرک می خواستیم، پاسخی که هر مخالفی اگر مغرض نباشد، قبول کند. ۱۸
- قرآن کریم و حدیث- تیر ۱۳۹۴ ۲۲
- آیا دلایل نقلی بر اینکه دوازده امام مصادیق آیه اولی الامر هستند وجود دارد؟ اگر وجود دارد آیا منابع آن در کتب اهل سنت هم هست؟ چه دلایل نقلی بر عصمت همه دوازده امام وجود دارد؟ ۲۲
- آیا واقعا پنج تن آل عبا آن طور که می گویند بزرگ هستند. می گویند دلیل خلقت آسمانها و زمین و دلیل خلقت انسان همین پنج تن هستند. آیا این کفر نیست؟ در حدیث کسا نیز وجود دارد که خداوند آسمانها و زمین را خلق نکرد مگر برای این پنج تن. ۲۶
- آیا "حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه" حدیث جعلی است؟ چون سند موثق و محکمی ندارد و همچنین از نظر محتوا هیچگونه همسویی با خدا شناسی نیز ندارد. لطفاً اول از لحاظ سندی این حدیث را بررسی کنید. ۲۸
- آیا آیه ۲۱۲ سوره بقره بدین معناست که برای متقین صرفاً در جهان باقی علو مقام نسبت به سایرین وجود دارد؟ و در این جهان تا حضرت مهدی (ع) ظهور نکرده اند، همیشه غیر متقین در مقامات بالاتر دنیا هستند؟ ۳۰
- احتراما چرا به حضرت زهرا سلام الله علیها "ام ابیها" گفته می شود؟ آیا در روایات علت آن بیان شده است؟ ۳۳
- حقوقی و احکام- تیر ۱۳۹۴ ۳۷
- آیا مجاز هستیم به دلیل سختی روزه، از حد تر خص خارج شویم و روزه خود را بازکنیم؟ اگر برای راحتی خودمان این کار را بکنیم چه حکمی دارد؟ ۳۷
- آیا این درست است که می گویند شرکت های پپسی و کوکاکولا و نوکیا حامی اسرائیل هستند؟ اگر هستند خرید از شرکت ... که از برند آن (کوکاکولا) استفاده می کند حرام است؟ ۳۹
- تاریخ- تیر ۱۳۹۴ ۴۲
- برخی شبهه می کنند که چگونه می شود که اشخاصی که روایت معروف حضرت رضا سلام الله علیه هنگام ورود به خراسان را نوشته اند به ۳۰ هزار نفر برسند؟ و استدلال می کنند که ما تا همین چند سال قبل از انقلاب در شهرهای بزرگ، افراد معدودی با سواد و یا کسانی که خواندن و نوشتن بلد باشند در اختیار داشتیم. اما بطور می شود که ۱۰۰۰ سال پیش فقط یک روایت را ۳۰ هزار نفر بنویسند؟ این غیر معقول است و اینکه چطور می شود در جنگ صفین ۱۱۰ هزار نفر آدم کشته شوند. ۴۲

- گو ناگون - تیر ۱۳۹۴ ۴۵
- آیا اهل سنت و جماعت قاتل به تجسیم (جسم داشتن) خدا هستند؟ ۴۵
- آیا قبل از انسان هم يك دوره حیات مثل حیاتی که انسان‌ها دارند وجود داشته و مثلا برای آنها قیامت بر پا شده باشد و اکنون در بهشت و جهنم باشند و خداوند مجدداً این پروسه را در خصوص ما انجام داد؟ ۴۷
- آیا انسان در نفهمیدن مقصر است؟ خوارج دین را نمی‌فهمیدند، آیا مقصر بودند؟ مثلا ابن ملجم همانطور که در سریال امام علی نشان می‌دهد نمی‌خواست آدم بدی باشد، فکر می‌کرده مسیر صحیح این گونه است؟ آیا انسان در نفهمیدن مقصر است؟ ۵۲
- آیا حیوانات روح دارند؟ روح آنان پس از مرگ چه می‌شود؟ آیا آنها پس از مرگشان محلی برای آرامش ابدی ندارند؟ ۵۵
- آیا دعاهایی با مضمون نفوذ عشق در قلب معشوق وجود دارد؟ یا به روش صد در صد برای رسیدن به معشوق برای عشق پاک وجود دارد؟ ۵۸
- سیاسی - تیر ۱۳۹۴ ۶۲
- با توجه به سخنان آقای هاشمی رفسنجانی که گفتن آیت‌الله خامنه‌ای در ایران جایگزینی ندارد، یعنی بعد از فوت آیت‌الله خامنه‌ای کشور ایران نیاز به رهبری مثل ایشون نداره؟ یا افرادی با کفایتی مانند آیت‌الله خامنه‌ای در ایران وجود نداره که جایگزین ایشون شوند؟ ۶۲
- با توجه به اینکه عملیات کربلای ۴ از قبل لو رفته بود و فرماندهان وقت، علم به این مسئله داشتند چرا بازهم عملیات انجام گرفت؟ ۶۳
- ارزش رای مردم از هر قشر و با هر سواد در کشور ما یکی است، ولی آیا این درست است؟ شخصی که تحصیلات بالایی دارد، کسی که خودش در سیاست است و...؛ ایگونه افراد با یک روستایی دور افتاده و یا کشاورزی که بدور از سیاست است، آیا اینها تشخیص شان با هم یکی است؟ ۶۶
- اعتقادی - مرداد ۱۳۹۴ ۷۰
- چرا کسی که نمی‌خواهد به بهشت برود، باید حتماً به جهنم برود؟ ۷۰
- آیا با اعتقاد به خداوندی که عالم به آینده است و خود نیز ما و محیط اطراف ما را آفریده و ناظم است؛ چاره‌ای جز جبر گرایی برای ما می‌گذارد. مثلا: شخصی چون شمیرن ذالجوشن، چاره‌ای جز شمر بودن ندارد. ۷۴
- مگر چهارده معصوم برای توسل نزد شیعیان کافی نیستند؟ اگر این چنین است چه نیازی به توسل به امامزاده گانی همچون حضرت ابوالفضل و شاهچراغ است؟ اگر بگویید در توسل عصمت شرط نیست و انسان‌ها سلسله مراتب دارند... آیا این خود نشان دهنده این نیست که انسان عادی هم باهمان آبروی اندک می‌تواند حاجت خود را بدون واسطه از خداوند بخواهد و بگیرد؟ ۷۷
- این عظمتی که ما شیعیان برای ۱۴ معصوم علیه السلام قایل هستیم و اعتقاد داریم آنها با بنی بشری حتی پیامبران قابل مقایسه نیستند آیا دارای سند - محکمی است یا خیر؟ ۸۰
- قرآن کریم و حدیث - مرداد ۱۳۹۴ ۸۴
- با توجه به آیه ۱۹ سوره مائده «فترة من الرسل»، در فاصله پیامبری حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) هیچ رسولی نبوده. پس چطور می‌توان این حدیث که "زمین از حجت خدا باقی نمی‌ماند" را توجیه کرد. ۸۴
- آیا علم غیب پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام، با نص آیه ۹۵ از سوره التمل منافات یا تنقض ندارد؟ ۸۶
- تفسیر - با توجه به آیات قرآن در آیه ۳۳ از سوره القرقان و آیات ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰ از سوره بقره که می‌فرماید قرآن را بر زبان تو آسان کردیم و...، جایگاه "تفسیر" چیست و چه نیازی به آن است؟ این سؤال در شبکه‌های مجازی بسیار پخش شده و پاسخی قاطع و محکم می‌خواهم. ۸۹
- به زنان نوشتن نیاموزید! امام صادق علیه السلام فرمود: زنان را در بالاخانه‌ها منشانید یا جای ندهید، و نیز خط نوشتن و سوره یوسف به آنان نیاموزید، بلکه به ایشان چرخ‌ریسی بیاموزید. ۹۳

برخی از اوقات احساس پوچی به ما دست می دهد، از این که می بینیم اکثریت قاطبه انسان ها به آن مقصدی که برای آن خلق شده اند، نمی رسند و تنها عده بسیار انگشت شماری به کمال و رشد انسانی و یا مقام قرب و یا ... می رسند و روایت: الناس کلهم هالکون الا العالمون ...؛ به راستی با این شبهه و سوال چه باید کرد؟..... ۹۶

گوناگون - مرداد ۱۳۹۴ ۱۰۱

این شبهه و شک همیشه در ذهن من بود که این ساده زیستی رو با فقر یکی میدیدم. این سوال رو داشتم که آیا در اسلام توصیه به فقر شده یا مثلا در کلام ائمه (ع) و بزرگان دین توصیه به ثروت و ساده زیستی شده؟ همیشه این تصور من بوده که پولدار بودن از نظر اسلام بد هست ولی حالا که دارم تو کارم موفق و پولدار میشم فکر می کنم دارم از اسلام دور میشم ... - از آیات و کتب معتبر هم منع بجم بدین..... ۱۰۱

چرا ایران عزیز ما باید نظارت و بازرسی بطور وحشتناک ضعیف باشد؟ در عمران - در دزدی ها و اختلاس ها و هزار مورد دیگر. چرا تمام مشکلات ما به یک سوال رسانه ای از مقام مسئول و یک جواب سربالا از مقام مسئول ختم می شود و هیچ کس از آن مقام مسئول بازخواست برای آن مشکلات نمی کند؟ جوان های مملکت، این سرمایه هامون دارن بخاطر این بی جوابی ها سر به کشورهای غربی می گذارند خواهش می کنم جواب بدید. به خدا من از دلسوزان نظامم.

..... ۱۰۵

آیا واقعا طاووس ماده از اشک چشم طاووس ماده باردار می شود؟ طبق آنچه که در خطبه ۱۶۵ نهج البلاغه آمده است صحت دارد؟ ۱۰۸

آیا انسان می تواند خوب و بد را متوجه شود؟ خیلی از چیزهایی را که دین بد می داند، انسان ها نیز بد می دانند و در بعضی موارد اختلاف هست، [با توجه به اینکه دین فقط منحصر در اخلاق نیست و قانون است و آگاهی هایی فراتر از عقل می دهد] ۱۱۰

چرا وقتی در این دنیا گناه کوچیکی رو انجام میدیم، خدا وعده عذاب سختی رو در آخرت داده است؟ مگه نه اینکه خدا عادلانه؟ ۱۱۵

چرا با وجود اینکه ما با آمریکا و نظام سلطه دشمن هستیم، اما از محصولات و فناوری های آنها استفاده می کنیم؟ آیا برای این کار دلیل قرآنی و روایی وجود دارد؟

..... ۱۱۸

آیا این که می گویند: در خانه ای که نظافت رعایت شود و همیشه آن خانه تمیز باشد، امام زمان (عج) و ملائکه در آن خانه رفت و آمد می کنند، درست است؟ و می گویند: در خانه ای که نظافت رعایت نشود و آن خانه کثیف باشد، جن ها و شیاطین رفت و آمد می کنند، درست است؟..... ۱۲۲

..... ۱۲۲

آبروی نزد خداوند به چه معناست؟..... ۱۲۶

حقوقی و احکام - مرداد ۱۳۹۴ ۱۲۹

چرا در اسلام "باید و نباید" آورده شده و این که همه ما در قبال این باید نبایدها مسئول هستیم؟..... ۱۲۹

حجاب برای من مصونیت نشد. وقتی کلاس پنجم دبستان سوار تاکسی شدم، و دستی بدن مرا لمس می کرد و من حتی نمی توانستم از ترس جیغ بکشم و هم

چنین ۱۳۱

چرا انسان نمی تواند برای خود قانونگذاری کند؟ چرا دین تمام قوانین را بیان نکرده؟ مثلا مسایل روز؟ کسی که قانونگذاری می کند چه شرایطی باید داشته باشد؟

..... ۱۳۴

سیاسی - مرداد ۱۳۹۴ ۱۳۷

چرا یک فقیه باید والی مردم باشد؟ چرا شخصی مثل مدیر پرتوان (در عین بی تقوایی) یا فردی که بتوان مصالح جامعه رو به دست او سپرد، نمیتونه "ولی" مردم باشد؟ چرا کسی مثل قاضی یا فردی که میدونیم میتونه از پس مشکلات بیرون بیاد ولی مردم نباشه؟ لطفا دلیل جامع بیارید میخوام قانع شوم. ۱۳۷

..... ۱۳۷

به نظر شما چه عواملی باعث شده که کشورهای آمریکا، انگلیس و اسرائیل، متاسفانه اینقدر در جنگ نرم علیه ایران موفق بودن؟ الان با ماهواره و اینترنت و

شبکه های اجتماعی تونسستن خیلی افراد رو به گناه بکشونن و خانواده ها و جوانان رو نابودکنن. ۱۴۱

اعتقادی - شهریور ۱۳۹۴ ۱۴۵

در فیسبوک خطاب به مسلمان ها: این چه خدایی ایست که انسان ها روی هم در دنیا و هم آخرت عذاب می دهد و به گونه ای لذت می برد و عذاب رو هم

- بیشتر می کند (مثل افراد شکنجه گر) مثلا کودکانی که در آفریقا از گرسنگی و بیماری می میرند و رنج می کشند و خدای شما کاری انجام نمی دهد در صورتی که هیچ گناهی انجام نداده اند. شما مسلمان ها همچین خدایی رو می پرستید. ۱۴۵
- چه کار کنیم که در قیامت اهل نجات باشیم؟ ۱۴۸
- قرآن کریم و حدیث- شهریور ۱۳۹۴ ۱۵۳
- چرا در قرآن کریم، لغت "قتل" در اشکال مختلف آن ۱۵۸ مرتبه در بیش از ۱۳۰ آیه بکار رفته است که در بیش از ۲۰ آیه خداوند مستقیما امر به کشتن انسان ها می دهد؟ ۱۵۳
- در خطبه ۹۱ نهج البلاغه، در قسمتی که در مورد فتنه ها صحبت می کند، امام میفرماید: «آن که در آن فتنه ها بصیر و داناست بلا دامنگیرش می گردد و هر که کوردل و ناینیاست بلا از او دور می ماند» توضیح دهید. ۱۵۸
- خداوند در آیه ۴ از سوره التین می فرماید: من انسان را احسن تقویم آفریدم؛ ولی با این آیه چگونه خلقت ناقص بعضی از انسان ها توجیه می شود؟ آیا اینکه بعضی افراد سالم هستند و بعضی افراد ناقص و معیوب هستند ظلم خداوند علی کل شی قدیر نیست؟ آیا آیه ۴ سوره تین با جهان واقعی تناقض ندارد؟ .. ۱۶۲
- سیاسی- شهریور ۱۳۹۴ ۱۶۶
- مدتی است که آقای صادق زیبا کلام عنوان می کند که امریکا ستیزی چه نفعی برای ما داشته؟ یا اینکه چه مرجعی رسالت نابودی اسرائیل را بر عهده ما گذاشته است. لطفا پاسخی جامع و درخور به این سخنان بدهید. ۱۶۶
- بعضی ها میگویند که مسلمان ها، مسلمان بودنشون رو مدیون خلیفه دوم هستند چرا که ایشان بودند که با لشکر کشی و ... (گرچه از راه نادرست و غیر اسلامی) تمدن اسلامی را حتی در اروپا گسترش دادند. آیا اگر این اتفاق نمی افتاد، به احتمال چند درصد اسلام این همه گسترش پیدا می کرد جدای از اینکه نقدهای زیادی به این عمل خلیفه دوم بار میشه، آیا می شود کار ا را صد در صد اشتباه دانست یا اینکه اگر بخواییم منصفانه نگاه کنیم تا حدی هم (گرچه کم) قابل تحسین بود و موجب پیشرفت اسلام شد؟ ۱۷۲
- چگوارا - یکی از چهره های که جوانان به عنوان مردی انقلابی دوستش دارند و شهرت زیادی پیدا کرده ارنستو چگوارا است. لطفا بفرمایید این شخصیت خوب بوده یا بد؟ از طرفی آزادیخواه بوده از طرفی معبود شواهدی از قتل ها و فسادها و بدی مدیریتش می گویند. لطفا توضیح بفرمایید. ۱۷۶
- از پدر پرسیدم برای چی انقلاب کردید؟ پاسخ داد: برای اسلام؛ گفتم: مگه اون وقت ها نماز نمی خوندی؟... چرا مگه مسجد نمی رفتی؟... چرا مگه مکه نمی رفتی؟... هه همه بیدارترین ببینن چی داره سرمون میاد؟ ۱۸۱
- حقوقی و احکام- شهریور ۱۳۹۴ ۱۸۶
- اگر قائل به تاثیر لقمه ی حرام بر رشد فرد باشیم چرا حضرت موسی علیه السلام که در خانه ی فرعون بزرگ شد به پیامبری رسید؟ ۱۸۶
- گونگون- شهریور ۱۳۹۴ ۱۸۹
- ربا و نزول خوارى حرام ترین اعمال است اما اگر بروی از بانک وام با بهره ۳۵ درصد بگیری حلال می شود - صدا و سیما آلات موسیقی را از پشت در و دیوار و گلدان نشان می دهد، چرا که می گویند نمایش آلات موسیقی حرام است، اما اگر ۱۲۰ هزار تومان بدی بروی کنسرت برج میلاد، آن موقع حلال می شود... [بقیه سؤال در متن]. امیدوارم توجه الکی نکنید و برخی انتقادات در جامعه را بپذیرید! ۱۸۹
- به نظر شما اگر شیطان بر انسان سجده می کرد و هبوط آدم ابوالبشر اتفاق نمی افتاد نحوه خلافت وی و ذریه اش در زمین چگونه بود؟ ۱۹۲
- چرا داستان های پدر یتو، شنگول و منگول و ... را نباید قبول کرد، اما داستان حضرت یونس (ع) بیرون آمدنش از شکم ماهی را باید قبول کرد؟ دلیل می آورند که مگر می شود اعتقادات یک میلیارد نفر الکی باشه؟ اگر الکی بود که تا حالا از بین رفته بود. ۱۹۵
- چرا امتیازات داده شده به شیطان (ابلیس) بیشتر از انسان است؟ ۱۹۸
- چگونه از شقاوت در آخرت جلوگیری کنیم؟ ۲۰۱

توبه - آیا مشرک اگر توبه کند پذیرفته می شود؟ ۲۰۳

آیا اگر کسی نتوانست جلسه گناه را بر هم زند، حتماً باید ترک کند؟ آیا باید در مقابل دشمن سکوت کرد؟ می گویند: "دوران تقیه" دیگر گذشته است؟ مملکت در خطر است و ...؟ ۲۰۶

من به خدا ایمان دارم. می گویند: مشکلات با دعا حل می شود؛ اما برای دعا نیز هزار تا شرط (مثل دل شکسته، گریه، حزن و ...) گذاشته اند! مگه خدا مهربان سریع‌الرضا نیست؟ آیا به بنده‌ای که با ادب دعا می کند، نمی دهد و می گوید: برو تو سرت بزنی و اشک بریز تا بدهم؟ خدا دعای آدم جنب و بی نماز و بی وضو هم اگر خواست قبول می کند، لطفاً برای دعا بروشور صادر نکنید و ۲۰۹

ایمان مهم است یا عمل؟ کسی که ایمان به اصول دارد، اما دروغ می گوید، کم کاری می کند، بد اخلاق است و ... بخت است یا کسی که اعتقادی ندارد، ولی وفای به عهد دارد، گشاده‌رو است، با خانواده خوش اخلاق است، در بیت المال حساس است و حلال و حرام حالش می شود؟ ۲۱۲

از جهل‌های انسان بگویند. انسان از چه جهاتی نادان است. انسان منقطع از وحی بسیاری چیزها رو کشف می کند مثلاً خوبی و بدی بسیاری امور را می فهمد هر چند باز مدام در حال کشف است اما مسلماً بدون وحی نمی تواند بفهمد از کجا آمده برای چه آمده و به کجا می رود؟ آیا پیشرفت انسان فارغ از شناختن مبدا و مقصد و علت آفرینش، او را از وحی بی نیاز می کند؟ شاید سوال اصلی این باشد نیاز به وحی برای چیست؟ آیا همان نیاز انسان به دین است؟

..... ۲۱۵

پاسخ‌های کوتاه - شهریور ۱۳۹۴ ۲۲۰

س ۳۴۱ - آیا برای پذیرش توبه حتماً باید گریه کرد؟ ۲۲۰

س ۳۴۲ - قبر پرستی با بت پرستی چه فرقی دارد؟ ۲۲۱



اعتقادی - تیر ۱۳۹۴

"برای خدا" فرقی ندارد برایش تو نماز بخوانی یا نه، یا چه آیینی داشته باشی... اما اینها برای من و تو فرق می‌کند. و این فرق زمانی شروع شد که من و تو بر سر خدایمان جدل کردیم؛ من گفتم: من با ایمان‌ترم، تو گفتی: من! و فراموش کردیم خدای هر دو ایمان یکیست؛ فقط راه اتصالمان به او فرق دارد. به راه‌های اتصال یکدیگر به خدا دست نزنید! شاید کسی با پندار و گفتار و کردار نیکش، به خداوند بسیار نزدیکتر از ما باشد... اجازه بدهید هر کس به گونه‌ی خودش به خدایش وصل شود نه فقط به شیوه‌ی ما...

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پس دیگر چرا رسول فرستاد؟! هر کس در جنگل زندگی کرد، هر طوری که می‌خواهد رفتار کند، اما در یک حیات اجتماعی، "هر کس هرگونه که دلش خواست" معنا و مفهومی ندارد. حتی در جامعه کفر نیز چنین آناشسیمی مورد قبول نیست، چه رسد به جامعه‌ی توحیدی و اسلامی.

همین متن خودش ور رفتن به دین خدا، ایجاد تحریف در آن و دست زدن به راه‌های اتصال به خدا و ... می‌باشد. البته که ایمان مردم چیزی به خداوند متعال نمی‌افزاید و کفر بندگان نیز چیزی از او نمی‌کاهد، اما معنایش این نیست که برای او (نزد او)، ایمان و کفر فرقی ندارد. بلکه فرمود: از عرش تا فرش را برای این خلق کردم که معلوم شود چه کسی چگونه عمل می‌کند و کدام بختی‌د؟ و یکی از نام‌های معاد، "یوم الفصل" است، یعنی روز جداسازی، که بر اساس همین فرق‌هاست.

خوبان دقت نمایند که معاندان مسلمانان مردم و دشمنان اسلام و مسلمین، برای ایجاد اعوجاج در اذهان عمومی و اعتقادات مردم، به هر شیوه‌ای متوسل می‌شوند و از جمله خود خدا، دین، ایمان و

به نویسنده باید گفت: اگر برای خدا فرق نمی‌کند و تو هم به آن چه می‌گویی معتقدی، پس چرا این مطلب را نوشتی؟ به چگونگی دینداری دیگران چه کار داری؟ و اساساً چرا از خودت دین می‌سازی و آن را به اسم خدا و اتصال به خدا به اذهان القا می‌کنی؟! پس خودت فرقش را می‌دانی.

در هر حال مطلب فوق، از ریشه و صدر و ساقه، با تمام شاخ و برگ‌هایش غلط است.

الف - اگر گوینده به خدا اعتقادی ندارد، حق ندارد با نام خدا به میدان دین قدم گذاشته و از اتصال به خدا بگوید، این که نفاق محض است - و اگر اعتقاد دارد، باید بگوید که بر خداست که بفرماید و تشریح کند که دین و دینداری چگونه است، یا هر کسی می‌تواند هر چه دلش خواست بگوید و اسمش را دینداری و راه اتصال به خدا بگذارد؟! این دین را از کجا آورده است!؟

ب - خداوند متعال انبیا و رسولان را گسیل داشت و ختم بر حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله نمود و به او وحی (کتاب و قرآن) نازل نمود و در آن فرمود: دین نزد خدا اسلام است و هیچ دینی هم جز اسلام قبول نیست؛ تا هر کسی سر خود دین‌سازی نکند و نامش را راه اتصال به خدا نگذارد. فرمود: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ / آل عمران، ۱۹» و فرمود:

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران، ۸۵)

ترجمه: هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است.

ج - خداوند متعال برای اتصال بندگان با معبودشان، نماز را قرار داد و فرمود که "صلوة" این "وصل" را برقرار می‌کند. حالا اگر کسی راه دیگری بر گزیند، به شیطان وصل می‌شود نه به خدا.

اوست که باید خودش را بشناساند و طریق وصل به خود را به بندگانش ابلاغ و تعلیم نماید، و گرنه تمامی مشرکین ادعای وصل به او را داشته و دارند، لذا به پیامبرش حضرت موسی علیه السلام فرمود:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: به یقین این منم خدای یکتا که جز من معبودی نیست، پس مرا پرستش کن و نماز را به یاد من برپا دار.

د - فرمود: بسیار فرق است بین مؤمن و فاسق - فرمود: شما زندگی اجتماعی دارید، پس بالتبع آثار تمامی باورها و رفتارها [کردار، پندار و گفتارتان] در تربیت یک دیگر، زندگی یک دیگر و سرنوشت دنیوی و اخروی یک دیگر تأثیر مستقیم دارد. از این رو در خیر و نیکی همدیگر را یاری کنید، در بدی و فسق یاری نکنید. خب این یعنی توجه و اتفاق یا افتراق آحاد یک جامعه با یک دیگر. پس شعار "به راه اتصال به خدا دست نزنید و ..."، حقه‌ای برای قطع اتصال مردمان به خداوند مٔان و ارتباط سازنده‌ی آنها با یک دیگر است:

«... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ...» (المائدة، ۲)

ترجمه: و در هر کار خیر و تقوا یکدیگر را یاری دهید و بر گناه و تجاوز همکاری نکنید، و از خدا پروا نمایید، که همانا خداوند سخت کیفر است.

ه - فرمود: بندگان متصل به خدا کسانی هستند که اهل توبه، روزه‌داری، رکوع، سجود (نماز) و سپس "امر به معروف و نهی از منکر" و نیز "حفاظت از حدود الهی" می‌باشند. پس اتصال به خدا، هر کی هر کی نیست که هر کس هر کاری دلش خواست بکند و بگوید: این هم یک طریق اتصال است و شاید بسیار هم محکم‌تر باشد، پس دست نزنید!

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (التوبة، ۱۱۲)

ترجمه: (این مؤمنان) همان توبه‌کنندگان، عبادت‌کنندگان، حمد و سپاس‌گویان، روزه‌داران، سفرکنندگان (برای جهاد و تحصیل علم دین)، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، فرمان‌دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و نگهبانان مرزهای (اصول و فروع دین) خدا هستند، و بشارت ده این مؤمنان را.

و - فرمود: البته در میان شما کسانی هستند که درست برعکس عمل می‌کنند، امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند، که آنها منافق هستند. [همین مطلب بالا خودش امر به منکر و نهی از معروف است] و وقتی به نام خدا و اتصال به خدا بیان می‌شود، عین نفاق و فسق است:

«الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (التوبة، ۶۷)

ترجمه: مردان و زنان منافق برخی از برخی دیگرند (با هم پیوند اعتقادی و عملی دارند) به کار ناپسند فرمان می‌دهند و از کار پسندیده بازمی‌دارند و دستان خود را (از انفاق در راه حق) می‌بندند خدا را فراموش کردند خدا هم آنها را فراموش نمود (پس از اتمام حجت به حال خودشان واگذاشت) مسلماً منافقان همان نافرمانانند.

حقه‌ی قدیمی "از کجا معلوم، شاید این نزد خدا بهتر هم باشد"؟!

این حقه که به نام دین و خدا، برای فریب مردم، به اذهان القا شده و می‌شود، بسیار قدیمی است و البته اهداف سیاسی و مبتنی بر رواج فسق دارد.

انسان فطرتاً موجودی هدفدار است - چون هدف دارد، انتخاب راه می‌کند - و در طی طریق نیز هم به علم، نیاز دارد و هم به معلم احتیاج دارد و هم به مربی و الگو و راهنما. یعنی رسول، وحی و امام می‌خواهد.

اینها می‌خواهند که مردمان و بندگان خدا، راه هدایت را گم کنند و چون سرگشته شدند، شکارشان کنند. می‌خواهند که مردم علم، معلم، مربی، راهنما و الگوی حقیقی را که انسان کامل و بالتبع انسان‌های به کمال رسیده هستند را نشانند، تا مجبور شوند از الگوهای منحرف آنها تبعیت کنند. اما خداوند علیم و حکیم، برای انسان هم شاخصه‌ی کمال، قرب و اتصال را بیان داشت، هم بهترین الگو را معرفی کرد و هم فرمود: از آنها و تابعین آنها اطاعت و تبعیت کنید. فرمود:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الأحزاب، ۲۱)

ترجمه: قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند.

خداوند متعال شاخصه ها، صفات و خصلت های انسان های کامل، انسان های موحد، وارسته، مؤمن، متدین، متصل، با تقوا را بیان داشت و هم چنین ویژگی های انسان های ملحد، کافر، مشرک، منافق، فاسد، فاسق، جاهل ... و بالاخره انسان نماهای بدتر از حیوان (گالانعام بلهّم اضلّ سیلاً) را به روشنی بیان داشت، تا راه برای همه روشن باشد و یک عده نگویند: «به راه اتصال دست نزنید، شاید اینها خیلی هم بهتر و نزد خدا مقرب تر باشند» - خیر اصلاً اینگونه نیست که اگر چنین بود، نه نبی، رسول، امام و وحی می فرستاد - نه به بایدها و نبایدهای فردی و اجتماعی تأکید می کرد - و نه قیامت و بهشت و جهنم بر پا می نمود.

پس این انشاهای، همه انحرافی و با هدف بستن راه خدا و ایجاد اعوجاج در اعتقادات مردم و بهره برداری سوء، از سرگردانی آنهاست.

علت اختلاف:

اتفاقاً اصلاً اختلاف از اینجا شروع نشد که کسی به دیگری بگوید: «من از تو مؤمن تر هستم»؛ بلکه از آنجا شروع شد و تا کنون امتداد یافته است که ملحدین و کفار که هم جاهل هستند و هم بسیار متکبر و مغرور، مقابل دین خدا و دینداران صف کشی کردند، چرا که منافع آنها در گمراهی مردمان است. و از آنجا تشدید شد که لباس دین و اتصال به معبود پوشیدند و منافق وار به صفوف موحدین و مؤمنین و دینداران و مقربین رخنه کردند، تا بگویند: الزاماً دین و ایمان و کتاب و تقوا و ... این نیست که شما می گوید (گویی که ما گفته ایم، نه خداوند متعال)؛ لذا می گویند: شاید بنده با تمام کفر، فسق، فساد و جنایاتم، بسیار بهتر از شما و مقرب تر از شما باشم! و حتماً هم هستم، پس دست نزنید!

کافر متکبر می گوید: من در دین شما دخالت می کنم، اما شما حق ندارید در دین من (کفر) دخالت کنید. باید نه تنها بگذارید هر کاری که دلم می خواهد بکنم و هر بلایی که دلم می خواهد بر سر شما و جامعه ی شما بیآورم، بلکه اگر تشویق نمی کنید، دست کم تردید کنید که شاید من نزد خدا محبوب ترم.

می گویند: ما به هر طریقی و با هر روشی و به هر تحمیلی، به شما "امر و نهی" می کنیم [همین که می گوید به طریق اتصال ما دست نزنید، خودش نهی است] - اما شما حق ندارید هیچ گونه "امر و نهی" ای به ما داشته باشید، هر چند که جامعه را به فساد و ضلالت و هلاکت بکشانیم. اما خداوند متعال می فرماید:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» (آل عمران، ۱۱۰)

ترجمه: شما (مسلمان‌ها) بهترین گروهی هستید که (از جانب خدا) بر مردم (جهان) پدیدار شده‌اید، به کار پسندیده امر می‌کنید و از کار زشت باز می‌دارید و به خدا (در آنچه نازل کرده) ایمان می‌آورید. و اگر اهل کتاب نیز ایمان می‌آورند البته برایشان بهتر بود برخی از آنها مؤمن‌اند و بیشترشان نافرمانند.

باتوجه به آیه ۵ سوره حمد که می‌گوییم (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، چرا باید از کسی غیر از خدا یاری بجوییم، چرا باید به طور مستقیم از خدا یاری خواهیم، مگر خدا بنده‌اش را از همه کس بیشتر دوست ندارد؟ پس طبیعتاً خدا بدون واسطه یاری می‌کند. پس شفاعت برای چه است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

توسل، وسیله جستن است و شفاعت، دوتایی و همراه شدن است و هیچ کدام نه تنها منافاتی با توحید و عبادت ندارد، بلکه ضرورت هدایت است.

همه‌ی مطالب بیان شده درست است، به جز نتیجه‌گیری آخر که برای خدا تعیین و تکلیف می‌کند که چگونه بندگانش را مشمول لطف، کرم، هدایت و رحمت خویش قرار دهد، با واسطه یا بی‌واسطه و ...! وقتی فقیر نیازی به درگاه غنی می‌برد و انتظار رفع آن نیاز را دارد، دیگر برای او تعیین و تکلیف نمی‌کند که این کار را چگونه انجام دهد؟ وقتی بیمار نزد پزشک می‌رود، به او یاد نمی‌دهد که چگونه معالجه‌اش کند، آیا دارو یا وسایل جراحی را واسطه کند یا خیر؟ وقتی نادان جهت کسب علم، نزد معلم می‌رود، دیگر به او یاد نمی‌دهد که چگونه او را تعلیم نماید، آیا سخن بگوید، کتاب و قلم و کاغذ هم بیاورد یا خیر؟ کلمات و حروف و ... را واسطه انتقال علم قرار دهد یا خیر؟

الف - بله، ما همه بندگان خدا و نیازمندان به درگاه او هستیم و همگان نیز همین صفت را دارند. پس اگر کسی به غیر از او از کسی چیزی بخواهد، خودش ضرر کرده است، چرا که کسی از خود چیزی ندارد که به او نیز بدهد. البته معنایش این نیست که ما تمامی ارتباطات خود با عالم، سلسله علل و عوامل قطع می‌کنیم؛ این طوری که تعطیلی و فساد و تباهی می‌رسد؛ بلکه یعنی هیچ چیز و هیچ کس را مستقل در وجود و اعطای وجود نمی‌دانیم، «الّا الله وحده لا شریک له». پس چنین نیست که ما به مدرسه و دانشگاه و حوزه برویم و بگوییم که علم را از خدا می‌خواهیم - یا کار و تلاش و کسب نکنیم و بگوییم روزی را از خدا می‌خواهیم - از دیگران درخواست همکاری و کمک نکنیم و بگوییم که ما اهل «وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» هستیم؛ این که هم محال است و هم دروغی فریبنده. بلکه با امید و توکل به او، از او می‌خواهیم، به راهی که او گفته می‌رویم، به آن چه او وسیله قرار داده متوسل می‌شویم، کاری که فرموده را انجام می‌دهیم، و می‌دانیم که کارساز اوست و نه دیگران.

ب - البته که ما حاجت را فقط از خدا می خواهیم، مستقیم هم می خواهیم، اگر چه در همین استدعای مستقیم نیز دعا، بیان، کلمات، قلب و ... همه واسطه هستند. ما در دعا مستقیم از خداوند متعال مسئلت می نماییم که «اهدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، منتهی به او دیکته نمی کنیم که حالا ما را چگونه هدایت کند. آیا عقل، رسول، وحی، ولایت، امامت، الهام، نیکخواهان، آمران به معروف و ناهیان از منکر و ... را واسطه هدایت بنماید یا ننماید. علیم، حکیم، خالق، مالک، ربّ، رازق و رحمان و رحیم اوست و اوست که می داند چه کند؟

ج - به این چند فراز نمونه دعای آشنا برای همگان توجه کنید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ - دایا از تو درخواست میکنم، به رحمت که همه چیز را فرا گرفته»
(دعای کمیل)

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ - خدایا! بیماریز برای من آن گناہانی را که پرده حرمت میبرد» (دعای کمیل)

«اللَّهُمَّ لَا أَحَدٌ لِدُنُوبِي غَافِرٌ وَلَا لِقَبَائِحِي سَاتِرٌ وَلَا لِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِي الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلٌ غَيْرَكَ» - دایا! آمرزنده ای برای گناہانم و پرده پوشی برای زشتکاریهایم و تبدیل کننده ای برای کار زشتم به زیبایی، جز تو نمیایم.
(دعای کمیل)

* - دعای حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله در ماه مبارک رمضان را مورد توجه قرار دهیم که تقریباً جامع تمامی حاجات فردی و اجتماعی می باشد و همه را مستقیم از خداوند متعال مسئلت می نماییم. (همین اکنون نیز به نیت خالصانه ای دعا بخوانیم)

«اللَّهُمَّ أَدْخِلْ عَلَيَّ أَهْلَ الْقُبُورِ السُّرُورَ» - خداوندا! سرور به اهل قبور وارد نما؛

«اللَّهُمَّ أَعِنِّي كُلَّ فَقِيرٍ» - خدایا! تمامی فقیران را غنی بگردان؛

«اللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ» - خدایا! همه گرسنگان را سیر فرما؛

«اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ غُرْبَانٍ» - خدایا! همه عریان ها را بپوشان؛

«اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ» - خدایا! دین تمامی بدهکاران را ادا بفرما؛

«اللَّهُمَّ فَزِّجْ عَنِّي كُلَّ مَكْرُوبٍ» - خدایا! مشکلات تمامی گرفتاران را مرتفع بفرما؛

«اللَّهُمَّ رُدِّ كُلَّ غَرِيبٍ» - خدایا! همه غریبان (مسافر و ...) را به وطن شان باز گردان؛

«اللَّهُمَّ فَكِّ كُلَّ أُسِيرٍ» - خدایا! تمامی اسیران را آزاد بگردان؛

«اللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ» - خداوندا! تمامی مفسد در امور مسلمانان را اصلاح بگردان؛

«اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ» - خدایا! تمامی بیماران را بهبود عطا بفرما؛

«اللَّهُمَّ سُدِّ فِقْرَنَا بِغِنَاكَ» - خدایا! فقر ما را با غنای خودت مرتفع بفرما؛

«اللَّهُمَّ غَيِّرْ سُوءَ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكَ» - خداوندا! بدی حال و احوال ما را به حُسن حال خودت دگرگون بگردان؛

«اللَّهُمَّ أَفْضِلْ عَلَيْنَا مِنَ الْفَقْرِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» - خدایا! دیون ما را تو ادا کن و ما را از فقر غنی بگردان، تو بر هر چیزی قادری.

د - پس مشاهده می‌کنیم که ما همه چیز را از خدا می‌خواهیم و مستقیم هم می‌خواهیم، منتهی به او دیکته نمی‌کنیم که این حاجات ما را چگونه برآورده نماید.

*** -** پس اگر فرمود: من به واسطه عقل و وحی شما را تعلیم می‌دهم - به واسطه رسولان شما را تزکیه کرده و تعلیم علم و حکمت می‌نمایم - به واسطه دعاهایتان، شما را اجابت می‌کنم - به واسطه کار و تلاش‌تان بهره می‌دهم - به واسطه اخلاص‌تان از شما قبول می‌کنم - به واسطه ولایت و امامت، شما را هدایت می‌کنم - به واسطه استغفار و نیز شفاعت، از گناهان شما در می‌گذرم - به واسطه نمازتان فحشا و منکر را از شما دور می‌سازم و شما را به هر عصر، شما را به ساحل سلامت می‌رسانم - به واسطه نمازتان فحشا و منکر را از شما دور می‌سازم و شما را به معراج می‌برم - به واسطه روزه، شما را در تسلط بر نفس و توجه به خدا تمرین می‌دهم - به واسطه یاری کردنتان از دین یاری‌تان می‌کنم - به واسطه گردن نهادن به "ولایت الله"، شما را از ظلمات به نور می‌برم و ...، ما دیگر نمی‌توانیم و نباید که به او دیکته کنیم که خیر لطفاً راه کارهایت اینها نباشد و یا بگوییم مگر ما را دوست نداری، پس چرا برای هر امری وسیله و واسطه‌ای قرار داده‌ای؟!]

پاسخ در یک جمله این است که هیچ کس [به جز خلق اول که واسطه‌ای بین او و خداوند متعال نیست]، نمی‌تواند بدون واسطه کسب فیض کند. پس من فیض را به واسطه می‌دهم، شما نیز به واسطه اخذ کنید و به من درس "ربوبیت" ندهید. عالم خلق من است، مُلک من است، تجلی من است، مربوب من است و به سوی من بازگردانده می‌شوید، پس اگر مایل به لقای پروردگارتان هستید، از همان راهی که من می‌گویم و به آن هدایت می‌کنم بروید و با توسل به وسایل که من برایتان قرار داده‌ام، در صراط مستقیم باشید.

مرتبط:

*** -** اگر چه در مورد "توسل" بسیار نوشته‌اید، اما یک پاسخ جامع و ساده در مورد حاجت خواستن از ائمه (ع)

یا به قولی "توسل" و عدم منافات آن با شرک می‌خواستیم، پاسخی که هر مخالفی اگر مغرض نباشد، قبول کند.

*** -** چرا توسل؟ مگر خداوند نفرمود: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». توسل و واسطه قرار دادن یعنی از کسی بخواهیم

پیغام ما را به خدا برساند، مگر او سمیع نیست؟!]

- * - اگر هدف وصال حضرت حق است، چرا با واسطه این کار صورت بگیرد؟ او چه کم دارد که با واسطه‌ای او را بخوانیم؟ اگر در سیره عملی اهل بیت هم نگاه کنیم، آن ها بدون واسطه با پروردگار ارتباط برقرار می‌کردند...
 عبد یعنی: فقط توجه به خدا داشته باشد، «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ...»
 * - و چندین مطلب دیگر که در این باره نوشته شده است که با درج کلمه مرتبطی چون "توسل" یا "شفاعت" در بخش جستجو در سایت و کلیک روی آن، در دسترس قرار می‌گیرد.

با توجه به این که خدا برخی کارها را به وسیله انسان انجام می‌دهد، آیا این امکان وجود دارد که مثلا خدا خودش ماشین، تلفن، تلویزیون و... بیافریند یا مثلا چیزی اختراع کند؟ هرچند اصل علم مال خداست ولی تا به حال خدا این چیزها را به وسیله انسانها آفریده است.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خداوند متعال، خالق و بدیع زمین و آسمانها و هر چه در آنهاست می‌باشد، بعد ما سؤال کنیم که آیا نمی‌شود خودش اختراع کند؟! بشر مواد شیمیایی، قوانین فیزیکی، الکترونیته و الکترونیک را خلق نکرده است؛ بلکه به اندکی از آن چه خدا آفریده پی برده است.

خداوند متعال علیم و حکیم است و هر چه در عالم هستی وجود دارد، تجلی علم، قدرت و حکمت اوست و آن چه در عالم ماده می‌بینیم یا به لحاظ علمی قابل اشراق و دسترسی می‌باشد، پایین‌ترین مرتبه وجود است.

الف - در نتیجه، بشر هیچ‌گاه در رشد علمی خود، چیزی را خلق نمی‌کند، بلکه آن چه خلق شده را کشف می‌کند. در واقع به اندکی از علم خدا پی برده و به آن عالم می‌گردد و بدین سبب رشد کرده و تعالی می‌یابد.

ب - به انسان، عقل، علم، شعور، منطق، وحی، اختیار و اراده داده است و جهان خلقت را رام (مسخر) او کرده است تا بتواند با شناخت قواعد و قوانین حاکم بر آن، برای خود ابزار رشد مادی و غیر مادی را فراهم آورد، لذا در امور دنیا ابزارسازی می‌کند و در امور آخرت، خودسازی (انسان‌سازی) می‌کند.

ج - رشد بشر به این است که تلاش کند تا استعدادهای خداداد خود را به فعلیت برساند و در واقع اسمای الهی در او تجلی یابد. به عنوان مثال هر چه علم، حلم، حکمت، بصیرت، رأفت، رحمت، جود، کرم و... که همه از اسمای الهی (کمال) هستند در او بیشتر تجلی یابد، او کامل‌تر می‌شود.

"خالق" نیز اسم خدا و "خلقت" از افعال الهی است. پس خدا دوست دارد تا بنده‌اش به این کمال نیز نایل آید، اگر چه بشر چیزی را خلق نمی‌کند، و چیزی را از هیچ و بدون الگو و نمونه‌ای که قبلاً خلق شده نمی‌آفریند، بلکه در آن چه هست، به تناسب ظرفیت علمی و وجودی خود تصرف می‌کند، و همین سبب کمالش می‌گردد.

د - نوع بشر، سریعاً به اندک چیزی که از علم به دست آورده، خوشحال و البته متکبر می‌گردد و گمان می‌کند که به علمی دست یافته که العیاذ بالله، خدا آن را نمی‌دانسته است! اما دقت ندارد که هر چه هست را از این عالم هستی و قوانین علمی حاکم بر آن گرفته است و فوق آن چه بدان دست یافته در عالم وجود دارد. به عنوان نمونه به همین مثال‌های مطروحه در سؤال دقت کنید: خودرو برای سرعت انتقال است - انواع ماشین برای سهولت و سرعت انجام کار است - تلفن برای ارتباط سریع و آسان است - تلویزیون برای برقراری ارتباطات گسترده‌تر صوتی و تصویری است و ... - حال کدام وسیله‌ی مکمل‌های از وحی و الهام سریع‌تر است؟ کدام ماشینی، از قوانین حاکم بر طبیعت و غیر طبیعت که این صنعت عظیم را می‌چرخاند پیشرفته‌تر است و یا کدام تلویزیونی می‌تواند اندکی از آن چه در جهان به چشم دیده شده و یا به گوش شنیده می‌شود را در قالب صوت و تصویر منتقل نماید و ...

مثال مقایسه‌ای:

بشر بالاخره به یکی از آروزهای دیرینه‌ی خود که "پرواز" است دست یافت. با پیشرفت در این صنعت، هواپیماهای غول‌پیکر و سریع السیر اختراع کرد و حتی توانست هواپیماهای جنگی و غیر جنگی "عمود پرواز" بسازد. حال اگر از دانشمندان این صنعت سؤال کنید که هواپیمای شما پیشرفته‌تر است یا یکپشه؟ می‌گویند: صد البته پشه (البته اگر با زبان علم سخن گویند)؛ چرا که:

- * - **پشه،** نه تنها سریع پرواز و عمود پرواز است، بلکه برای فرود به باند مسطح نیاز ندارد، می‌تواند روی هر منحنی یا موربی نیز فرود آید و یا حتی به صورت معلق روی برگ یا سقفی بنشیند.
- * - **پشه،** برای پرواز نیاز به خلبان یا کنترل از راه دور ندارد، بلکه تمامی تجهیزات و علوم پروازی را در خود دارد، بر اساس جو، نور، جاذبه، بو، رنگ و ...، جهت پرواز و فرود خود را انتخاب می‌کند.
- * - **پشه،** سیستم گیرنده و فرستنده پشه، از تمامی تجهیزات الکترونیکی قوی‌تر و کوچک‌تر است.
- * - **پشه،** جهت تأمین سوخت خود، نیازی به پالایشگاه ندارد، روی هر چیزی که بنشیند، همانجا سوخت خود را تأمین می‌کند.

* - **پشه،** یک پرنده‌ی جاندار و هوشمند است که علومش غریزی می‌باشد.

- * - **پشه،** برای تکثیر، نیازی به کارخانجات معظم با هزاران مهندس، کارمند، صنعت‌گر در رشته‌های متفاوت و کارگر ندارد، بلکه خودش مشابه خود را تولید می‌کند و ...

سری در تسبیح خدا:

[ابتدا امانت را رعایت کرده و اعلام می‌نماییم که این مطلب حکیمانه، نقل به مضمون از آیت‌الله حائری شیرازی می‌باشد]، ایشان می‌فرمود: وقتی خداوند متعال به ملائک فرمود که می‌خواهم در زمین خلیفه قرار دهم، آنها

تعجب کردند که چرا آدم و آن هم در زمین که محل خونریزی و تباهی است؛ در حالی که ما تو را تسبیح و تقدیس می کنیم؟ خدا هم آدم را خلق کرد و علم تمامی اسماء را به آموخت، سپس آن اسماء را به ملائک عرضه داشت و فرمود: از اینها خبر دهید، اگر راست می گوئید! یعنی اگر ادعای تسبیح شما صادق است، بگوئید اینها کیستند و چیستند؟ و البته آنها اذعان کردند که علمی در این خصوص ندارند؛ بعد به آدم (ع) فرمود: پس حالا تو به آنها خبر بده. آری، خداوند متعال دوست دارد بندگانی داشته باشد که علم، قدرت، عظمت و حکمت او را بشناسند و درک کنند.

(به عنوان مثال: بازدید صدها هزار خانواده یا دانش آموزان مدارس از یک نمایشگاه معظم صنعتی، فایده و بازدهی خاصی ندارند، نهایتاً می گویند: قشنگ است، عجیب است، زیاد است و ...؛ اما بازدید یک عده دانشمند، صنعت گر، مهندس، بازرگان و ... از همین نمایشگاه، خیلی ارزش دارد. خدا مخلوقی آفرید که بفهمد خدا چه کرده و می کند).

ایشان افزودند: در گذشته مردم پرندگان را می دیدند و با دیدن علم، حکمت و قدرت خداوند متعال در آفرینش این پرنده با ویژگی هایش، خدا را تسبیح کرده و «سبحان الله» می گفتند، من و شما نیز اگر به پرنده، پرواز، شکار و فرودش نگاه کنیم، "سبحان الله" می گوئیم؛ اما این تسبیح بسیار متفاوت است با تسبیحی که مهندس صنعت هواپیماسازی یا مهندس پرواز بگوید. او که به این علم رسیده است، می داند که یک پرنده، (حتی یک پشه)، چه ویژگی ها، پیچیدگی ها و قدرت هایی دارد. این سبحان الله، ارزش دیگری دارد.

ه - پس بشر، با کشف بخشی از علمی که خداوند متعال متجلی ساخته است، و ساختن ابزاری برای رفع بهتر و سریع تر نیازهای خود، هر چه بیشتر و بیشتر خالق عالم هستی را شناخته و به او عارف گردیده و تسبیح گوی او می شود.

و - البته ممکن است که شخص سازنده یا سازندگان، با تمام علومشان اصلاً عاقل، موحد و مؤمن نباشند و حتی علمشان، حجاب و مانعی برای عقلشان گردد؛ ممکن است اتم را بشناسند و با آن بمبی ساخته و صدهزار نفر را ظرف ثانیه ای بکشند و تمدن ها را به سرعت ویران کنند؛ اما مهم این است که بشر می فهمد، در دل هر ذره ای، اتمی وجود دارد که اگر بشکافد، مثل یک انفجار خورشیدی نور، انرژی، حرارت و حتی انفجار و تخریب ایجاد می کند. حالا علمانه می گوید: «سبحان الله».

ز - نوع بشر، وقتی کشف عملی کرد، وقتی به رشد علمی دست یافت، وقتی چیزی را اختراع و یا صنعت کرد، بسیار به خود تکبر کرده و مغرور می گردد و گاه گمان می کند که به رقابت با خدا برخاسته و خودش نیز خالق بزرگی شده است، اما کافیست به خلقت خودش، مغزش، اندامش، دستگاه های کشف علم و امکانات و قوای ابزارسازی اش و ... توجه کند و در مقابل آفریننده ی آن "سبحان الله" بگوید.

اگر چه در مورد "توسل" بسیار نوشته‌اید، اما یک پاسخ جامع و ساده در مورد حاجت خواستن از ائمه (ع) یا به قولی "توسل" و عدم منافات آن با شرک می‌خواستم، پاسخی که هر مخالفی اگر مغرض نباشد، قبول کند.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: توسل به حضرت رسول اکرم و اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین، با حاجت خواستن از خود آنها به عنوان مبدأ فیض مستقل و نیز با "شرک" بسیار متفاوت است.

در خصوص تهمت "شرک" به مسلمانان نیز باید خیلی محتاط باشیم؛ انگلیس‌ها وهابیت را ساختند و بر سرزمین مسلمانان مسلط کردند و بهانه‌ی آنها برای هجمه و تصاحب خاک، مال و نوامیس مردم از یک سو و القای عقاید منحرف خودشان از سوی دیگر، همان "مشرک" خواندن جمیع مسلمانان شیعه و سنی بود، و امروزه نیز تکفیری‌ها، سلفی‌ها، داعشی‌ها و امثالهم، طبق همان دستورات عمل می‌کنند. می‌خواهند تجربه‌ی موفق گذشته را یک بار دیگر در سطحی وسیع‌تری عمل کنند.

حاجت خواستن از غیر خدا:

الف - ما مسلمانان [اعم از شیعه و سنی]، همه‌ی خیر را از خدا می‌دانیم، او را به وجود آورنده، خیر محض و تنها اعطا کننده می‌دانیم، و هر شخص دیگری را بنده و محتاج او می‌شناسیم؛ هیچ کس را به عنوان «وجود مستقل» قبول نداریم و از این رو جز او از کسی استمداد و حاجت نمی‌طلبیم. چنان که همگی در سوره حمد و قرائت آن در نمازهای یومیه و یا نافله، «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» می‌گوییم و به آن اعتقاد داریم.

ب - ادعیه وارد شده از اهل عصمت علیهم السلام و حتی دعای "توسل" نیز سراسر درخواست نیاز از خداوند متعال است و کسی از دیگری چیزی نمی‌خواهد.

کدام دعا را منابع شیعی یافته‌اند که با غیر نام خدا و کلماتی چون «اللَّهُمَّ» - «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ» - «إِلَهِي» - «رَبَّنَا» و شروع نشده باشد و کدام دعا و درخواستی وجود دارد که نزد آنان (بدون خدا - مِنْ دُونِ اللَّهِ) عرض حاجت شده باشد؟ همه «إِلَهِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» می‌باشد.

ج - دعای توسل که شاخص توسلات شیعیان به اهل عصمت علیهم السلام می‌باشد، با «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ - خدایا از تو درخواست دارم و به سویت روی آوردم» آغاز می‌گردد؛ در توسل به هر معصومی بیان می‌شود «إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ - ما، در توجه به خدا، شما را شفیع و وسیله قرار دادیم» و در آخر این دعا نیز می‌خوانیم:

«یا سادتی وَمَوَالِیَّ اِنِّی تَوَجَّهْتُ بِكُمْ اَیْمَتِی وَعُدَّتِی لِیَوْمِ فُقْرِی وَحَاجَتِی اِلَی اللّٰهِ وَتَوَسَّلْتُ بِكُمْ اِلَی اللّٰهِ وَاسْتَشْفَعْتُ بِكُمْ اِلَی اللّٰهِ فَاشْفَعُوا لِی عِنْدَ اللّٰهِ وَاسْتَنْقِذُونِی مِنْ ذُنُوبِی عِنْدَ اللّٰهِ فَانْکُمْ وَسِیْلَتِی اِلَی اللّٰهِ وَبِحُبِّکُمْ وَبِقُرْبِکُمْ اَرْجُو نَجَاةً مِنَ اللّٰهِ ...»

ترجمه: ای آقایان و سرورانم (ای صاحبان ولات)، همانا من به شما که امامان هستید روی کردم، - (به شما که) توشه روز تنگدستی و حاجب (نیاز) من به خداست - و وسیله قرار دادم شما را به سوی خدا - و شفاعت جستیم به شما به سوی خدا - پس شفاعت کنید مرا نزد خدا - مرا از گناهانم رهایی بخشید نزد خدا - پس شماها وسایل من هستید به سوی خدا - با محبت شما و با نزدیکی به شما، امید به نجات از (عذاب) الهی دارم و آیا در این فرازاها، به جز توحید و خدا، هدف، منشاء، مبدأ فیض، معبود و محبوب دیگری مطرح شده است؟

د - دعاهای مشترک ماه مبارک رمضان مثل (یا علی یا عظیم) را حتماً می خوانید، یکی از این دعاها که از امام صادق علیه السلام می باشد، با این جمله شروع می شود که کاملاً گویای اعتقادات و توسلات اهل تشیع است: «اللَّهُمَّ اِنِّی بِکَ وَ مِنْکَ اَطْلُبُ حَاجَتِی وَ مَنْ طَلَبَ حَاجَةً اِلَی النَّاسِ فَاِنِّی لَا اَطْلُبُ حَاجَتِی اِلَّا مِنْکَ وَحَدَّکَ لَا شَرِیکَ لَکَ...»

ترجمه: بار الها! من به تو و از تو طلب حاجت دارم، و (اگر) دیگران حاجات خود را نزد مردم می برند، پس من از هیچ کس جز تو حاجتی طلب نمی کنم، (که) واحدی و شریکی نداری

چند نکته:

یک - خداوند متعال هستی (کمال) محض است، جز او هر چه هست، مخلوق و عبد است، پس خودش هم محتاج و فقیر است، در نتیجه جز او که "غنی" است، کسی چیزی ندارد که بخواهد به دیگری بدهد. «یا اَیُّهَا النَّاسُ اَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ اِلَی اللّٰهِ وَاللّٰهُ هُوَ الْعَنِیُّ الْحَمِیدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز و ستوده صفات و افعال است.

دو - اما خداوند سبحان که مبدأ فیض، جود و کرم است، هر فیضی را به واسطه‌ی وسایلی موهبت نموده است که برای دریافت آن نیز چاره‌ای جز توسل به همان وسایل نمی باشد. از این رو به مؤمنین تأکید نمود که برای قرب به من، به وسایل مربوطه متوسل گردید.

«یا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ وَجَاهِدُوا فِی سَبِیْلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، ۳۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خداوند پروا کنید و (برای تقرب) به سوی او (از مقربان درگاهش و از عمل‌های صالح) وسیله بجویید و در راه او جهاد کنید، شاید رستگار گردید.

دوستی گفت: "توسل را قبول ندارم و ارتباط بی‌واسطه را قبول دارم"؛ به او گفتم: هر چه را خدا بی‌واسطه به تو داد، تو هم بی‌واسطه از بگیر و البته ما را هم خبر کن. حتی دست به دعا هم که برداری و «یا الله»، بگویی، خود آن دعا وسیله‌ای است که برای قرب به خدا و عرض حاجت، بدان متوسل شده‌ای.

سه - به مثال‌های ذیل در زندگی روزمره و مباحث اعتقادی توجه نمایید:

۱/ خداوند علیم است و علم را خدا می‌دهد، حال آیا توسل به مدرسه، دانشگاه، حوزه، معلم، کتاب و ...، برای کسب این فیض شرک می‌شود؟ بله اگر قرینه‌ای الهی باشد، شرک می‌شود. اما اگر بامرالله، باذن الله و لله باشد که عین عبادت همین است. پس خداوند متعال فرمود که انبیا را معلم کتاب و حکمت و وسیله‌ای برای تزکیه شما فرستاده‌ام:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۵۱)

ترجمه: همان طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد.

۲/ فرض کنید که اعضای یک تیم کوه‌نوردی، برای بالا رفتن از کوه یا صخره، خود را با طناب به یک دیگر مرتبط کرده و بسته‌اند، تا بدینوسیله خود را از لغزش‌ها مصون دارند. آیا توسل به این طناب و ارتباط شرک نیست، اما ایمان و عمل به «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» - و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید / آل عمران، ۱۰۳» شرک می‌شود؟ آیا موفق و سالم رد شدن از پل صراط، سخت‌تر از کوه‌نوردی نیست و نیاز بیشتری به "اعتصام به حبل‌ی متین و استوار" باشد ندارد؟!

۳/ شافی خداوند متعال است «هو الشافی»، آیا به هنگام بیماری، به علم پزشکی، پزشک و دارو متوسل نمی‌شوند؟ خدا بفرماید که به "حبل‌الله" چنگ زنید، یک عده بگویند: خیر، این شرک است؟!

۴/ رازق خداوند متعال است «هُوَ الرَّزَّاق»، اما آیا برای کسب روزی حلال و تأمین معاش، کار و تلاش نمی‌کنند، و به تجارت و کاسبی متوسل نمی‌شوند؟ خدا بفرماید که برای انسان جز حاصل تلاش او چیزی نیست، یک عده بگویند که خیر، این شرک است؟!

خداوند متعال در قرآن کریم، یاری و نصرت یک دیگر را یاری خودش نامید و فرمود: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ» و قرض الحسنه را قرض به خودش قلمداد کرد و ...، حال آیا مخالفین توسل، به یاری یک دیگر نمی‌شتابند؟ در گرفتاری‌ها انتظار یاری و مساعدت دیگران را ندارند؟ به یک دیگر قرض الحسنه نمی‌دهند؟ البته اگر به امر خدا، باذن خدا و برای خدا نباشد، وارد عرصه‌ی شرک می‌شود.

*** - آیا مخالفان توسل، هر گونه تعامل با دیگران را شرک قلمداد می کنند؟ یا آن که خودشان مشرکانه و غیر و مشرکانه، با دیگران داد و ستد و تعامل دارند، اما نوبت به توسل به اهل عصمت علیهم السلام در طی صراط مستقیم و قرب الی الله که می رسد، ناگهان به حدی موحد می شوند که [العیاذ بالله] به خداوند سبحان نیز درس توحید می دهند و می گویند: خیر، این شرک است!؟

*** - پس اگر این توسلات شرک است، لازم می آید که قرآن را تلاوت نکنند - نماز را اقامه نمایند - روزه نگیرند - از حج و جهاد نیز اعراض کنند و به طور کلی تمامی اوامر و نواهی الهی را ترک کنند و کلاً دین را کنار بگذارند، چرا که هیچ یک از این عبادات، هدف نیستند، بلکه همه وسیله هستند، وسایلی که خداوند متعال جهت بندگی، رشد، کمال و قرب به خودش قرار داده است.

*** - لازم است که مخالفین توسل، ازدواج نیز نمایند، چرا که فرمود ازدواج را وسیله تسکین و آرامش شما قرار داد. پس اگر توسل به وسایل شرک است، ازدواج هم نکنند.

*** - چطور ممکن است که "کتاب بی روح" وسیله باشد، اما آورنده و ابلاغ کننده آن وسیله نباشد؟ چطور ممکن است که "علم" وسیله باشد، اما "معلم" وسیله نباشد؟ چطور ممکن است که "صراط مستقیم" پل گذر و قرب باشد، اما مربی، راهنما و بَلَدِ آن وسیله نباشد؟ چطور ممکن است که پزشک تن و مواد گیاهی و شیمیایی وسیله شفا و بهبودی باشند، اما بیماری روح، پزشک و دارو نخواهد و یا رجوع به آنان شرک باشد؟ چطور طواف به دور چند تا سنگی که روی نقطه ای که خدا فرموده بنا شده است، عبادت و سبب قرب است؛ اما گرد "ولایت" جمع شدن و طواف امام نمودن، شرک باشد؟

*** - پس، به آن چه خداوند علیم، حکیم و سبحان، خودش در عالم تکوین و عالم تشریح، وسیله قرب قرار داده است، باید توسل داشت و آن توسلی که غلط و حتی شرک است، مستقل دانستن وسایل و نیز توسل به وسایلی است که خدا آنها را وسیله قرار نداده است، مثل کار بت پرست ها، که با دست خود بت تراشیده و از جانب خود آنها را شفیع و وسیله قرب به خدا قرار داده بودند.



قرآن کریم و حدیث - تیر ۱۳۹۴

آیا دلایل نقلی بر اینکه دوازده امام مصادیق آیه اولی الامر هستند وجود دارد؟ اگر وجود دارد آیا منابع آن در کتب اهل سنت هم هست؟ چه دلایل نقلی بر عصمت همه دوازده امام وجود دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالا و شبهات (ایکس - شبهه):

واژه "اولی الامر" در دو آیه ذیل آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‌فروتر است.

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْحَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا»

ترجمه: و چون خبری [حاکمی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند، و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلماً جز [شمار] اندکی، از شیطان پیروی می‌کردید.

اگر چه در سؤال فقط مستندات نقلی درخواست شده است، اما قبل از رسیدن به آن، توجه به چند نکته لازم و ضروری است:

الف - خطاب آیه به مؤمنین (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) می‌باشند. پس معلوم می‌شود که مؤمنین در مواردی با هم وارد اختلاف و حتی نزاع نیز می‌شدند.

ب - اگر چه در آیه‌ی اول اطاعت از خدا، رسول و اولی‌الامر مترادف (هم‌ردیف) آمده است، اما «أَطِيعُوا اللَّهَ» جداگانه و «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» نیز جداگانه آمده است، چرا که اطاعت خدا یک نحو دیگر است و از سنخ

اطاعت عبد از معبود است [اگر چه در اطاعت از رسول متجلی می گردد]، اما اطاعت از رسول، اطاعت از فرستاده‌ی خدا در راستای بندگی اوست.

ج - اما «أُولِي الْأَمْرِ» کسانی هستند که اگر چه به آنان وحی نمی رسد، نبی و رسول نیستند و صاحب کتاب و شریعت نمی باشند، اما اطاعت از آنان در راستای اطاعت از خدا و رسول، بر مؤمنین واجب می باشد و به طور حتم خداوند متعال امر به اطاعت (آن هم مترادف اطاعت رسول) از کسانی نمی کند که معصوم نباشند:

مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه در این باره می نویسد: «اولی الامر، طایفه می باشند که بهره‌ای از وحی ندارند، و کار آنان تنها صادر نمودن آرای است که به نظرشان صحیح می رسد، و اطاعت آنان در آن آراء و در اقوالشان بر مردم واجب است، همان طور که اطاعت رسول در آرایش و اقوالش بر مردم واجب بود، و به همین جهت بود که وقتی سخن به وجوب رد بر خدا و تسلیم در برابر او کشیده شد. و فرمود وقتی بین شما مسلمانان مشاجره‌ای در گرفت باید چنین و چنان کنید، خصوص اولی الامر را نام نبرد، بلکه وجوب رد و تسلیم را مخصوص به خدا و رسول کرد، و فرمود: «إِنَّ تَنَارَ عَثَمِ فِي شَيْءٍ فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ، إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» (یعنی پس اگر در چیزی نزاع کردید، حکم آن را به خدا و رسول برگردانید...»، (المیزان، ذیل آیه)

* - از همین آیات معلوم می شود که "اولی الامر" باید کاملاً عالم و عامل به کتاب و سنت الرسول صلوات الله علیه و آله باشند، و هیچ گاه چه به عمد و چه به سهو و چه از روی خطا و نادانی و فراموشی و ...، به غیر از کتاب و سنت حکم و عمل نکنند؛ که مجموع این کمالات و فضایل به صورت اتم آن، تا حدی که اطاعت از آنان مترادف اطاعت از رسول (ص) باشد، فقط در شخصیت و شخص معصوم جمع می شود. چنان چه در آیات و احادیث دیگر آمده است که اطاعت هر که به عمد یا سهو، خلاف امر خدا و رسول (ص) امر کند و یا به فسق و فجور و فحشا و ... امر کند، جایز نمی باشد.

اولی الامر، در احادیث شیعی:

شاید بتوان گفت که متواترترین حدیث در این زمینه، همان خطبه مشهور غدیر خم است. جمله‌ی معروف «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»، یعنی هر کس من "ولی و اولی الامر" او هستم، علی علیه السلام "ولی و اولی الامر" اوست.

و همین طور است فراز ذیل از خطبه غدیر که به ولایت خودشان، امام علی و سایر ائمه علیهم السلام تصریح کردند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقْوَمُهُ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ، فَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْقَادُوا الْأَمْرَ (اللَّهُ) رَبِّكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَالْإِهْكُمْ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ وَنَبِيُّهُ الْمَخَاطَبُ لَكُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَوَلِيُّكُمْ وَ إِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وُلْدِهِ إِلَى يَوْمٍ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.»

ترجمه: هان مردمان! آخرین بار است که در این اجتماع به پا ایستاده ام. پس بشنوید و فرمان حق را گردن گذارید؛ چرا که خداوند عزوجل صاحب اختیار و ولی و معبود شماست؛ و پس از خداوند ولی شما، فرستاده و پیامبر اوست که اکنون در برابر شماست و با شما سخن می گوید. و پس از من به فرمان پروردگار، علی ولی و صاحب اختیار و امام شماست. آن گاه امامت در فرزندان من از نسل علی خواهد بود. این قانون تا برپایی رستاخیز که خدا و رسول او را دیدار کنید دوام دارد.

امام باقر «علیه السلام» در تفسیر این آیه فرموده است:

* - «اولی الامر، امامان از فرزندان علی و فاطمه هستند، تا آنکه روز قیامت بر پا شود. [صدوق، کمال الدین، باب ۲۲، ص ۲۲۲].»

* - حکیم گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از «اولی الامر» که خدا به اطاعت ایشان امر کرده است، خبر بده؟ امام به من فرمود: آنان علی بن ابی طالب، حسن، علی بن الحسین، محمد بن علی و جعفر یعنی من هستیم، سپاس خدا را به جای آورید که به شما امامان و رهبرانتان را در زمانی شناساند که مردم آنان را آنکار می کنند. (عیاشی. تفسیر عیاشی، ص ۲۵۲)

اولی الامر، در منابع اهل تسنن:

متأسفانه در منابع اهل تسنن، تعاریف و مصادیق متعدد و حتی مغایری از مصداق "اولی الامر" آمده است. از امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام گرفته، تا حکام و خلفای وقت (برخی به قید این که خلاف حکم خدا، حکم نکنند).

اساساً بنیان انحراف در اندیشه اسلامی و ریشه اختلاف در جوامع اسلامی از همانجا آغاز شد که گفتند: "هیچ الزامی ندارد که حتماً علی بن ابی طالب، اولی الامر باشد"، هر کدام از ما که به خلافت و حکومت رسیدیم، می شویم "اولی الامر" و بالتبع اطاعت مردم از ما واجب می شود!

این تفسیر به رأی، تأویل غلط و مصداق سازی ناروا، از جمله همان "تحریف های معنوی" است که در خصوص آیات کریمه ی قرآن مجید صورت پذیرفته است. همین تحریف معنوی سبب شد تا حتی "معاویه لعنة الله علیه" را به رغم لعن مستقیم پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، "امیرالمؤمنین" بخوانند، و حال آن که ایشان این لقب را مخصوص علی بن ابیطالب علیه السلام قرار داده بودند.

بر اساس همین تحریف معنوی، یزید هم برای آنان امیرالمؤمنین شد و برای سیدالشهداء امام حسین علیه السلام، به اتهام عدم بیعت با "ولی الامر (یزید ملعون)"، حکم و فتوای قتل صادر کردند.

در منابع اهل سنت، این تعابیر در خصوص اولی الامر دیده می شود:

* - اولی الامر ابوبکر و عمرند؛

- * - اولی الامر خلفای راشدین یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام هستند؛
- * - اولی الامر، ابوبکر، عمر، عثمان، علی و ابن مسعود می باشند؛
- * - اولی الامر، همه اصحاب پیامبرند؛
- * - اولی الامر، مهاجرین، انصار و تابعین هستند؛
- * - اولی الامر، فرماندهان سرپه‌ها در زمان پیامبران می باشند . بنابراین اقوال، در اعصار دیگر اولی الامر وجود خارجی نخواهند داشت.
- * - اولی الامر، فرماندهان لشکر اسلام در هر زمان می باشند؛
- * - اولی الامر زمامداران حق و والیان عادل هستند، مثل خلفای راشدین و کسانی که به آن ها اقتدا می کنند، و اما زمامداران جور، مستحق عطف بر خدا و رسولش در وجوب اطاعت نیستند؛
- * - اولی الامر هر کسی است که سرپرستی امر چیزی را به طور صحیح به عهده گیرد، که از ولایت زمامداران تا ولایت مرد بر زن و والدین بر فرزند، همه را شامل می شود .
- و (فخر رازی (مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص ۱۴۴) - زنجشیری (الکشاف) - طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۸۰) و
- * - در عین حال فخر رازی می نویسد: از مقدمه ابتدا آیه استفاده می شود که اولی الامر که در آیه به آن ها اشاره شده حتما باید معصوم بوده باشند. (تفسیر کبیر، ذیل آیه)
- شیخ سلیمان حنفی قندوزی که از دانشمندان معروف اهل تسنن است، تصریح دارد که این آیه در باره علی (علیه السلام) نازل شده است. (ینایع المودة)
- و ...

مرتبط (با تحریف معنوی):

تحریف یعنی چه؟ با قبول تحریف و دگرگونی دو کتاب آسمانی ، قرآن هم قابل تحریف می شود. آیا این درست است؟

آیا واقعا پنج تن آل عبا آن طور که می گویند بزرگ هستند. می گویند دلیل خلقت آسمانها و زمین و دلیل خلقت انسان همین پنج تن هستند. آیا این کفر نیست؟ در حدیث کسا نیز وجود دارد که خداوند آسمانها و زمین را خلق نکرد مگر برای این پنج تن.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: کفر چیست؟ آیا اگر علتی برای معلولی بیان شود، کفر است؟ کدام فعل خداوند علیم و حکیم، بدون دلیل و علت و حکمت می باشد؟! پنج تن آل عبا علیهم السلام، جای خود - آیا این که خداوند متعال خود می فرماید که آسمان و زمین را مسخر شما کردم، یا برای حیات شما آفریدم و ... کفر است؟ خیر، بلکه می فرماید اینها همه نشانه و آیه هستند تا شما در آنها تعقل کنید: «فَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (التحل، ۱۲) **ترجمه:** و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید، و ستارگان به فرمان او مسخر شده اند. مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هاست.

* - باید دقت کنیم که ناخودآگاه تابع اعتقادات و فرهنگ وهابیت فراماسونی نشویم، آنها نام هر چه را که نمی فهمند و یا نمی پسندند را شرک و کفر می گذارند. حب این دیکته انگلیسی ها بود، ما که نباید چنین کنیم. ما برای هر تعریفی، قرآن و حدیث داریم و البته با عقل می شناسیم و با قلب فهم می کنیم.

ایمان و کفر:

ما ایمان و کفر را از کجا آموختیم؟ آیا رسول و وحی به ما نیاموخت؟ پس چرا برخی (وهابیون) سعی دارند که به خدا و رسول نیز درس توحید بدهند؟! در همین قرآن کریم در یک آیه می فرماید که هر چه هست را برای شما قرار دادیم و در یک می فرماید اصلاً برای شما خلق کردیم؛ آیا این کفر است؟ یا اگر برای ما باشد اشکالی ندارد، ولی به اهل عصمت علیهم السلام که برسد، کفر و شرک می شود؟
به این دو آیه دقت کنید:

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (البقره، ۲۲)

ترجمه: همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بدان از میوهها رزقی برای شما بیرون آورد پس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که خود می دانید.
«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۹)

ترجمه: اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست.

خب، حالا چه می‌گویند؟ آیا می‌توانند بگویند که کفر است؟! این را که خود خدا فرموده است. پس چرا اگر گفته شود همه چیز برای ما خلق و قرار داده شده است، کفر نیست، اما اگر گفته شود برای انسان‌های کامل است، کفر می‌شود؟!

بزرگی پنج تن آل عبا:

بدیهی است که هر مخلوقی نسبت به مخلوقی دیگر، فضیلت‌هایی دارد، تا برسد به انسان که نسبت به بسیاری از مخلوقات فضیلت و برتری دارد، تا برسد به انسان کامل، که خداوند متعال او (آنها) را خلیفه الله قرار داده است. خلیفه یعنی کسی که اسما و صفات "مستخلف" در او تجلی کرده است.

بزرگی انسان‌ها متناسب است به میزان تجلی اسماء الله در آنها. خداوند متعال، حی، علیم، حکیم، رؤوف، جواد، کریم ... و هستی و کمال محض است. پس به تناسبی که این هستی و کمال در موجودی تجلی کند، او دارای بزرگی و مقام می‌شود.

حضرت محمد صلوات الله علیه و آله، خلق اول است. فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِي»، یعنی اول چیزی که خداوند متعال خلق کرد، نور (وجود) من بود. پس هر چه هست به واسطه نور او خلق شده است. پس او بزرگترین است.

همین طور است مابقی اهل عصمت علیهم السلام که نور واحد هستند. آنها مظهر اسمای الهی هستند، یعنی انسان‌های کامل هستند، یعنی ظهور و بروز جمال و جلال الهی، علم و حکمت، رأفت، رحمت و جود و ... در آنها ظهور تمام دارد. لذا امام صادق علیه السلام با قسم جلاله الله، فرمودند که اسمای حسناى الهی ما هستیم. یعنی بزرگترین، بهترین و کامل‌ترین نشانه‌های خدا، ما هستیم.

وقتی فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»، یعنی از او بزرگتر نیست. وقتی اطاعت خودش را مرهون اطاعت از رسولش نمود، محبت خودش را مرهون مودت اهل بیت علیهم السلام نمود، هدایت را مرهون تبعیت از آنها نمود، آنها را مخزن وحی و معدن علم قرار داد، و رسول اکرم صلوات الله علیه و آله را «اسوهی حسنه = بهترین الگو» قرار داد، وقتی ایشان فرمود که صراط مستقیم من و علی و امامان از اولاد او هستیم و ...، یعنی آنها انسان‌های کامل - افضل و اشرف مخلوقات - بزرگترین‌ها و بهترین‌ها هستند.

آیا "حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه" حدیث جعلی است؟ چون سند موثق و محکمی ندارد و همچنین از نظر محتوا هیچگونه همسویی با خداشناسی نیز ندارد. لطفا اول از لحاظ سندی این حدیث را بررسی کنید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در قالب سؤال، دو حکم قطعی صادر شده است! اول آن که "حدیث سند موثقی ندارد" و دوم آن که "هیچ گونه همسویی با خداشناسی ندارد!" خب حالا باید دلایل این دو حکم قطعی بیان گردد؛ اگر به این نتیجه رسیده‌اید که سند موثق ندارد، و خلاف خداشناسی (معرفة الله) است، پس چرا سؤال می‌کنید و اگر سؤال دارید، پس چرا حکم قطعی می‌دهید؟

عزیزان دقت فرمایید که بعد متعرض نشوید که "تند پاسخ دادید؟! در اینجا موضوع پاسخ به ارسال کننده محترم سؤال و کاربر گرامی نیست که تند یا کند باشد، بلکه بحث توجه به روش طرح سؤال در ذهن است، بحث منطق سؤال و پاسخ است. اگر کسی آن قدر یقین دارد که حکم صادر می‌کند، پس سؤال ندارد و اگر سؤال دارد، چگونه قبل از پاسخ حکم قطعی صادر می‌نماید؟

حدیث:

حدیث شریف و مشهور «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» - هر کس خود را شناخت، پس به درستی که خدای خود را شناخته است»، نه تنها جعلی نیست، بلکه از طرق گوناگون و حتی به اشکال متفاوت نیز بیان شده است.

این حدیث در (بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۴۵۲) به عنوان حدیث قدسی، که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرموده‌اند آمده است و هم چنین در (غررالحکم، ص ۲۳۲) - (مصباح الشریعه، ص ۱۳) - (الغرر و الدرر آمدی) و هم چنین در (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چاپ مصر، ج ۲۰ / صفحه ۲۹۲) و ... به نقل از امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام آمده است.

پس تواتر نقل حدیث و اشتهار آن، نیاز به بررسی سندی را مرتفع نمود، و حال به بررسی موضوع و محتوی توجه کنیم.

احادیث مشابه:

به همین معنا، احادیث دیگری نیز وجود دارد:

* - پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «أَعْرِفُكُمْ بِنَفْسِهِ، أَعْرِفُكُمْ بِرَبِّهِ» - داناترین شما در خودشناسی، خداشناس‌ترین شما است / الأنوار الساطعة فی شرح الزيارة الجامعة، ج ۱، ص: ۷۵»

* - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ، مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ - برترین آگاهی و معرفت آن است که انسان نفس خود را بشناسد / غرر الحكم/ ترجمه آقای انصاری/ ج ۱/ ص ۱۷۹» و ... (حاشیه).

* - امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: الْكَيْسُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَ أَخْلَصَ أَعْمَالَهُ - کیس کسی است که خود را بشناسد و اعمالش را [برای خدا] خالص گرداند (غرر الحكم : ۱۱۳۹)

آیات قرآنی:

چطور ممکن است که جانور شناسی، ستاره شناسی، تاریخ شناسی و ...، همه به خداشناسی مربوط باشد و نقش مؤثری ایفا نماید، اما «خودشناسی» به «خداشناسی» ربطی نداشته باشد، یا به قول مطروحه در سؤال «هیچگونه همسویی با خدا شناسی» نداشته باشد؟!

آیا جز این است که خداوند سبحان، خود را با اسما و آیاتش (نشانه‌هایش) شناسانده است؟ و آیا جمیع اسما و آیات (نشانه‌ها) مخلوق نیستند و آیا انسان از این اسما و آیات و به تعبیری سرآمد آنها نمی‌باشد؟ و آیا جانورشناسی یا نجوم، از خودشناسی مهم‌تر است و در خداشناسی مؤثرتر می‌باشد؟ آیا تمام قرآن، انسان‌شناسی و انسان‌سازی نیست؟

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت، ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما (شرح شما) در آن است. آیا نمی‌اندیشید؟ چون "خود شناسی"، راه و سبب خداشناسی می‌شود، فرمود: "خدا فراموشی" سبب خودفراموشی و خروج از پوسته، شاکله و مسیر انسانیت (فسق) می‌گردد:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد آنان همان نافرمانانند.

خداشناسی:

انسان خداوند سبحان را در کجا می‌بیند و می‌شناسد؛ جز ابتدا در خودش و سپس در بیرون از خودش (عالم هستی)؟

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا تُسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَحَنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق، ۱۶)

ترجمه: ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند، و ما از شاه‌رگ [او] به او نزدیک‌تریم.

انسان چگونه خدای را در خودش و عالم بیرون می‌شناسد، جز با ابزاری شناختی که در وجود خودش نهادینه شده است (عقل و قلب)؟! پس عالم بیرون نیز با عالم درون و ابزارش شناخته می‌شود. لذا فرمود که عقل نبی درونی است و انبیای الهی صلوات الله علیهم اجمعین، نبی بیرونی هستند.

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (الحج، ۴۶)

ترجمه: آیا در زمین گردش نکرده‌اند، تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت، چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.

خداشناسی در خودشناسی:

کسی که خود را "مخلوق" نشناسد، خالق خود را نمی‌شناسد - کسی که خود را "عبد" نشناسد، معبود را نمی‌شناسد - کسی که خود را "فقیر الی الله" نشناسد، "والله غنی الحمید" را نمی‌شناسد - کسی که خود را "مرزوق" نشناسد، رازق خود را نمی‌شناسد - کسی که راه‌های هدایت و رشد و ضلالت و گمراهی خود را نشناسد، اصلاً هدایت‌کننده و هدایت را نخواهد شناخت و ... پس «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

چرا در قرآن کریم این همه ظاهر، باطن، خلقت، رشد جسمی، رشد عقلی، شرح صدر، ضیق صدر، عقل و جهل، روح و جسم، نفس ... و خلاصه انسان را از آغاز (خلقتش) تا انجام (معادش) توصیف نموده و همه را آیات و نشانه‌های خداشناسی بر شمرده است و تمامی احکام زندگی فردی و اجتماعی انسان را وضع و بیان نموده است؟ چرا که انسان باید خودش را بشناسد و «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ».

آیا آیه ۲۱۲ سوره بقره بدین معناست که برای متقین صرفاً در جهان باقی علو مقام نسبت به سایرین وجود دارد؟ و در این جهان تا حضرت مهدی (ع) ظهور نکرده‌اند، همیشه غیر متقین در مقامات بالاتر دنیا هستند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: مهم این است که "مقام" و علو آن در چه دیده شود و چگونه تعریف و معنا گردد و مصداقش چه باشد؟ وگرنه در همین دنیا نیز متقین علو مقام دارند، چه دنیوی و چه اخروی.

متن و ترجمه آیهی مورد بحث به شرح ذیل می‌باشد:

«رُتِبَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْحَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (البقره، ۲۱۲)

ترجمه: زندگی دنیا در نظر کسانی که کافر شدند زینت داده شده و بهمین جهت کسانی را که ایمان آوردند مسخره می کنند در حالی که مردم با تقوا در روز قیامت فوق آنانند و خدا هر که را بخواهد بدون حساب روزی می دهد.

الف - دقت کنیم که «زینت یافتن» با «برخوردار بودن» بسیار متفاوت است. در آیه فوق می فرماید که حیات دنیا برای کافرانی که به خدا و معاد اعتقادی ندارند، زینت داده شده است.

زینت، یعنی برقی به چشم آید و چشم را بگیرد و بالتبع توجه را به خود معطوف و متمرکز دارد. پس دنیا برای کافران چنین است. وقتی کسی آخرت را ندید، چیزی جز دنیا برای دیدن ندارد.

ب - برخورداری از مال دنیا، وقتی «زینت» محسوب می گردد که از یک سو سبب غفلت از خدا، معاد و حیات اخروی گردد و از سوی دیگر، سبب تکبر، تفاخر و خود بزرگ بینی نسبت به دیگران شود. از این رو بلافاصله می فرماید که آنها به دلیل همین زینت حیات دنیا، مؤمنین را مسخره می کنند. یعنی با روحیه و اخلاقی استکباری و توأم با فخر بی دلیل، دیگران را خوار و خفیف و قابل مسخره می بینند.

ج - زینت حیات دنیوی، فقط پول و ثروت نیست. از این رو شاهدیم که کفار چه در عصر جاهلیت و چه در عصر مدرنیته و پست مدرنیسم، به هر چه خود دارند تکبر و فخر می کنند و بابت آن دیگران را به سخره می گیرند. خرافه ها، اخلاق ها و آداب و رسوم و رفتارهای جاهلی نیز نزدشان زینت دارد و کفار بابت این همه ذلت و حقارت خود، دیگران و از جمله مؤمنین را مسخره می کنند.

امروزه اگر کفار مانند متعصبین دوران جاهلیت، خلق و خوی وحشی گری، آدم کشی، ظلم و تجاوز دارند، به آن افتخار می کنند - اگر زنان و مردان شان به فساد کشانده می شوند، به آن می بالند و از این جهت مؤمنین را مسخره می کنند - امروزه رئیس جمهور امریکا می گوید: «برده داری در در دی ان ای (DNA) ما امریکایی هاست - امروزه آزادی همجنس گرایی و حتی قانونی کردن ازدواج آنها با یک دیگر، یک افتخار و امتیاز دولت و پارلمان امریکا، انگلیس ... خلاصه زینت حایت دنیا، محسوب می گردد، دیگران را مسخره می کنند که به این افتخار نائل نشده اند - هر چند که این رذالت ها جدید نیست و در میان قوم لوط نیز جاری بوده است. فراعنه و قیصرهای روم، ایران، یونان و ... نیز جنگ ها و خونریزی های بسیاری به راه انداختند و به آن بالیده اند. این یعنی زینت حیات دنیا.

د - اما خداوند متعال نفرموده که مؤمنین همیشه در دنیا ضعیف و فقیر هستند یا باید چنین بمانند، بلکه متذکر شده است که حیات، یک خط ممتد است، و نقش دنیا در آن پل و صراطی برای گذر است. لذا در نتیجه کار مؤمنین و اهل تقوا، از آنها غنی تر، دارا تر و والاترند «الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

مثال: فرض کنید مسافری به مسافر دیگری فخر بفروشد که اشیای همراه من، لباس من، پول من، سفره چرب من، شکم سیر من و ...، در این سفر بیشتر است. و طرف مقابل بگوید: تو راه را نمی‌شناسی، به گردنه‌ها و پرتگاه‌هایی می‌رسیم که همه‌ی اینها بر دوشت سنگینی می‌کند و تو را می‌لغزاند و به هنگامی که به دره پرت می‌شوی، ناچاری همه اینها را رها کنی و البته باز هم سقوط حتمی است. اما من بار و بنه‌ای برداشته‌ام (تقوا) که نه تنها سنگینی ندارد، بلکه مرا سبک‌تر می‌کند و اسباب گذر من از این راه صعب، پیچ‌ها و پرتگاه‌ها و در نتیجه سالم رسیدنم به مقصد می‌باشد.

ه - این آیه می‌فهماند که "فوق" و بالاتر بودن، به زیادتی مال و مظاهر دنیا نیست، چه بسا خداوند متعال به هر حکمتی که شده، به کافر از مال دنیا بیشتر بدهد - که البته همان سبب دوری بیشتر و سقوط سریع‌ترش می‌شود - بلکه "فوق" و بالاتر بودن، به عقل، شعور، منطق، ایمان، عمل صالح و تقواست. چرا که هر کس کامل‌تر باشد، بالاتر است و متقین فوق دیگران هستند. خواه از مال دنیا نیز نصیب فراوان داشته باشند یا نداشته باشند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است.

و - آیه‌ی مورد سؤال نیز به همین معنا اشاره دارد و می‌فرماید که کفار به مال و متاع دنیا، و به مظاهرش چون قوم و قبیله و نژاد و ثروت و نظریه و ... می‌نازند، دنیا برایشان زینت داده شده و از این جهات مؤمنین را مسخره می‌کنند، در حالی که در حقیقت مؤمنین از آنها غنی‌تر هستند و از آنها برترند، و آنها هستند که به خاطر این دارایی (تقوا) به ثروت و رفاه و سعادت پایدار می‌رسند.

ز - قیام و ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز برای پولدارتر و یا سیرتر کردن شکم مردم نیست، بلکه برای تحقق اهداف و وعده‌هایی الهی، در برپایی حکومت عدل می‌باشد. هر چند که در چنین حکومتی که عدل حاکم است، ظلم و بالتبع فقر نیز ریشه کن می‌شود.

قیام و ظهور برای آن است که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام "دفائن العقول = گنجینه‌های عقل‌ها" از زیر خروارها خاک جهل بیرون بیاید و پرده‌های ظلمت از روی آینه‌های نورافشان فطرت کنار رود و مردمان جز خداوند متعال را بندگی نکنند؛ هر چند که در چنین حکومت و جامعه‌ای، ضعیف، فقیر و گرسنه نیز باقی نمی‌ماند.

ح - خداوند متعال متذکر می شود که این دنیا و متاعش همه فانی هستند، خدا باقیست و آن چه نزد اوست باقیست. رازق هم اوست؛ پس برای متاعی قلیل و فانی، در سفری کوتاه، خود را از سعادت ابدی دور نکنید:

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَْجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (التَّحَلُّ، ۹۶)

ترجمه: آنچه در نزد شماست تمام و فانی می شود و آنچه در نزد خداست پایدار و باقی است. و کسانی که (در انجام وظایف دینی) صبر کرده اند پاداششان را در مقابل عمل های بسیار خوبشان خواهیم داد.

احتراما چرا به حضرت زهرا سلام الله علیها "ام ابیها" گفته می شود؟ آیا در روایات علت آن بیان شده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"ام ابیها" به معنای «مادر پدرش»، لقبی است که حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، خود به دخترشان حضرت فاطمة الزهراء علیها السلام اطلاق نمودند و البته که در منابع شیعه و سنی، سند روایی دارد.

امام صادق (ع) از قول پدرشان امام باقر علیه السلام فرمودند: «إِنَّ فَاطِمَةَ (س) كَانَتْ تُكَنَّى إِمَّ ابِيهَا» همانا فاطمه (سلام الله علیها) به ام ابیها کنیه گذاری شده است. (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۶)

از اکابر اهل سنت نیز طبرانی در معجم الکبیر می نویسد: «كُنْيَةُ فَاطِمَةَ أُمِّ أَبِيهَا - کنیه فاطمه ام ابیها است» - ابن عساکر در کتاب تاریخش می نویسد: «كَانَتْ كُنْيَةَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أُمِّ أَبِيهَا» - ابن اثیر در «اسد الغابه»، و ابن عبد البر در «استیعاب»، ذیل عنوان «فاطمة بنت رسول الله» می نویسند: کنیه فاطمه «ام ابیها» بوده است.

الف - شناخت مقامات، شئون و فضایل اهل عصمت علیهم السلام، آن طور که باید برای بزرگان علم، فهم و تقوا نیز میسر نمی باشد، چنان که پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله، به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: "خدا را نشناخت، جز من و تو - من را نشناخت جز خدا و تو - و تو را نشناخت جز خدا و من".

از این رو، حتی هنگامی که از لسان معصومین علیهم السلام بیان می شود که "لیلة القدر" یا "الکوثر" و ...، حقیقت وجودی حضرت فاطمه سلام الله علیها السلام می باشد، همین معانی را نیز هر کسی به تناسب ظرفیت وجودی، دانش و فهم خود درک می کند. درک حقیقت «فاطمة أم ابیها» نیز بر همین قاعده می باشد.

ب - هر کلامی، ظاهری دارد و باطنی و باطنش نیز به تناسب علم، حکمت و عظمت گوینده، بواطنی دارد. خواه متنی از نویسنده دانشمندی باشد، یا غزلی از یک شاعر حکیم و عارف یا ...؛ چه رسد به کلام وحی یا احادیث معصومین علیهم السلام. و از جمله همین معانی «فاطمة أم ابیها» و علل اطلاق چنین لقبی می باشد.

ج - ظاهر کلام، حمل بر روال‌های محاوره‌ای می‌باشد. چنان که مؤمن، مؤمن دیگر را برادر اطلاق می‌کند - انسان محترم، بزرگتر را پدر یا عمو (و اگر زن باشید) مادر و همشیره اطلاق می‌کند و یا مادر به فرزندش دلبندهش می‌گوید: «بگو مادرم»، یا عمه به برادرزاده‌اش [حتی اگر پسر باشد] می‌گوید: «بگو عمه جان» و البته این القاب محاوره‌ای، صرفاً کلامی و لفظی نمی‌باشد، بلکه از شدت علاقه و محبت نشأت می‌گیرد، به ویژه در کلام اهل عصمت علیهم السلام.

حضرت سیده النساء العالمین، فاطمة الزهراء علیها السلام، در سنین کودکی بودند که مادر بزرگوارشان، حضرت خدیجه‌ی کبری، رحلت نمودند و حضرت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، همسر، حامی و مأمّن تسکین خود را از دست دادند. از آن پس، فاطمه علیها السلام بودند که به عنوان یادگار آن همسر، برای پدر بزرگوارشان، مثل یک مادر دلسوز، مهربانی کردند و «**أُمّ آبیهَا**» لقب گرفتند.

د - اما در خصوص باطن کلام، سخن بسیار است و ثقیل، لذا به حد بضاعت و فرصت، فقط به نکته‌ای اشاره می‌شود:

عالم خلقت، همه تجلی خداوند متعال است. منتهی مراتب تجلی سلسله مراتب دارد. خلق اول، که طبعاً اعظم، اشرف و احب مخلوقات می‌باشد، نور مقدس وجود مبارک حضرت محمد صلوات الله علیه و آله می‌باشد، چنان چه خود فرمودند: «**أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي** - نخستین چیزی که خداوند متعال خلق کرد، نور من بود. / اصول کافی ج ۱، فصل عقل و جهل و ...».

پس بسیاری از آیات قرآن کریم که در آن از واژه‌ی «نور خدا» استفاده شده، اشاره به وجود مبارک ایشان می‌باشد.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (التّور، ۳۵)

ترجمه: خدا نور (وجود به وجود آورنده‌ی) آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی، و آن چراغ در شیشه‌ای است. آن شیشه گوی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش - هر چند بدان آتشی نرسیده باشد - روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. **خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند**، و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست.

«... وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ و نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (التّوبة، ۴۰)

ترجمه: و آن کس که خداوند برای او نوری قرار نداده باشد، او دارای نوری نمی‌باشد.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (التوبة، ۳۲)

ترجمه: می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند، ولی خداوند نمی گذارد، تا نور خود را کامل کند، هر چند کافران را خوش نیاید.

عقل کل:

خلق اول، عقل اول یا عقل نخست نیز هست، همانگونه که ضمن تصریح به نخست بودن نور وجود ایشان، تصریح شده که خداوند متعال ابتدا "عقل" را خلق کرد:

امام صادق علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ خَلَقَهُ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ - به درستی که خداوند جلّ ثناؤه عقل را خلق کرد؛ و آن اولین مخلوقی می باشد که خداوند از یمن عرش خود، از طائفه روحانیون از نور خودش خلقت نموده است. / اصول کافی، کتاب العقل و الجهل»

پس تمامی مجردات عالم (روح، عقل، ملائک)، همه از مجرای تجلی نور آن حضرت می باشند که خود مظهر اتم تجلی اسمای الهی هستند.

نفس کل:

اما، موجودات عالم، نفس و ماهیت نیز دارند، و منشأ آن نیز مرتبه به مرتبه بالا می رود تا می رسد به وجود مبارک سیده النساء العالمین علیها السلام، که "کوتر" و "ام الائمه الطاهرين عليهم السلام" می باشند.

وجود نورانی شخص رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، به لحاظ "پدر" بودن، که نسبتی در خویشاوندی "بدن" هاست، نفس و ماهیت دارند و همین طور است وجود اهل بیت علیهم السلام به لحاظ سلاله و "فرزند" بودن. و این تجلیات، به واسطه نور آن بانوی گرامی می باشد، لذا از این جهت، «ام ابیها و ام الائمه» می باشند.

آیت الله حسن زاده آملی:

در بیان ام ابیها گوئیم: آمده است که: رَوَى فِي مَقَابِلِ الطَّالِبِينَ بِاسْنَادِهِ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ «إِنَّ فَاطِمَةَ (س) كَانَتْ تُكْنَى إِمَّ ابِيهَا - همانا فاطمه برای پدرش، ام ابیها بود».

در عرف محاورات عامه پدر، دخترش را مادرمی خواند، و در فارسی به مادر جان و مادر عزیز و مادر گرامی و نظائر آنها صدا می زند، و لکن در بیان حدیث بدین حد عرف عام نباید اکتفاء کرد؛ چنان که باز در عرف محاورات عامه، اگر دختری پدرش را خدمت کرده است و پذیرایی و پرستاری نموده است گویند: این دختر، درباره پدرش مادری کرده است، و حضرت صدیقه طاهره فاطمه علیه السلام بدین معنی نیز به رسول خدا صلی الله علیه وآله خدمت و زحمت مادری اعمال نموده است.

این کمترین گوید: این وجوه معانی ام ایها را انکار نداریم ، ولکن سخن ما انیست که همانگونه در پیش اشارتی شده است عقل کل و نفس کل، آب و أم اند و همه موجودات باذن الله سبحانه از این ابوین به وجود آمده اند؛ در غزلی گفته ام (دیوان - ص ۲۰۸)

کیست مانند تو فرزند کریم ابوین

نفس کل مادری و عقل کل او را پدری

و حضرت صدیقه طاهره ، مظهر اتم نفس کل است و بدین تفسیر انفسی اقوم ، آن جناب ام ایها است؛ تدبّر، ترشد (تدبر کن، رشد کن)، ان شاء الله تعالی.

منبع: «شرح فص حکمه، ص ۱۴۴»



حقوقی و احکام- تیر ۱۳۹۴

آیا مجاز هستیم به دلیل سختی روزه، از حد تر خص خارج شویم و روزه خود را بازکنیم؟ اگر برای راحتی خودمان این کار را بکنیم چه حکمی دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

اساساً یکی از حکمت‌های ماه مبارک رمضان و روزهی آن، تحمیل کمی سختی به این بدن تنبل و نفس خوش‌گذران می‌باشد.

در نظام تکوین الهی، قرار است که انسان حاکم بر بدن و نفس خود باشد و این بدن و نیازها و خواهش‌های نفسانی، برای او به منزله‌ی مرکب و ابزار باشند، تا انسان بتواند تا وقتی در این دنیا و در قالب بدن است، با استفاده از آنها به امورش برسد و به هدف نزدیک‌تر شود.

اما حکمت کاملاً معکوس شده است، تا جایی که بسیاری از انسان‌ها تماماً اسیر بدن و نفس شده‌اند، و بدن و نیازهایش، تمام توجهات، وقت و اشتغال آدمی را به خود اختصاص داده است.

قرار است که ما حاکم مملکت وجود خود و قوای آن گردیم، به نفس بگوییم که تو در کنترل من هستی، اما من نیز طاغوت نیستم، بلکه در کنترل و فرمان خدا هستم. پس حتی خوردن و آشامیدن نیز تحت فرمان اوست، خواه در ماه مبارک رمضان و خواه در غیر آن (با رعایت حلال و حرام و دیگر احکام). و البته ماه مبارک رمضان، یک اردوگاه تعلیمی و تمرینی اجباری است، مگر آن که کسی شرعاً معاف و معذور باشد.

در هر حال، روزه ماه مبارک رمضان، کمی سخت است و اصلاً هدف همین است و بدیهی است که این سختی در روزها گرم و بلند تابستان، تشدید می‌شود و مؤمن بیشتر به یاد کسانی می‌افتند که همیشه در این سختی‌ها هستند و البته بیشتر به یاد گرسنگی، تشنگی و گرمای محشر می‌افتند. اما در عین حال، ممکن است این سختی گاهی برای یک عده بسیار طاقت فرسا باشد.

خب، حالا اگر بیمار باشد و یا احتمال قطعی ضرر را با تشخیص پزشک متعهد و متخصص، یا حتی تشخیص صحیح و درست خود بدهد، روزه بر او اشکال دارد و اگر بگیرد نیز باز باید مانند کسی که نگرفته، پس از بهبود و یا رفع خطر، قضایش را به جا آورده و یا کفاره بدهد. اما اگر کسی از سلامت لازم برخوردار بود و روزی

احساس کرد که دیگر ضعیف شده، طاقتش به اتمام رسیده و یا کار سختی برایش پیش آمده که با روزه نمی تواند آن را انجام دهد و با آن کار نیز نمی تواند روزه بگیرد، هیچ اشکالی ندارد اگر حتی به قصد ابطال روزه اش به سفر برود تا مسافر محسوب گردد.

مسافر حد ترخص را که رد کرد، خود به خود روزه اش باطل می شود، چون مسافر است، اما اگر قصد دارد همان روز تا قبل از اذان ظهر به وطن برگردد، لازم است حتماً بعد از خروج از حد ترخص چیزی بخورد و یا بیاشامد (ولو یک قطره آب)، تا پس از بازگشت قبل از اذان ظهر نیز حکم روزه بر او مترتب نگردد.

در نتیجه، سفر (خروج از حد ترخص)، حتی به قصد خوردن روزه نیز اشکال ندارد، اگر چه مکروه است.

استفتائات:

آیت الله العظمی خامنه‌ای:

س ۹۳. آیا مسافرت عمدی در ماه رمضان به قصد افطار و فرار از روزه گرفتن، جایز است؟

ج) مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، و در صورت مسافرت، ولو این که برای فرار از روزه باشد، افطار بر او واجب است.

س ۹۴. کسی که در ماه رمضان مسافرت کرده، آیا علاوه بر قضا، باید کفاره هم بدهد؟

ج) خیر، تنها قضای روزه‌ها واجب است و کفاره ندارد؛ ولی اگر قضای روزه‌ها را تا ماه رمضان سال بعد به تأخیر اندازد، به جهت تأخیر، باید برای هر روز يك مد طعام کفاره بدهد.

آیت الله العظمی سیستانی:

مسأله ۱۶۸۳. مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد. و مسافری که نمازش را تمام میخواند مثل کسی که شغلش مسافرت، یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد.

مسأله ۱۶۸۴. مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی برای فرار از روزه مسافرت مکروه است. و همچنین است مطلق سفر در ماه رمضان مگر اینکه برای حج یا عمره یا به جهت ضرورتی باشد.

مسئله - مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی اگر برای فرار از روزه باشد مکروه است.

مساله ۱۷۱۵ توضیح المسائل آیت الله امام خمینی (ره)، سوال ۷۴۲ کتاب استفتائات آیت الله خامنه ای، مساله

۱۷۸۶ توضیح المسائل آیت الله فاضل لنکرانی، سوال ۱۴۰۷ کتاب استفتائات آیت الله بروجردی، مساله ۱۴۴۱

رساله آیت الله مکارم شیرازی، مساله ۱۷۲۴ رساله آیت الله صافی گلپایگانی، مساله ۱۷۱۲ رساله توضیح

المسائل آیت الله نوری همدانی.

مسئله - مسافرت در ماه رمضان اشکالی ندارد، ولی مکروه است، هرچند برای فرار از روزه نباشد، مگر اینکه سفر به جهت ضرورتی باشد.

مساله ۱۷۲۴ کتاب توضیح المسائل آیت الله تبریزی، مساله ۱۷۲۳ رساله آیت الله وحید خراسانی، مساله ۱۷۲۴ رساله آیت الله سیستانی.

آیا این درست است که می گویند شرکت های پپسی و کوکاکولا و نوکیا حامی اسرائیل هستند؟ اگر هستند خرید از شرکت ... که از برند آن (کوکاکولا) استفاده می کند حرام است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

شرکت های پپسی کولا و کوکاکولا، دو شرکت بزرگ امریکایی می باشند که سرمایه گذاران و مالکین اصلی آنها، مانند اغلب شرکت های بزرگ امریکایی و اروپایی، صهیونیست بوده و یا در خدمت می باشند. و از آن جمله شرکت های پپسی کولا و کوکاکولا می باشند که در تمامی صحنه های سیاسی (و به ویژه فرهنگی و اقتصادی) جهان نیز حضور مستقیم داشته و دارند، مثل "مک دونالد" - "نسکافه" و ... که در رده های بعدی قرار دارند. (اگر چه ممکن است شرکت های ایرانی بگویند که امتیاز خود را از امارات یا ... خریده باشند)

لینک های ذیل به خوبی نشان می دهد که اغلب برندهای مربوط به کالاهای مصرفی، متعلق به ده شرکت امریکایی هستند و هم چنین نشان می دهد که چگونه شرکت های کلان امریکایی که غالباً در اختیار صهیونیست ها می باشند، مترصد تملک آب آشامیدنی در سرتاسر جهان هستند، چنان که شرکت کوکاکولا، آب آشامیدنی، با برند دیسنی (DASANI) را وارد بازارهای جهان و از جمله بازار جمهوری اسلامی ایران نموده است.

ملاحظه: شرکت سرمایه گذاری خانواده دیسنی، بیش از پانصد میلیارد تومان در سرزمین های اشغالی سرمایه گذاری کرده است. این شرکت اعلام کرده که می خواهد فعالیت اقتصادی جدیدی را آغاز کند که حجم آن دست کم دویست و پنجاه میلیارد تومان است.

تردیدی نیست که آب آشامیدنی این برند در ایران، از چشمه های امریکا یا کشورهای اروپایی یا حتی کشورهای حاشیه ی خلیج فارس تأمین نمی شود، بلکه از همین چشمه های داخل ایران است! ولی متقابلاً شاهدیم که دیگر برندهای ایرانی، هم چون گذشته در بازار داخلی توزیع نمی شوند و گفته می شود که صادر می گردند! هم چنان که اقلام میوه و سایر محصولات مرغوب ایرانی صادر می شوند و برای مصرف داخل مشابه آنها از خارج وارد می گردد!

این دیگر به دقت نظر، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی در مجلس و دولت بر می‌گردد، که چگونه در حمایت محصولات و کالاهای داخلی اقدام نموده و صادرات و واردات را چگونه کنترل و سازماندهی نمایند. و همین طور است صدور مجوز برای شرکت‌های خارجی و یا ایرانی با برند و امتیاز خارجی.

بدیهی است که برندهایی چون: AEG - BUSH - SONY - iphon - NOKIA - SAMSUNG - BMW - MERCEDES - IBM - ZIMENS و صدها برند دیگر، و اغلب بانک‌ها، بیمه‌ها، شرکت‌های حمل و نقل بین‌المللی، هیچ کدام متعلق به سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران مسلمان و مؤمن نمی‌باشند و سهام غالب آنها نیز یا در اختیار و یا در خدمت لابی صهیونیسم بین‌الملل می‌باشد. در هر حال خرید و فروش و مصرف آن چه در بازار ما به شکل قانونی عرضه می‌شود، بلامانع است، مگر آن که مصرف کننده علم و یقین داشته باشد که شرکت متعلق به اسرائیلی‌هاست یا سود آن به جیب شرکت‌های اسرائیلی یا اقتصاد دشمنان محارب با جمهوری اسلامی ایران و این ملت می‌رود. اما در هر صورتی، تردیدی نیست که نحوه‌ی برخوردی مصرف‌کنندگان، نه تنها به بازار شکل می‌دهد، بلکه حتی دستگاه‌های ذریط را (به اختیار یا به اجبار) جهت می‌دهد. پس اگر حتی شرکت‌هایی که می‌دانیم حامی مستقیم اسرائیل هستند، بتوانند به هر شیوه‌ای که شده در داخل اخذ مجوز کنند نیز، مردم باید از خرید و مصرف آنها اجتناب ورزند.

نکته:

از وقتی بحث مذاکرات برای توافقات هسته‌ای مطرح شده، تا امروزه که سخن از پایان آن می‌رود، هر چه مقام معظم رهبری فریاد می‌زنند، متذکر می‌شوند و هشدار می‌دهند که رشد و ثبات اقتصادی کشور ما و نیز آن چه تحریم‌ها را نیز کم اثرتر می‌کند، توجه به سرمایه، تولید و کار داخلی است، باز از زمین و آسمان به ما القا می‌کنند که سرمایه‌گذاران خارجی همه در صف ایستاده و یک دیگر را هل می‌دهند که وارد بازار ایران شوند و همه منتظر این توافق هستند! خب حالا سؤال می‌شود که چند درصد از آنها متعلق به صهیونیست‌ها و لابی صهیونیست نیستند و چند درصد مستقیماً حامی اسرائیل نمی‌باشند؟ اما هر گاه ایرادی وارد شده، به کالاهایی بوده که به هر شکلی، در داخل تولید می‌شوند و فرصت‌های شغلی را ایجاد کرده‌اند(!؟) - هر چند که نوشابه‌هایی چون پپسی و کوکا، اگر چه صد در صد ایرانی هم باشند، مضر هستند و بهتر است به هیچ وجه در فهرست نوشیدنی‌های ما قرار نگیرند.

استفتائات از مقام معظم رهبری در مورد کالاهای اسرائیلی و ...:

س ۱۳۴۷: آیا وارد کردن کالاهای اسرائیلی و ترویج آنها جایز است؟ در صورتی که این کار هر چند بر اثر اضطرار صورت بگیرد، آیا فروش آنها جایز است؟

پاسخ: باید از معاملاتی که به نفع دولت غاصب اسرائیل که دشمن اسلام و مسلمین است، خودداری شود و وارد کردن و ترویج کالاهای آنان که از ساخت و فروش آن سود می‌برند، برای هیچکس جایز نیست و همچنین برای مسلمانان هم خرید آن کالاها بخاطر مفاسد و ضررهایی که برای اسلام و مسلمین دارد جایز نیست.

س ۱۳۴۸: آیا وارد کردن کالاهای اسرائیلی توسط تجار و ترویج آن در کشوری که تحریم اقتصادی اسرائیل را لغو کرده، جایز است؟

پاسخ: واجب است افراد از وارد کردن و ترویج کالاهایی که دولت حقیر اسرائیل از ساخت و فروش آن منتفع می‌شود، خودداری کنند.

س ۱۳۴۹: آیا برای مسلمانان خرید کالاهای اسرائیلی که در سرزمین اسلامی به فروش می‌رسند، جایز است؟

پاسخ: بر آحاد مسلمین واجب است که از خرید و استفاده از کالاهایی که سود تولید و فروش آنها عاید صهیونیست‌ها که با اسلام و مسلمین در حال جنگ هستند، می‌شود، اجتناب کنند.

س ۱۳۵۱: آیا خرید تولیدات شرکتهای یهودی یا امریکایی یا کانادایی با وجود این احتمال که شرکت‌های مزبور به تقویت دولت اسرائیل می‌پردازند، جایز است؟

پاسخ: اگر خرید و فروش این تولیدات موجب تقویت دولت حقیر و غاصب اسرائیل شده و یا در راه دشمنی با اسلام و مسلمین بکار می‌روند، خرید و فروش آنها برای هیچکس جایز نیست و الا اشکال ندارد.

مرتبط:

■ [مواد مصرفی جهان، فقط در اختیار و کنترل ده شرکت](#)

■ [مالکیت و کنترل آب آشامیدنی در سرتاسر جهان](#)

■ [سلیم: آیا می‌دانید ماجرای «قرمز» و «آبی»، همان ماجرای «الاغ» و «فیل» در سیاست حاکمهی](#)

[امریکا است؟](#)



تاریخ - تیر ۱۳۹۴

برخی شبهه می‌کنند که چگونه می‌شود که اشخاصی که روایت معروف حضرت رضا سلام الله علیه هنگام ورود به خراسان را نوشته‌اند به ۳۰ هزار نفر برسند؟ و استدلال می‌کنند که ما تا همین چند سال قبل از انقلاب در شهرهای بزرگ، افراد معدودی با سواد و یا کسانی که خواندن و نوشتن بلد باشند در اختیار داشتیم. اما چطور می‌شود که ۱۰۰۰ سال پیش فقط یک روایت را ۳۰ هزار نفر بنویسند؟ این غیر معقول است و اینکه چطور می‌شود در جنگ صفین ۱۱۰ هزار نفر آدم کشته شوند.

یکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اولاً باید دقت نمود که هر گفته‌ای را نمی‌شود سند گرفت و بعد در آن چون و چرا کرد؛ بلکه باید به مستندات رجوع کرد. تردیدی نیست که چه در خصوص بیان آمار نویسندگان یک حدیث یا آمار تلفات در یک جنگ، غلوه‌های بسیاری بوده و حتی در برخی از مستندات تاریخی درج شده که نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. این غلوه‌ها، گاه به خاطر اهداف سیاسی و فرهنگی و تبلیغی و گاه به خاطر حبّ و بغض‌ها (از طرفداران هر طرف) بوده است. چنان که برخی می‌گویند: حضرت عباس علیه‌السلام در یک حمله یا یک نصف روز، سی هزار نفر را کشت! و به قول شهید آیت الله مطهری رحمه الله علیه، اگر در هر چند ثانیه یک نفر را کشته باشد نیز به این تعداد نمی‌رسد. همین طور است آمارهای متفاوت در خصوص وقایع مختلف تاریخی. البته باید دقت داشت که عکسش هم صادق است. یعنی برخی به خاطر همان اهداف یا حبّ و بغض‌ها، تحت عنوان نقد آن آمارها، خودشان آمار غلطتری می‌دهند.

جنگ آمار:

دقت کنیم که در همیشه تاریخ، "آمار" در هر موردی نقش بسیار مؤثری در باورها یا حتی مواضع مردم داشته و دارد. امروز هم همین طور است، در امریکا و اروپا چنین است، در کشور خودمان نیز چنین است. آمار جمعیت، آمار تلفات، آمار اقتصادی، آمار اقدامات در عرصه‌های متفاوت و...؛ راست یا دروغ این آمارها، در اذهان عمومی باورها، ترس‌ها یا امیدهای گوناگونی ایجاد می‌کند.

البته دشمنان در این امر بسیار ماهرتر و متخصص ترند؛ چرا که اساساً در امر تبلیغات و ارتباطات بسیاری قوی تر هستند.

به عنوان مثال به اخبار آنها دقت کنید. اگر در گوشه ای از دنیا تظاهراتی با شرکت میلیون ها نفر یا صدها هزار نفر برگزاری گردد که علیه آنها باشد، می گویند: چند صد نفر یا هزاران نفر (کمتر از ده هزار نفر) یا ده ها هزار نفر (کمتر از صد هزار) در این تظاهرات شرکت کردند - اما اگر اعتصابی یا تظاهراتی به نفع و له آنان باشد که در آن صد نفر شرکت کرده باشند، می گویند: ده ها هزار نفر - یا اگر فتنه و شورش باشد که از مجموع یک جمعیت هفتاد میلیونی، فقط پانصد هزار نفر در آن شرکت کرده باشند، می گویند: همه مردم، یا دست کم میلیون ها نفر!

همین جنگ آماری در خصوص بیان تلفات، بدهی ها، اشتغال و بی کاری، موافقت ها و مخالفت ها با اشخاص، احزاب، یا طرح ها و اقدامات وجود دارد. آمار بدهی های یونان هر روز بحث محافل سیاسی است، اما از آمار بدهی های امریکا و انگلیس که به مراتب بیشتر است، چیزی گفته می شود.

بی سوادی حال و گذشته:

برخی می خواهند چنین القا کنند که مردم تا همین یک قرن و حتی نیم قرن پیش، همه اقوام جاهل، وحشی، بدوی، بی سواد، چادر نشین و ... بوده اند! و این ترفند را به خصوص در مورد جهان اسلام (از گذشته تا حال) به کار می بندند. مثلاً می گویند: در صدر اسلام، خانه ها در نداشت که میخی داشته باشد و در به آتش کشیده شود و یا میخ به سینه حضرت زهراء علیها السلام فرو رود! در حالی که آثار تاریخی نشان می دهد که حتی هزار سال قبل از ایشان نیز کاخ هایی با در و پنجره های بزرگ، آهنین، ارابه ها، سلاح و زره (که به زمان حضرت داود علیه السلام می رسد) و ... ساخته شده بود.

و همین طور می گویند: چون ما حتی در گذشته ی نزدیکی بی سواد بودیم، پس گذشتگان به مراتب از ما بی سوادتر بوده اند؟ در حالی که تاریخ از علوم ایرانیان و یونانیان و رومیان و فلسطینی ها و ...، مطالب علمی بسیاری نقل می کند و حتی آثار سقراط و بقراط و ارسطو را نیز دارد.

نقل حدیث امام رضا علیه السلام:

* - ما می دانیم که حتی قبل از اسلام، علم و سواد در ایران و مناطق دیگر گسترش داشت و پس از اسلام، جهان اسلام مهد علوم در زمینه های متفاوت گردید.

* - ما می دانیم که فقط امام صادق علیه السلام، چهار هزار دانش پژوه را در علوم متفاوت [از شیمی، ریاضی، نجوم، طب و ... گرفته تا علم حدیث، اصول، تفسیر، فقه و ...] را تعلیم و تربیت نمود، چنان که امروزه اغلب مباحث فلسفی، حکمی، تفسیری، فقهی و ...، مستند به تعالیم ایشان است.

* - ما می‌دانیم که در آن زمان، ایران بیش از نقاط دیگر جهان مهد علم بود، و در ایران نیز مناطقی چون سبزوار، مرکزیت بیشتری داشت.

پس اگر ایشان وقتی سخنی می‌گفتند: سه هزار نفر نوشته باشند، سخن عجیبی نیست، و حال آن که بحث‌های آماری بیشتر از ناقلان حدیث است و نه نویسندگان. و اصلاً گفته نشده که این ناقلان همه بلاواسطه سخن را شنیده و نقل کرده و یا نوشته‌اند. حالا در آمار غلوی هم شده باشد، مثلاً سه هزار نفر حاضر در صحنه، سی هزار گفته شود، یا ده هزار نفر سی هزار گفته شود و ... بعید نیست. اما اصل این که هزاران نفر در هر بلادی دور ایشان جمع می‌شدند و بیانات ایشان را می‌شنیدند، نقل می‌کردند و خودشان یا دیگران می‌نوشتند، جای تردید ندارد.

جنگ صفین:

در خصوص آمار تلفات دو طرف در جنگ صفین نیز همین طور است، البته غلو در آمار سایر جنگ‌های دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، به نفع هر کدام از طرفین، به مراتب بیشتر از جنگ صفین است. طبری و بلاذری و ... آمارهای عجیب و قریبی نقل کرده‌اند، اما نصرین مزاحم در آخر کتاب صفین، رقم کشتگان را ده هزار نفر ذکر کرده، که تا حدودی به واقع نزدیک‌تر است.

البته باید توجه داشته باشیم که برای جنگ صفین، معاویه با لشکر پر تعدادی عازم شد، و جنگ نیز ماه‌ها به طول انجامید، بارها آرام شد، بارها شدت گرفت، بارها نیروهایی به هر دو طرف اضافه شد و ...



گوناگون - تیر ۱۳۹۴

آیا اهل سنت و جماعت قائل به تجسیم (جسم داشتن) خدا هستند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متأسفانه برخی از اهل سنت، چنین اعتقادی دارند. البته نه عموم مردم، بلکه برخی از صاحب نظران آنان در فرق کلامی چنین اعتقاداتی دارند.

مشکل آنها در باب «صفات خبری» است و البته بدیهی است که وقتی معادن علم و معلمان قرآن [اهل عصمت علیهم السلام] از آن جدا شوند و هر کسی با ذهن خودش تصور، تصدیق، تعریف و تفسیری بنماید، این مشکلات پیش می‌آید. حاصل "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ" همین می‌شود.

آنها فقط ظاهر مفاهیم آیات را گرفته‌اند و آنها را فقط با تصور جسمانی انگاشته‌اند. مثلاً می‌گویند: اگر در قرآن کریم، خداوند متعال خبر داده که «وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ = و وجه ربّت باقی می‌ماند»، لابد خداوند سبحان "وجه = صورت" دارد - و اگر فرموده: «خُلِقَتْ بَدَنِي = با دست خود خلق کردم»، لابد دست هم دارد - و اگر به حضرت نوح علیه السلام فرمود: «تَجَرَّيْ بِأَعْيُنِنَا»، کشتی را در مقابل چشم ما به حرکت درآور، لابد چشم هم دارد - و اگر فرمود: «إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ = همانا او شنوا و بیناست»، لابد چشم و گوش دارد و خلاصه اگر فرمود: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى = خدای رحمان بر عرش استیلاء دارد»، لابد آنجا یک تخت سلطنتی بزرگی قرار دارد که خدا روی آن می‌نشیند!

*- این برداشت‌ها و تعبیر از مفاهیم خبری، مثل این است که اگر گفته شود: "انسان با دو بال علم و قدرت، در آسمان رشد پرواز می‌کند"؛ یکی بگوید که لابد انسان دو بال دارد و آسمانی به نام "آسمان رشد" نیز وجود دارد!

*- البته منظور آنها از جسمیت این نیست که خدا [العیاذ بالله] گوشت و استخوان و پوست دارد، اما می‌گویند جسمی دارد که حالا ما کیفیت آن را نمی‌دانیم.

معتزله:

در میان مکاتب اهل سنت، دیدگاه معتزله به شیعه نزدیک‌تر است و خداوند متعال را منزّه (سبحان) از داشتن جسم، خواص و اعضا می‌دانند.

اشاعره:

اما اشاعره این جسمیت را قائلند. ابوالحسن اشعری می‌نویسد: «اهل سنت و اصحاب حدیث گفته اند که خداوند نه جسم است و نه شبیه به آن و خداوند چنان که در قرآن آمده بر عرش قرار گرفته است. خداوند نور است. دارای صورت، دو دست و دو چشم است چنان که در قرآن آمده است و خداوند و فرشتگان روز قیامت و از آسمان دنیا فرود می‌آیند؛ چنان که در روایت آمده است که خداوند در یک سوم آخر هر شب فرود می‌آید و می‌گوید: کسی که مرا بخواند اجابت می‌نمایم، کسی که از من بخواهد به او عطا می‌کنم کسی که طلب مغفرت نماید می‌آمرزم او را.» (مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۱۱)

افراطی‌ها:

برخی دیگر در توصیف و تجسیم خداوند سبحان، بسیار افراط هم کرده‌اند، عبدالوهاب، بنیانگذار فرقه فراماسونی وهابیت، بیش از دیگران قائل به جسمیت خداوند است. روزی از پله‌های منبر پایین آمد و گفت: خدا همین طور که من پایین می‌آیم، از آسمان پایین می‌آید.

دیدن خدا در خواب:

* - احمد بن حنبل: او می‌گفت که: من خدا را در خواب دیدم و گفتم: خدایا بهترین وسیله تقرب بندگان به تو چیست؟ فرمود: کلام من است ای احمد! گفتم با فهم یا بدون فهم؟ خدا پاسخ داد: با فهم و بدون فهم (مناقب احمد بن حنبل ص ۴۳۴ - چاپ بیروت)

آلوسی می‌گوید: «فأنا والله تعالى الحمد قد رأيت ربي مناماً ثلاث ... الحمد لله که خدایم را ۳ مرتبه در خواب دیدم که آخرین دفعه در سال ۱۲۴۶ هجری بود. (روح المعانی ج ۹، ص ۵۲)

خنده و رضایت خدا بر قتل نفس:

در این روایت جعلی نه تنها بر خنده خدا، به شکل خنده‌ی ما انسان‌ها تصریح شده، بلکه قتل نفس را مورد رضایت خداوند سبحان بیان داشته است. و البته بسیاری از روایت‌های منقول از ابوهیریه چنین است. اما قابل توجه و تأمل آن که این روایت را بسیاری از اکابر اهل سنت در کتب خود نوشته‌اند:

«بخاری در صحیح خود از ابو هریر نقل کرده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «يضحك الله إلى رجلين يقتل أحدهما الآخر فكلاهما يدخل الجنة» خداوند می‌خندد بر دو نفری که همدیگر را می‌کشند و هر دو

وارد بهشت می‌شوند.» (صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۱۰، کتاب الجهاد مناقب، باب وجوب النفیر، صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴۰، کتاب الإمارة، باب بیان الرجلین یقتل أحدهما الآخر).

نشست و برخاست خدا:

عبدالله بن احمد بن حنبل به سندش از عمر بن خطاب نقل می‌کند: «هرگاه خداوند بر کرسی خود می‌نشیند صدایی همانند صدای زین شتر هنگام سوار شدن شخص سنگین بر آن، شنیده می‌شود.» (کتاب السنة، ص ۷۹)

ریشه انحراف:

ریشه‌ی این انحرافات در کنار گذاشتن اهل عصمت علیهم السلام و بالتبع نفوذ فرهنگ تحریفی یهود به جهان اسلام و اندیشه‌ی این قبیل اندیشمندان است. حتی ریشه‌ی اعتقاد مسیحیت به جسم داشتن خدا نیز، یهودیت انحرافی است.

مستکبرانی که برای سلطه بیشتر خود را یهودی و از بزرگان یهود خواندند، گفتند: خدا جسم دارد، به زمین آمده، اینجا سرگردان شده، در دامنه کوه صهیون اقامت گزیده، از خلقت ما پشیمان شده ... و بعد گفتند که عَزِیزِ نَبِی و موسی کلیم الله فرزند خدا هستند و ... - مسیحیت نیز خواست عقب نیافتد، گفت: حضرت عیسی علیه السلام نه تنها پسر خداست، بلکه پدر خدا و خود خدا هم هست.

این اندیشه انحرافی جسمیت بخشیدن به خداوند سبحان، به درون افکار برخی از اندیشمندان اهل سنت نیز نفوذ کرد و با احادیث جعلی ابوهریزای، سندیت یافت.

آیا قبل از انسان هم يك دوره حیات مثل حیاتی که انسان‌ها دارند وجود داشته و مثلاً برای آنها قیامت بر پا شده باشد و اکنون در بهشت و جهنم باشند و خداوند مجدداً این پروسه را در خصوص ما انجام داد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

وجود انسان، پیش از خلقت آدم ابو البشر، یک مقوله است و بر پایی قیامت برای آنها یا هر گروه دیگری از موجودات، مقوله‌ی دیگری است.

الف - انسان:

در عین حال که بررسی‌ها و تحقیقات علمی (به ویژه مطالعات آماری) حاکی از آن است که از عمر این نژاد (بشر) نمی‌تواند بیش از ده تا دوازده هزار سال گذشته باشد، و آن چه از تاریخ انبیا به دست می‌آید نیز تقریباً

همین دوران را نشان می‌دهد، اما اسکلت‌هایی پیدا می‌شود که متعلق به ده‌ها یا حتی صدها هزار سال پیش هستند!

این مهم ثابت می‌کند که قطعاً موجوداتی شبیه به انسان، قبل از خلقت آدم ابوالبشر علیه السلام خلق شده و روی زمین زندگی می‌کرده‌اند که نسل‌شان کاملاً منقرض گردیده است؛ پس حضرت آدم (ع) و این نژاد امروزی بشر، از آنان نسل نمی‌باشند، و البته آزمایشات DNA انجام شده روی اسکلت‌های یافت شده‌ی قدیمی از انسان‌های پرویی، برزیلی و بالاخره انسان‌های نئاندرتال، شباهت بیشتر این گونه‌ها را به حیوانات نشان می‌دهد.

روایات: بیانات نورانی اهل بیت علیهم السلام نیز این واقعیت را تصدیق می‌نماید.

* - در کتاب «ناسخ التواریخ» نقل شده که شخصی به خدمت حضرت علی علیه‌السلام رسید و سؤال کرد که سه هزار سال پیش از حضرت آدم چه کسی بود؟ حضرت فرمودند: بشر؛ عرض کرد قبل از آن بشر کی بود؟ فرمود: بشر؛ سه بار این سخن تکرار شد، سائل سر به زیر انداخت. آنگاه حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: اگر سی هزار بار هم سؤال می‌کردی، همین جواب را می‌شنیدی.

* - در خصال شیخ صدوق آمده: امام باقر علیه‌السلام به جابر بن یزید می‌گوید: گویا تو گمان می‌کنی که خداوند فقط این عالم را آفرید و بس و همچنین گمان می‌کنی که خداوند بشری غیر از شما نیافریده است؟ آری به خدا قسم خداوند هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفرید و تو در آخر این عالم‌ها و آدم‌ها هستی (خصال، ج ۲، ص ۴۵۰ و نیز بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۸۲ - ۸۳)

* - باز در خصال از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است: خدای عز و جل از روزی که زمین را آفریده، هفت عالم را در آن خلق (و سپس منقرض کرده است) که هیچ يك از آن عوالم از نسل آدم ابوالبشر نبوده‌اند و خدای تعالی همه آنها را از پوسته روی زمین آفرید و نسلی را بعد از نسل دیگر ایجاد کرد و برای هر يك، عالمی بعد از عالم دیگر پدید آورد تا در آخر، آدم ابوالبشر را بیافرید و ذریه اش را از او منشعب ساخت. (خصال، ج ۲، ص ۶۵۲، ح ۵۴)

پس قبل از پیدایش حضرت آدم علیه‌السلام، موجوداتی شبیه به انسان خلق شده بودند که دوره‌ی آنها به سر آمده و منقرض شده بودند و خداوند متعال، آدم را آب و خاک (گیل) آفرید و جانشین آنان در زمین نمود.

ب - برپایی قیامت:

پس از آن که روشن شد قبل از انسان نیز موجودات دیگری شبیه به انسان بوده‌اند، اینک باید روشن شود که اساساً قیامت برای چه بر پا می‌شود؟

قیامت برای رسیدن به نتیجه است که در قالب مبعوث شدن تمامی اموات، محشور شدن همه آنها، حساب و کتاب و سؤال و ...، محقق می‌گردد.

*- پس، اولین نکته‌ای که باید توجه داشت، این است که قیامت برای سؤال است و سؤال نیز از موجودی می‌شود که از یک سو به او "اختیار" داده شده و از سوی دیگر "هدایت تشریحی" شده است. از یک سو مثل ملائک یا حیوانات مجبور آفریده نشده، از سوی دیگر راه برای او روشن شده است «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ - اِكْرَاهِ وَ اجْبَارِي فِي دِينِ (عقاید) نیست، همانا راه رشد و از گمراهی تبیین (روشن) شده است» (البقره، ۲۵۶)

اسکلت‌هایی که با قدمت ده‌ها و صدها هزار سال پیدا می‌شوند، فقط حاکی از شباهت فیزیکی (بدن) آنها به انسان امروزی می‌باشد. خب تردیدی نیست که انسان به لحاظ فیزیکی و بدنی، نوعی از حیوانات زمینی است و شباهت‌هایی با سایر حیوانات، به ویژه میمون‌ها دارد، اما تفاوت اصلی، به غیر از شاخصه‌های بشری در بدن او، (مثل مغز، راست قامتی، حرف زدن و ...) تفاوت اصلی او در همان روح، عقل و اختیار می‌باشد.

*- از این رو نه تنها تحقیقات علمی سخن از سنخیت روح و کمالات انسانی آن موجودات را ندارد، بلکه در روایاتی که بودنشان را تصدیق کرده است نیز هیچ اشاره‌ای به روح والای آنها، عقل و قوه‌ی اختیار آنها که مستلزم ارسال انبیاء و انزال وحی و هدایت تشریحی و سپس حشر در قیامت و سؤال و جواب باشد، نشده است.

*- نکته‌ی آخر آن که نسل‌هایی از انواع انسان‌ها روی زمین آمده و منقرض شده‌اند؛ نسل‌هایی نیز از آدم و حوا علیهماالسلام بوده‌اند که از دنیا رفته‌اند و نسل‌هایی نیز از اولاد ما طی سنوات و قرون آینده می‌آیند، اما "قیامت" پس از پایان عمر این زمین با تمامی موجوداتش، ماه، ستارگان، خورشید، کهکشان‌ها و دنیای ماده بر پا می‌شود و نه پس از انقراض نوع یا نسلی از موجودات. پس قیامت برای هیچ دسته از موجودات برپا نشده است و هیچ کس به سوی بهشت و جهنمی روان نشده است، مگر بهشت و جهنم برزخی، که آن هم برای موجود مختار است، یعنی انسان از نسل آدم ابوالبشر و سپس جنّ که او نیز دارای عقل اختیار است (هر چند نه به کمال انسانی).

آیا انسان در نفهمیدن مقصر است؟ خوارج دین را نمی‌فهمیدند، آیا مقصر بودند؟ مثلاً ابن ملجم همانطور که در سریال امام علی نشان می‌دهد نمی‌خواستند آدم بدی باشد، فکر می‌کرده مسیر صحیح این گونه است؟ آیا انسان در نفهمیدن مقصر است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اگر انسان بتواند بفهمد و نفهمد، مقصر است.
انسان فقط در آن بخش از قصورها و تقصیرهای خود مقصر نیست که در آن اختیاری ندارد. مثل آن که اختلالی در خلقت و سلامت به وجود آمده باشد و یا کاملاً محدود شده باشد، به گونه‌ای که خبری به او نرسد و ...

پس تا وقتی انسان سالم است، عقل و قلب دارد، فکر و ذهن دارد و اختیار هم دارد، به تناسب ظرفیت وجودی خودش مسئول (مكلف، موظف و بالتبع مورد سؤال) می‌باشد و اگر کوتاهی کند، مقصر می‌گردد:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (الإسراء، ۳۶)

ترجمه: و از چیزی که بدان علم نداری (در مرحله اعتقاد و گفتار و عمل) پیروی مکن، زیرا گوش و چشم و دل، هر يك مورد سؤال قرار خواهند گرفت.

* - خداوند متعال به انسان در دورنش "عقل" داده که با آن بشناسد - قلب داده تا با آن بفهمد و ایمان بیارود - علم داده که با آن به حقایق آگاه شود - فطرت داده که به آن رجوع کند - و بالاخره بد و خوبش را نیز به او الهام می‌نماید «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» - پس بدکاری و پرهیزکاریش را به وی الهام نمود / الشمس، ۸»

* - و هم چنین در بیرون از وجود، رسول فرستاده تا از او اطاعت و تبعیت کنند - وحی (کتاب) فرستاده تا به وسیله آن علم و حکمت بیاموزند و از اسراری که با عقل و علم نیز قابل دستیابی نمی‌باشند مطلع گردند - امام فرستاده تا با تبعیت از او هدایت شوند و ...

* - پس اگر انسان کاری کند که عقلش محبوب شود - قلبش معیوب و قسی گردد - علمی در او نورافشانی نکند - فهمی در او ایجاد نگیرد - نفس حیوانی‌اش بر او مسلط شود - غفلت تمام وجودش را بگیرد - تعصبات کور، پیروی از سنن آباء و اجداد، قوم‌گرایی و ملی‌گرایی، تبعیت از اکابر قومی و حب دنیا به جای حب الله او را از پوسته و مسیر حقیقی خود خارج گرداند (فاسق شود) ... و خلاصه همه راه‌های هدایت و رشد را به سوی خود ببندد، خودش مقصر است.

خوارج:

این خوارج همه ادعای ایمان و اسلام داشتند. چنین نبود که اختلال مغزی داشته باشند یا اجبار ژنتیکی آنها را وادار نموده باشد. پیامبر صلوات الله علیه و آله را از نزدیک دیدند - وحی را با گوش خود شنیدند - به دعوت‌های ایشان نیز لبیک گفتند و بسیاری از آنها در غدیر خم بیعت کردند - اهل نماز، نماز شب و تلاوت و حفظ قرآن کریم بودند و ... پس هیچ بهانه‌ای برای این جمود و بغض خود نداشتند.

از این رو، درست است که انسان به خاطر بی‌عقلی، بی‌اطلاعی و ناآگاهی، بی‌بصیرتی، بی‌صبری، بی‌تدبیری، بی‌ایمانی و بی‌تقوایی دچار معاصی گردیده و به ابتلائات آن در دنیا و آخرت دچار می‌شود، اما عموماً مقصر این نقص‌ها، ضعف‌ها، جمودها، تعصبات و ناهمی‌ها و بالتبع عنادها، خودش می‌باشد.

ابن ملجم لعنة الله علیه، حضرت علی علیه السلام را خوب می‌شناخت، قصیده‌ای که او به هنگام عزیمت از یمن برای بیعت در شأن ایشان خواند، خود گواه بر شناخت و علم و آگاهی‌اش بود، مدتی در رکاب ایشان سربازی

هم می کرد ...، اما به اراده ی خودش، روی برگرداند، هوای نفس را ترجیح داد، تعصبات و گرایش های قومی و حزبی اش را به اسلام و ولایت ترجیح داد ...، پس نه تنها منحرف شد، بلکه "اشق الاشقیاء" شد.

شهود:

بدیهی است که اگر کسی در ضعف و مشکلی مقصر نباشد، در آن امر مورد سؤال واقع نمی شود، اما در قرآن کریم آیات بسیاری داریم که حاکی از تقصیر و انتخاب غلط و ارادی خود افراد است، چنان چه در آخرت به آنان می گویند که مگر برای شما رسولی نیامده بود که آگاه شوید؟ آنان همه تصدیق می کنند که چرا آمد، اما خودمان او را تکذیب کردیم.

«وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (الزمر، ۷۱)

ترجمه: و کسانی که کفر ورزیده اند گروه گروه به سوی جهنم رانده شوند، تا آن گاه که بدان جا رسند درهایش گشوده گردد و نگهبانانش (از روی توبیخ و سرزنش) به آنها گویند آیا فرستادگانی از (جنس) خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و شما را از ملاقات این روزتان بیم دهند؟ گویند: چرا، و لکن (ما بر کفر و عناد خود اصرار کردیم تا) وعده عذاب (الهی) بر کافران ثابت گردید.

و هم چنین می فرماید که ما از هر امتی شاهی می آوریم، شماها را نیز شاهد می آوریم و ...، یکی از معانی و مصادیقش همین است که به خاطر می فرماید: این اشخاص مثل تو بودند، در محیط و زمان تو بودند، دریافت های شان مثل تو بود، هر چه به آنان داده شده، به شما نیز داده شده بود و چه بسا امکانات و توان بیشتری هم داشتی، هر چه به آنان گفته شده، به شما نیز گفته شده، پس چرا آنان دانستند، فهمیدند و ایمان آوردند، اما شما روی برگردانیدید؟

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (البقره، ۱۴۳)

ترجمه: و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد. و قبله ای را که [چندی] بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می کند، از آن کس که از عقیده خود برمی گردد بازشناسیم و البته [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت [شان] کرده، سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند، زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است.

قانون ندانستن و ندانستن قانون:

در تمامی ممالک دنیا، قانونی هست تحت این عنوان که «ندانستن قانون، سبب تبرئه‌ی مجرم نمی‌گردد». یعنی اگر مجرمی را به جرمی بگیرند و محاکمه کنند و بپرسند: انگیزه و علت ارتکاب این جرم چه بود؟ و او بگوید: "نمی‌دانستم، مطلع نبودم و خبر نداشتم که این جرم است"؛ به او می‌گویند: قانون بود، تو هم عقل، شعور، اراده و امکان داشتی، می‌خواستی بروی (مثل بقیه) مطلع شوی و بدانی، لذا این بهانه‌ی تو مقبول نمی‌باشد. نظام علیمانه، حکیمانه و عدل الهی، بسیار از این دقیق‌تر است. لذا نه تنها "نمی‌دانستم" و "خبر نداشتم" و ...، توجیهی مقبولی نخواهد بود، بلکه تمامی شواهد را می‌آورند و حتی اعضای بدنش گواهی می‌دهد که "می‌دانست، می‌توانست بداند، می‌توانست و امکان داشت که بتواند ...، اما نخواست". و خداوند متعال به همه احوال مخلوقاتش بصیر و خبیر می‌باشد.

آیا انسان در نفهمیدن مقصر است؟ خواجه دین را نمی‌فهمیدند، آیا مقصر بودند؟ مثلاً ابن ملجم همانطور که در سریال امام علی نشان می‌دهد نمی‌خواست آدم بدی باشد، فکر می‌کرده مسیر صحیح این گونه است؟ آیا انسان در نفهمیدن مقصر است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر انسان بتواند بفهمد و نفهمد، مقصر است. انسان فقط در آن بخش از قصورها و تقصیرهای خود مقصر نیست که در آن اختیاری ندارد. مثل آن که اختلالی در خلقت و سلامتش به وجود آمده باشد و یا کاملاً محدود شده باشد، به گونه‌ای که خبری به او نرسد و ...، پس تا وقتی انسان سالم است، عقل و قلب دارد، فکر و ذهن دارد و اختیار هم دارد، به تناسب ظرفیت وجودی خودش مسئول (مكلف، موظف و بالتبع مورد سؤال) می‌باشد و اگر کوتاهی کند، مقصر می‌گردد:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (الإسراء، ۳۶)

ترجمه: و از چیزی که بدان علم نداری (در مرحله اعتقاد و گفتار و عمل) پیروی مکن، زیرا گوش و چشم و دل هر يك مورد سؤال قرار خواهند گرفت.

* - خداوند متعال به انسان در دورنش "عقل" داده که با آن بشناسد - قلب داده تا با آن بفهمد و ایمان بیارود - علم داده که با آن به حقایق آگاه شود - فطرت داده که به آن رجوع کند - و بالاخره بد و خویش را نیز به او الهام می‌نماید «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - پس بدکاری و پرهیزکاریش را به وی الهام نمود / الشمس، ۸»

* - و هم چنین در بیرون از وجود، رسول فرستاده تا از او اطاعت و تبعیت کنند - وحی (کتاب) فرستاده تا به وسیله آن علم و حکمت بیاموزند و از اسراری که با عقل و علم نیز قابل دستیابی نمی باشند مطلع گردند - امام فرستاده تا با تبعیت از او هدایت شوند و

* - پس اگر انسان کاری کند که عقلش محجوب شود - قلبش معیوب و قسی گردد - علمی در او نورافشانی نکند - فهمی در او ایجاد نگیرد - نفس حیوانی اش بر او مسلط شود - غفلت تمام وجودش را بگیرد - تعصبات کور، پیروی از سنن آباء و اجداد، قوم گرایی و ملی گرایی، تبعیت از اکابر قومی و حب الدنیا به جای حبّ الله او را از پوسته و مسیر حقیقی خود خارج گرداند (فاسق شود) ... و خلاصه همه راه های هدایت و رشد را به سوی خود ببندد، خودش مقصر است.

خواجه:

این خواجه همه ادعای ایمان و اسلام داشتند. چنین نبود که اختلال مغزی داشته باشند یا اجبار ژنتیکی آنها را وادار نموده باشد. پیامبر صلوات الله علیه و آله را از نزدیک دیدند - وحی را با گوش خود شنیدند - به دعوت های ایشان نیز لبیک گفتند و بسیاری از آنها در غدیر خم بیعت کردند - اهل نماز، نماز شب و تلاوت و حفظ قرآن کریم بودند و ...، پس هیچ بهانه ای برای این جمود و بغض خود نداشتند.

از این رو، درست است که انسان به خاطر بی عقلی، بی اطلاعی و ناآگاهی، بی بصیرتی، بی صبری، بی تدبیری، بی ایمانی و بی تقوایی دچار معاصی گردیده و به ابتلائات آن در دنیا و آخرت دچار می شود، اما عموماً مقصر این نقص ها، ضعف ها، جمودها، تعصبات و ناهمی ها و بالتبع عنادها، خودش می باشد.

ابن ملجم لعنة الله علیه، حضرت علی علیه السلام را خوب می شناخت، قصیده ای که او به هنگام عزیمت از یمن برای بیعت در شأن ایشان خواند، خود گواه بر شناخت و علم و آگاهی اش بود، مدتی در رکاب ایشان سربازی هم می کرد ...، اما به اراده ی خودش، روی برگرداند، هوای نفس را ترجیح داد، تعصبات و گرایش های قومی و حزبی اش را به اسلام و ولایت ترجیح داد ...، پس نه تنها منحرف شد، بلکه "اشق الاشقیاء" شد.

شهود:

بدیهی است که اگر کسی در ضعف و مشکلی مقصر نباشد، در آن امر مورد سؤال واقع نمی شود، اما در قرآن کریم آیات بسیاری داریم که حاکی از تقصیر و انتخاب غلط و ارادی خود افراد است، چنان چه در آخرت به آنان می گویند که مگر برای شما رسولی نیامده بود که آگاه شوید؟ آنان همه تصدیق می کنند که چرا آمد، اما خودمان او را تکذیب کردیم.

«وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۚ حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْنِكُمْ رِسَالٌ مِنكُم يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُم وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (الزمر، ۷۱)

ترجمه: و کسانی که کفر ورزیده‌اند گروه گروه به سوی جهنم رانده شوند، تا آن گاه که بدان جا رسند درهایش گشوده گردد و نگهبانانش (از روی توبیخ و سرزنش) به آنها گویند آیا فرستادگانی از (جنس) خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و شما را از ملاقات این روزتان بیم دهند؟ گویند: چرا، و لکن (ما بر کفر و عناد خود اصرار کردیم تا) وعده عذاب (الهی) بر کافران ثابت گردید.

و هم چنین می‌فرماید که ما از هر امتی شاهدهی می‌آوریم، شماها را نیز شاهد می‌آوریم و ...، یکی از معانی و مصادیقش همین است که به خاطر می‌فرماید: این اشخاص مثل تو بودند، در محیط و زمان تو بودند، دریافت‌های‌شان مثل تو بود، هر چه به آنان داده شده، به شما نیز داده شده بود و چه بسا امکانات و توان بیشتری هم داشتی، هر چه به آنان گفته شده، به شما نیز گفته شده، پس چرا آنان دانستند، فهمیدند و ایمان آوردند، اما شما روی برگردانیدید؟

«وَكذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ» (البقره، ۱۴۳)

ترجمه: و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد. و قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد بازشناسیم و البته [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت [شان] کرده، سخت‌گرا بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند، زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است.

قانون ندانستن و ندانستن قانون:

در تمامی ممالک دنیا، قانونی هست تحت این عنوان که «ندانستن قانون، سبب تبرئه‌ی مجرم نمی‌گردد». یعنی اگر مجرمی را به جرمی بگیرند و محاکمه کنند و بپرسند: انگیزه و علت ارتکاب این جرم چه بود؟ و او بگوید: "نمی‌دانستم، مطلع نبودم و خبر نداشتم که این جرم است"؛ به او می‌گویند: قانون بود، تو هم عقل، شعور، اراده و امکان داشتی، می‌خواستی بروی (مثل بقیه) مطلع شوی و بدانی، لذا این بهانه‌ی تو مقبول نمی‌باشد. نظام علیمانه، حکیمانه و عدل الهی، بسیار از این دقیق‌تر است. لذا نه تنها "نمی‌دانستم" و "خبر نداشتم" و ...، توجیهی مقبولی نخواهد بود، بلکه تمامی شواهد را می‌آورند و حتی اعضای بدنش گواهی می‌دهد که "می‌دانستم، می‌توانستم بدانم، می‌توانستم و امکان داشت که بتوانم ...، اما نخواستم". و خداوند متعال به همه احوال مخلوقاتش بصیر و خبیر می‌باشد.

آیا حیوانات روح دارند؟ روح آنان پس از مرگ چه می‌شود؟ آیا آنها پس از مرگشان محلی برای آرامش ابدی ندارند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نیستی و عدم، آرامش ابدی نیست، و جانداران نیز به عدم نمی‌روند.

روح:

ما وقتی می‌گوییم "روح" یک کلمه است، با معنی واحدی که از آن درک می‌کنیم، اما باید دقت نماییم که روح نیز انواع و اقسام دارد و هر کدام از آنها نیز دارای شدت و ضعف مرتبه هستند، که یا در یک موجود از ضعف به شدت خود می‌رسند و یا در موجودی مراتب آن نسبت به موجودات دیگر ضعیف‌تر و شدیدتر است. در مثل می‌توانیم به "نور" مثال بزنیم. نور الکتریسته‌ی برق [مثل رعد و برق]، یا نور خورشید، یا نور آتشی که از سوختن چوب ساطع می‌گردد، یا نور آتش از سوختن مواد فسیلی و خلاصه نور سوختن شمع، همه نور است، اما هم متفاوت هستند و هم دارای ضعف و شدت مراتب در تابش. روح نیز همین‌طور است.

انواع روح:

برای "روح" تقسیم‌بندی‌های گوناگونی از منظرهای متفاوت صورت پذیرفته است و بهترین تعاریف که امروزه علم به بخشی از آن دست یافته، همان تعاریف اهل عصمت علیهم السلام می‌باشد. در روایات تصریح شده است که انسان دارای چهار روح است که عبارتند از: ۱- روح الحیات، ۲- روح القوه (قدرت)، ۳- روح الشهوة، ۴- روح الایمان. البته انبیا و اوصیای الهی، دارای "۵- روح القدس، نیز هستند. اما در مورد "روح" که تمامی موجودات زنده از آن برخوردارند، امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به کمیل، به چند روح تصریح دارند که عبارتند از:

۱- نموکننده گیاهی / ۲- احساس زندگی / ۳- گویای پاکیزه / ۵- گرد آمده خداپسند

روح حیوانات:

روح: بدیهی است که حیوانات از روح سه روح «حیات، قوه (قدرت) و شهوت» برخوردار می‌باشد و "انسان" می‌تواند به "روح ایمان" نیز زنده و مجهز گردد و برای همین اگر ایمان نیاورد «گالانعام = مانند چهارپایان» می‌باشد. پس حیوانات نیز روح دارند.

حشر حیوانات:

ملاک حشر، فهم، شعور، اراده و اختیار است که تکالیفی را مترتب می‌کند و تمامی این ویژگی‌ها در حیوانات نیز وجود دارد، اگر چه در مرتبه‌ی پایین‌تر و ضعیف‌تر.

شعور - ما تقسیم‌بندی‌های گوناگونی در مورد حیوانات داریم که از جمله آنها «اهلی و تربیت پذیر - و - غیر اهلی و تربیت ناپذیر»، پس تربیتی پذیری، گروه کثیری از حیوانات، آنان را در مرتبه‌ی بالاتری از شعور قرار می‌دهد، هر چند که غیر اهلی‌ها نیز (روباه، مار و ...) هوش و شعور دارند.

اختیار - حیوانات نیز اراده و اختیار دارند، منتهی در مرتبه‌ای بسیار ضعیف. حیوان حتی اگر درنده باشد نیز اختیار می‌کند که حمله کند یا خیر و انتخاب می‌کند که در میان یک گله‌ی انبوه، کدام را شکار کند؟

فهم و علم - حیوانات نیز فهم و حتی علم دارند. علم برخی ساده و تماماً غریزی است، برخی دیگر ابزارسازی نیز می‌کنند، برخی دیگر تقلید می‌کنند، برخی دیگر تربیت پذیر هستند.

احساسات - برخی از حیوانات [به ویژه آنان که زندگی جمعی] دارند، از احساسات قوی‌تر از سایرین نیز برخوردارند. آیا غصه و خرسندی سگ‌ها، یا حتی عزاداری فیل‌ها، یا جانفشانی غزال‌ها برای حفظ فرزند را ندیده‌اید؟ خود را به ببر و پلنگ نشان می‌دهد، به مسیر دیگری می‌رود تا شکارچی را از کره‌اش دور کند! پس مشاهده می‌شود که تمامی ملزومات "حشر"، با شدت و ضعف مرتبه‌اش، برای حیوانات نیز وجود دارد.

توصیف حیوانات در قرآن کریم:

امتهایی مثل انسان: زندگی دسته‌جمعی، مستلزم فهم، شعور، علم و نظم و انضباطی دقیق است، خداوند می‌فرماید آنها نیز مثل شما، امت هستند؛ هر چند که نوع، مرتبه وجودی، کمالات و زندگی جمعی آنها با انسان‌ها متفاوت است:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أُمَّتِكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ»
(الأنعام، ۳۸)

ترجمه: و هیچ جنبده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که به دو بال خویش بپرد مگر آنکه گروه‌هایی مانند شمایند - آفریده و روزی خوار - . در کتاب - قرآن یا لوح محفوظ - هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم، سپس همه به سوی پروردگارشان برانگیخته و فراهم می‌شوند.

تسبیح و علم به آن - در قرآن کریم، آیات متعددی در خصوص حیوانات وجود دارد، از دسته‌بندی آنها بر اساس نوع حرکت گرفته تا تسبیح و شعور و علم‌شان به آن تسبیحی که می‌کنند، اگر چه نوع تسبیح آنان با انسان متفاوت است:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»
(التَّوْر، ۴۱)

ترجمه: آیا ندانسته‌ای که هر که [و هر چه] در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند، و پرندگان [نیز] در حالی که در آسمان پرگشوده‌اند [تسبیح او می‌گویند]؟ همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند، و خدا به آنچه می‌کنند داناست.

نطق و سخن گفتن: نطق و سخن گفتن نیز مستلزم برخورداری از شعور و نیز اراده و انتخاب در گفتن است، و حیوانات دارند (هر چند که مرتبه‌ی آن نازل‌تر از انسان است). زمانی که خداوند متعال در کلام وحی تصریح نمود که "مور"ها با یک دیگر سخن گفتند، یا هُدُهد خبر آورد، یا سلیمان "منطق الطیر" داشت، به نظر برخی عجیب و حتی قصه و حکایت آمد، اما امروزه علم کشف کرده است که حیوانات نیز سخن می‌گویند و دانشمندان در تلاش هستند تا کلام (منطق) آنها را یاد بگیرند تا بتوانند ارتباط بیشتری با آنان برقرار کنند.

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (التَّمَلُّ، ۱۶)

ترجمه: و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: «ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است.»

حشر حیوانات:

پس نه تنها موارد فوق حاکی از "ایجاب حشر حیوانات" می‌باشد، بلکه خداوند متعال در برخی از آیات تصریح به حشر حیوانات کرده است، حتی حیوانات وحشی که به ظاهر شعور ندارند و تربیت پذیر نمی‌باشند. به عنوان مثال فرمود:

* «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (الأنعام، ۳۸)

ترجمه: و هیچ جنبده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که به دو بال خویش بپرد مگر آنکه گروه‌هایی مانند شمایند - آفریده و روزی خوار - در کتاب - قرآن یا لوح محفوظ - هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم، سپس همه به سوی پروردگارشان برانگیخته و فراهم می‌شوند.

«وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (التکویر، ۵)

ترجمه: و آن‌گاه که همه حیوانات وحشی محشور شوند.

نتیجه:

با توجه به مطالب فوق و آیات مربوطه، مشخص گردید که همه جنبندگان و از جمله حیوانات روح دارند و محشور می‌شود، هر چند که حشر آنها مانند انسان نیست، چرا که از قوای لازمه عقل، شعور، اختیار و بالتبع تکلیف،

به حد انسان برخوردار نمی‌باشند. اما در خصوص این که حشر آنان چگونه است، و پس از حشر چه اتفاقی برایشان می‌افتد، اطلاعات دقیقی از قرآن و احادیث در اختیار نداریم. الله اعلم.

آیا دعاهایی با مضمون نفوذ عشق در قلب معشوق وجود دارد؟ یا به روش صد در صد برای رسیدن به معشوق برای عشق پاک وجود دارد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: تأثیر در الفاظ نیست، اگر چه آیات قرآن کریم تلاوت شود و یا ادعیه‌ی مأثور خوانده شود، چه بسیارند کسانی که خواندند و گمراه‌تر و دورتر شدند؛ بلکه در تفکر و معرفت (شناخت) عقلی و ایمان و باور قلبی است. فرض کنید: کسی مخاطبش را دوست نداشته باشد و مرتب به او بگوید: «من دوستت دارم!» خب، این ادعا حقیقت ندارد و به زودی در امتحانات گوناگون، کشف و معلوم می‌شود.

یک مثال:

یک جمله‌ای مانند: "من دوستت دارم" را هر کسی می‌تواند به دلیلی بگوید؛ مثل کسی که دیکته می‌گوید - کسی که موضوع انشاء داده است - کسی که مثلاً آن را از عربی (اِنِّی اُحِبُّک) و یا انگلیسی (I love you)، یا آلمانی (Ich liebe dich)، به فارسی ترجمه می‌کند، یا کسی که این جمله را تجزیه و تحلیل می‌کند ... و بالاخره کسی که این جمله را برای ابراز و اظهار محبت قلبی خودش به محبوب می‌گوید. آیا همه یک اثر را دارد؟ پس نیت، قصد و صدق، یا به قولی "روح" بیان است که اثر می‌گذارد.

دعا:

دعا نیز از یک سو بیان شناخت‌های عقلی و باورهای قلبی به زبان و در قالب کلمات است؛ و از طرفی دیگر، تعلیم مفاهیم و تأدیب چگونه سخن گفتن با محبوب می‌باشد، ضمن آن که بیان و تکرار، سبب القاء به قلب نیز می‌شود. به قول مولوی در مثنوی: «آدمی فربه شود از راه گوش».

*- پس اگر در دعای شعبانیه می‌خوانیم:

«إِلٰهِيْ اِنْ اَحَدْتَنِيْ بِجُرْمِيْ اَحَدْتُكَ بِعَفْوِكَ وَ اِنْ اَحَدْتَنِيْ بِذُنُوْبِيْ اَحَدْتُكَ بِمَغْفِرَتِكَ وَ اِنْ اَدَخَلْتَنِي النَّارَ اَعْلَمْتُ اَهْلَهَا اِيَّيْ
اُحِبُّكَ»

ترجمه: معبودا، اگر مرا به جرم و جریرتم گیری، تو را به عفو و گذشتت گیرم؛ و اگر مرا به گناهم گیری، تو را به آمرزشت گیرم؛ و اگر مرا به آتشم اندر سازی، به دوزخیان گویم که: منم دوستدار تو!

*- یا در "مناجات المحبِّین" می‌خوانیم:

«الهی مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا وَمَنْ ذَا الَّذِي آتَى بِقُرْبِكَ فَأَبْتَعِيَ عَنْكَ حَوْلًا»

ترجمه: دایا نیست که شیرینی محبت تو را چشیده باشد و جز تو آهنگ دیگری را بکند و کیست که به مقام قرب تو انس گرفته باشد و درصدد روگرداندن از تو باشد

هم ابراز و اظهار محبت است، هم درس، تعلیم و تأدیب به آداب مناجات است، هم تأمل در مفاهیم آن سبب تشدید معرفت و محبت می گردد.

روموز عاشقی:

عاشقی نیز رموزی دارد و از جمله آنهاست:

یک - عاشق "غیور" و غیر را نمی پذیرد. "غیور" از اسمای خداوند متان و محبوب است. عشق خود را قلب بندگانش قرار داد و لذا فرمود: «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ - قلب حرم الله است»، و عشق یا حتی تعلق هیچ کس دیگری را نمی پذیرد: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

«وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] برمی گزینند، و آنها را چون دوستی خدا، دوست می دارند ولی کسانی که ایمان آورده اند، به خدا محبت بیشتری دارند (دیگران را در طول محبت او و راه او دوست دارند). کسانی که [با برگزیدن بتها و محبوب های بدلی، به خود] ستم نموده اند اگر می دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو [ها] از آن خداست، و خدا سخت کیفر است.

دو - معشوق دائماً عاشق (مدعی عشق) را امتحان می کند. البته نه این که برای او سؤالات امتحانی طرح می کند و یا الزاماً حوادث خاصی را پیش می آورد، بلکه تمامی باورها، رفتارها، گفتارها و ...، همه بیانگر است که محبوبش کیست؟ پس اگر رفتاری موافق با این "محبت" داشته باشد، شامل "محبت" متقابل نیز می گردد و اگر مخالف با آن باشد، معلوم می شود که در ادعایش صادق نمی باشد.

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَقُورُ» (الملك، ۲)

ترجمه: همان که مرگ و زندگی را (برای شما آدمیان) پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست مقتدر شکست ناپذیر و آمرزنده.

سه - معشوق، غفلت و فراموشی عاشق (مدعی عشق) را بر نمی تابد و نمی پذیرد، چرا که تمامی توجه و حواس انسان، معطوف به محبوب و معشوق است. دائم به فکر اوست، دائم در ذکر (یاد) اوست، و دائم متوجه اوست، در هر حالی. از این رو فرمود:

«وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلاً * وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا» (الإنسان، ۲۵ و ۲۶)

ترجمه: و نام پروردگارت را بامدادان و شامگاهان یاد کن * و پاسی از شب را برای او سجده کن و بخشی طولانی از شب او را تسبیح گوی.

چهار - به قول عرفا و حکما: «محبّ مایل به لقای محبوب است»، یعنی عاشق همیشه دوست دارد که به دیدار معشوقش بشتابد و به این وصال برسد. خداوند متّان ما را دوست دارد و ما همیشه در محضر او هستیم، اما آیا ما نیز مایل به لقاءالله هستیم و خود را برای این دیدار آماده و زینت کرده‌ایم؟

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (الجمعة، ۶)

ترجمه: بگو: ای کسانی که یهودی هستید، اگر می‌پندارید که شما دوستان خدايید نه مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راستگویید (تا به جوار رحمت و نعمت دوست برسید)

از این رو محبین او، دنیا را فراق و دوری و زندان می‌بینند و شهادت طلب نیز هستند.

پنج - ...

روش صد در صد:

پس روش صد در صد در حفظ و تشدید محبت، همان "توجه به محبوب" است. یعنی جهت‌گیری در عقل، قلب، ذکر (یاد و خاطر)، عمل، گفتار و ...

بینید، وقتی کفار برای حضرت ابراهیم علیه السلام که "خلیل الله" بود، خورشید و ماه و ستاره را به عنوان معبود مطرح کردند، ایشان نفرمودند که من اینها را به عنوان خالق یا معبود یا رب قبول ندارم، بلکه نقطه‌ی اوج باور را که «محبت» است ملاک قرار داد و فرمود: «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ - افول‌کنندگان را دوست ندارم / الأنعام، ۷۶» در این کلام، مفاهیم بلندی نهفته است، از جمله آن که: خیلی‌ها ممکن است به دلایل عقلی و فلسفی قبول نداشته باشند که خورشید و ماه و ستاره، معبود و محبوب هستند، اما دلیل نمی‌شود که خدا را دوست داشته باشند - خیلی‌ها خدا را قبول دارند، اما او را دوست ندارند (مثل ابلیس و بسیاری از کفار) - و در نهایت آن که انسان همیشه به سوی محبوب می‌رود و نه معروف (شناخته شده).

بعد از ایشان می‌پرسند که پس چه؟ ایشان در پاسخ، "توجه = جهت‌گیری خالصانه و بدون شرک قلب و عقل و بالتبع عمل" را محور قرار داده و می‌فرمایند:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الأنعام، ۷۹)

ترجمه: من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم.

نتیجه:

قرآن را تلاوت کنیم، دعا بسیار بخوانیم، به آیات یا فرازهای عاشقانه توجه کنیم، اما فقط خواندن لفظی نباشد. در مفاهیم دقت کنیم، درس بگیریم، معانی بیان شده را به عقل و قلب وارد و القا کنیم، صدق و اخلاص در ابراز عشق و محبت داشته باشیم، و ظاهر و باطن را با آن چه می گوئیم تطبیق دهیم، اگر موافق بود تشدید کنیم و اگر مخالف بود اصلاح نماییم. دائم به خداوند کریم و روز ملاقات توجه داشته باشیم و خود را برای دیدار محبوب آماده نماییم.

«فَلَنْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (الكهف، ۱۱۰)

ترجمه: بگو: همانا من (به لحاظ خلقت بشری) بشری هستم همچون شما که به من وحی می شود که خدای شما خدای یگانه است. پس هر که امید دیدار پروردگار خویش دارد باید کار نیک و شایسته کند و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.

مرتبط:

محک های سنجش میزان محبت مان به خداوند متعال - خودمان بفهمیم که او را چقدر دوست داریم؟ (۲۰ دی ۱۳۹۳)

از عشق بگوئید. چرا پسر و دختر عاشق هم می شوند و چرا دنیای امروز همه عشق و عاشقی است؟ آیا در قرآن و اسلام نیز اشاره ای به عشق و محبت شده است؟ (۲۸ مرداد ۱۳۹۱)



سیاسی - تیر ۱۳۹۴

با توجه به سخنان آقای هاشمی رفسنجانی که گفتن آیت الله خامنه‌ای در ایران جایگزینی ندارد، یعنی بعد از فوت آیت الله خامنه‌ای کشور ایران نیاز به رهبری مثل ایشان ندارد؟ یا افرادی با کفایتی مانند آیت الله خامنه‌ای در ایران وجود ندارد که جایگزین ایشان شوند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اظهار نظرها، تاریخ‌سازی‌ها، نقل قول‌ها و کلاً گفته‌های آقای هاشمی رفسنجانی، به ویژه در سنوات گذشته و بالاخص در این سال‌ها، با توجه به موضوعی که دارند، نشان می‌دهد که در پی مقاصد دیگری بیان می‌شود، لذا فقط صرف جمله را نباید در نظر گرفت. مضافاً بر این که دیگر گفته‌های ایشان حجت نیست.

اگر منظور ایشان همین جمله باشد، خوب باید از ایشان سؤال کرد که واقعاً به آن چه اظهار می‌دارید، باور و اعتقاد و بالتبع عمل هم دارید؟ بالاخره نبوت، رسالت، ولایت، امامت، ولایت فقیه، یا به تعبیر امروزی "رهبری" در نظام جمهوری اسلامی ایران، برای اطاعت و تبعیت است، نه برای تعریف و تمجید. دست کم این معنا را ایشان که آیت الله هستند، بیشتر از ما می‌دانند.

البته که نه تنها در ایران، بلکه در سرتاسر جهان اسلام، مثل و بدل و جایگزین و یا شخص برتری برای پذیرفتن این مسئولیت وجود ندارد [یا دست کم شناخته شده نیست]، وگرنه هم مردم به او روی می‌آورند و هم مجلس خبرگان در یکی از دوره‌ها، او را به عنوان اصلح انتخاب می‌کردند. اما بعید است که منظور ایشان تعریف و تمجید باشد، چرا که لزومی به اظهار نظر ایشان نبوده و نیست، بالاخره همه مردم، همه صاحب‌نظران، همه گوهر شناسان، همه علما و فقها و ... به این مهم واقفند و حتی سردمداران کفر نیز اذعان می‌کنند که مثل ایشان نیست.

زمان حضرت امام خمینی رحمة الله علیه نیز این جوّ و موج به راه افتاد که در جامعه مثل ایشان نیست، و هدف این بود که القا کنند بعد از رحلت ایشان، نظام فرو می‌پاشد، اما چنین نشد.

اگر در زمان حیات امام خمینی رحمه الله علیه، از مردم و یا حتی از علما و فقها و حتی از نمایندگان مردم در مجلس خبرگان سؤال می شد که به نظر شما چه کسی مثل امام است و یا دست کم بسیار به او نزدیک است، پاسخ داده می شد که هیچ کس. اما دیدیم که چنین نبود و نشد، و نه تنها قلوب تمامی مردم، در همان لحظه اول انتخاب حضرت آیت الله العظمی خامنه ای، اطمینان و آرامش یافت، بلکه هر چه گذشت، بیش از پیش به اثبات رسید که ایشان بهترین گزینه بوده و هستند.

پس، ایشان مسئله ی فوق العاده و یا ناشناخته ای را ابراز ننموده اند. اگر ایشان اکنون به این نظر رسیده اند، مردم و صاحب نظران و علما و فقها، بیش از دو دهه است که به این حقیقت اشراف کامل دارند.

از این رو باید دید که منظور یا هدف از اینگونه بیانات چیست؟

به نظر می رسد که هدف ایشان، سوق دادن اذهان عمومی به سوی رهبری شورایی باشد، لذا از هم اکنون این جو را می سازند که ایشان نمونه، بدل و جایگزینی ندارند. درست مثل زمان امام خمینی رحمه الله علیه.

به طور قطع هیچ جامعه و نظامی، بی نیاز از رهبری نمی باشد و بدون رهبری نیز هر جامعه و نظامی محکوم به سقوط است. بالتبع نیاز جامعه و نظام جمهوری اسلامی به رهبری شخصی فقیه که از سایر شرایط لازم برای رهبری (ولایت فقیه) برخوردار باشد، هیچ گاه مرتفع نخواهد بود. منتهی یادمان نرود که «ان تنصروا الله ینصرکم». مردم ما از این حقیقت، تجربه های بسیاری دارند.

إن شاء الله خداوند متعال ایشان را حفظ کند و پرچم حکومت الهی را توسط ایشان به امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف تقدیم نمایم.

با توجه به اینکه عملیات کربلای ۴ از قبل لو رفته بود و فرماندهان وقت، علم به این مسئله داشتند چرا

بازهم عملیات انجام گرفت؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

گاهی ضد تبلیغها و جو سازی های هدفمندی در باطن برخی از سؤالات یا شبهات وجود دارد که اگر مخاطب یا پاسخگو به آن توجه ننماید و بخواهد فقط پاسخ آن چه در ظاهر سؤال مطرح شده را بدهد، بد جوری فریب خورده است و هدف دشمن محقق شده است، حال پاسخ هر چه می خواهد باشد.

شما و ما می دانیم، این که چرا عملیات کربلای ۴ لو رفت، چگونه لو رفت، چرا لو رفت، کی لو داد، بعد از لو رفتن چه شد و ...، اصلاً برای کسی آنقدر مهم نیست، مگر این که کارش تحقیق در فرازهای جنگ و یا این یک فراز باشد.

همه می‌دانیم که عملیات‌های بسیاری در طی ۸ سال جنگ لو رفته است. حتی بسیاری از عملیات‌های نظامیان صدام نیز نزد ما لو رفته بود و این طور نبود که هر کدام از طرفین در هر عملیاتی بغتاً بر سر دیگری خراب شوند. اگر عملیات‌هایی از نظامیان عراقی لو رفته بود که نمی‌توانستیم اراضی اشغال شده کشور (حتی تا خرمشهر) را آزاد کنیم و پس بگیریم.

پس بسیاری از عملیات‌های ما نیز لو می‌رفت و چه بسا بیشتر از عملیات‌های نیروهای رژیم بعثت. چرا که عوامل لو رفتن در این طرف بسیار زیاد بود. از هواپیماهای آژاکس آمریکا گرفته تا گروهک‌های معاند داخلی مثل سازمان منافقین، تا عناصر نهضت آزادی، تا ... ما در شرایطی جنگیدیم که پس از نزدیک به دو سال فهمیدیم، رئیس‌جمهورمان نیز منافق و جاسوس است.

مسئله اصلی، عملیات تشییع با شکوه است و نه عملیات ۴:

پس این که عملیات چرا و چگونه لو رفت؟ اصلاً موضوع اذهان عمومی نمی‌باشد، به ویژه در میان جوانانی که نه در حال و هوای آن روزگار بوده‌اند و نه اصلاً در این گونه فضاها قرار دارند که بدانند گاهی عملیات (چه نظامی، چه اطلاعاتی، چه پلیسی، چه حتی اقتصادی و علمی و ...) لو می‌رود. بلکه مسئله اصلی، تشییع با شکوه پیکرهای شهدا، به ویژه در تهران می‌باشد که نه تنها چون خار، بلکه چون ترکشی بر چشم دشمنان خارجی و عمال داخلی فرو رفت و مغزشان را به جوش آورد.

جریان‌های معاند، جریان‌های همسو با معاندین - جریان‌های وابسته به شیطان بزرگ و یا نوکران بی‌جیر و مواجب آنها در داخل، با توجه به فضا سازی‌هایی که همیشه داشتند و در این دو سال گذشته به مراتب تشدید شده بود، گمان می‌کردند که این مردم و به ویژه نسل جدید، به طور کلی ارتباط و علقه‌اش را با اهداف و آرمان‌های انقلاب و نظام قطع کرده است و منتظر است تا توافقی هم به هر قیمتی حاصل گردد تا برای سلطه‌ی مجدد آمریکا فرش قرمز هم بیاندازند. اما، این تشییع پرشور و پرشکوه، تمام این اوهام را به هم ریخت و شاکله‌ی اصلی مردم، مواضع و خواست آنها را نه تنها فرقی با گذشته نداشت، بلکه پرشورتر بود را آشکار نمود.

لو رفتن عملیات دشمن در جنگ روانی:

اما دشمن، همیشه پُر رو، گستاخ و وقیح است و هیچ‌گونه شکستی را نه تنها بر نمی‌تابد، بلکه به رو نمی‌آورد و سریع دست به عملیات «فرار رو به جلو» می‌زند. از این رو پس از مراسم با شکوه تشییع که حاوی پیام‌های بسیاری برای هر صاحب عقل و شعور و دارای سمع و بصری بود، یک هجمه گسترده‌ی ضد تبلیغی را آغاز کردند تا هم زهر آن حضور گسترده مردمی در هوای گرم برای تشییع شهدایشان و شعارهای داده شده و ... را بگیرند و هم کاری کنند که مردم بدبین، شکاک، دو دل، مردد و منفصل شوند و چنین حرکتی را دیگر تکرار نکنند.

عملیات ۹۴:

عملیاتی که در بعد از ظهر سه شنبه ۲۶ خرداد ۱۳۹۴ در خیابان‌های تهران صورت گرفت، حدود سی سال پس از عملیات لو رفته کربلای ۴ در سال ۱۳۶۵ بود، اما دشمن این بار دشمن هیچ اطلاعاتی از گستردگی این عملیات نداشت و حتی بعد از عملیات، غافل شد از این که این هجمه‌ی ضد تبلیغی، خودش "لو رفتن عمق دشمنی آنها و گستردگی عملیات آنها در جنگ نرم" است که آن هم از برکت خون همان شهدای عزیز می‌باشد. اگر صدها میلیارد دلار هزینه تبلیغاتی در این جنگ نرم می‌کردیم، نه چنین موفقیتی حاصل می‌شد و نه می‌توانستیم عمق خصومت این نوکران خودزن را به اذهان عمومی نشان دهیم. اما خدا به برکت خون شهدا این کار را کرد، تا مردم فریب لخبندها، ژست‌های انسان دوستانه و میهن پرستانه و لخبندهای ژوگند و ظریف آنها را نخورند.

این جنگ نرم بسیار حساس‌تر و گسترده‌تر از عملیات کربلای ۴ بود و اگر آنجا لو رفتیم و شهدای بسیاری را تقدیم کردیم، خون آنها جوشید و با حضور گسترده مردم، به ویژه نوجوانان و جوان، در این عملیات به پیروزی رسیدیم. عملیاتی که اطلاعاتش را خدا در قلب فرماندهان و سربازانش مخفی نگاه داشته باشد و به هیچ وجه لو نرفت، وگرنه همین نوکران نمی‌گذاشتند چنین تشییع و تظاهراتی بر پا شود.

کربلای ۴:

کربلای ۴ در سال ۱۳۶۵ لو رفت. سبب لو رفتن نیز نه تنها اطلاعات کسب شده توسط آژاکس‌های امریکایی بود، بلکه ستون پنجم، از جمله عناصر سازمان منافقین و نهضت آزادی، نقش بسیار مهمی در آن داشتند و به قول سرلشکر رحیم صفوی، توسط فرد خبیثی که بعدها پناهنده شد لو رفت.

اما لو رفتن یک عملیات، اینگونه که در فضای مجازی ضد تبلیغ می‌کنند نمی‌باشد و چنین نیست که لو رفتنش هم از قبل لو رفته باشد و این شبهه را در ذهن ایجاد کند که اگر لو رفته بود، پس چرا انجام دادید؟ پیش از کربلای ۴، عملیات کربلای ۲ هم لو رفته بود. از این رو دشمن از وقوع آن آگاهی کامل داشت و تمهیدات مستحکمی در مقابله با نیروهای ایرانی پیش‌بینی کرده بود.

این عملیات نیز لو رفت. کربلای ۴ عملیاتی بود که جهت انجام آن، فقط سی هزار نیروی رسمی سپاه به منطقه عازم شده بودند، اما کسی از قبل نمی‌دانست که عملیات لو رفته است. از این رو در همان ساعات اولیه و آغاز عملیات، با توجه به واکنش به موقع و سریع و آتش سنگین دشمن در تمامی محورهای عملیاتی، مشخص شد که عملیات کاملاً لو رفته است و در همان نیم‌روز متوقف گردید.

اما در همین چند ساعت، بیش از هفت هزار نفر به شهادت رسیدند که حدود ۴۰۰ نفر آنان از فرماندهان نظامی ما بودند. هم چنین در این عملیات، ۵۳ هزار و ۲۹۹ نفر مجروح و ۳ هزار و ۵۲۲ نفر نیز مفقودالثر شدند.

نتیجه:

کار دشمن که دشمنی و جلادی است و ما انتظار دیگری نداریم و البته سرسختانه مقابل می‌کنیم و از خود دفاع می‌نماییم، اما امید است که خون شهدای عزیز ما، همیشه دامنگیر، رسواگر و هلاک‌کننده‌ی خائنین آشکار و پنهان داخلی گردد، چه آنان که رسماً و مستقیماً در جبهه‌های جنگ سرد و جنگ نرم و جنگ فرهنگی و جنگ روانی و ... علیه این نظام، مردم و کشور می‌جنگند، و چه آنان که به صورت غیر رسمی و غیر مستقیم، پشت خط و لجستیک آنان را تأمین می‌کنند و چه آنان که در این میان، با قلم‌ها و سخنان و شایعه‌پراکنی‌های خود، نقش ستون پنجم را برای دشمن بازی می‌کنند.

مرتبط:

غواصان، غرق دریای وفای ملت ایران

گالری تشییع پیکر پاک شهدا + ۲۸ عکس

ارزش رای مردم از هر قشر و با هر سواد در کشور ما یکی است، ولی آیا این درست است؟ شخصی که تحصیلات بالایی دارد، کسی که خودش در سیاست است و...؛ ایگونه افراد با یک روستایی دور افتاده و یا کشاورزی که بدور از سیاست است، آیا اینها تشخیص شان با هم یکی است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از این به بعد با این قبیل سؤالات بسیار مواجه خواهید شد و در اخبار، گزارشات، تحلیل‌ها، سمینارها و ... بسیار مطرح خواهد شد، چرا که قرار است این جو در اذهان عمومی موج ایجاد کند و علت آن نیز در خاتمه توضیح داده خواهد شد. إن شاء الله.

الف - بسیار خوب، آیا حال یرای دموکراسی و رأی مردم ارزش قائل شویم؟ یا آن که بگوییم دوران دموکراسی به پایان رسیده است و باید به مدرک تحصیلی و پُست سیاسی ارزش قائل شویم؟!

ب - حالا چه کسی گفته (چه دلیلی هست که) آن پزشک یا مهندس معماری محترم، تا استاد شیمی در دانشگاه و یا ... از سیاست چیزی می‌دانند؟! آیا به جز مدرک داران صاحب سمت سیاسی، دیگر هیچ کس چیزی نمی‌فهمد و حق رأی هم ندارد؟!

ج - چطور شد که در شرایط بحرانی، مانند جنگ، مقاومت در مقابل تحریم یا مقابله با انواع و اقسام فتنه‌ها، حضور در نماز جمعه‌ها و نیز تظاهرات‌های سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده‌ای چون روز قدس و ۲۲ بهمن و ... همه اقشار و آحاد مردم، از کشاورز در روستایی دورافتاده گرفته تا آن دانشجوی دانشگاه‌های آزاد و دولتی، تا آن

بانوی خانه دار و ...، همه اهل سیاست، ولایتمدار و دشمن شناس هستند، اما نوبت به انتخابات که رسید، چنان از آنها نام برده می شود که گویی (بلا نسبت همه آحاد مردم)، اینها از نادان ترین و احمق ترین اقشار این ملت هستند که حتی قدرت تشخیص هم ندارند، چه رسد به حق رأی؟!

تئوری جدید امریکا:

این تئوری جدید امریکاست، تا دیروز می گفتند: "دموکراسی مبتنی بر رأی مردم"، حتی امروز نیز کشورهای غیر وابسته و مخالف با وابستگی با امریکا را به جرم "عدم رعایت دموکراسی"، نه تنها متهم و محکوم می کنند، بلکه نامشان را در لیست سیاه (blacklist) دموکراسی و حقوق بشر می نویسند و به تناسب تسلیم و عدم تسلیمشان رتبه هم می دهند و به تناسب رتبه تنبه نیز می کنند؛ اما در میان خودشان، چون مواجه شده اند با بیداری ملت ها و مخالفت های گسترده و تظاهرات های پیاپی [نه فقط علیه دولت ها و برخی اقداماتشان، بلکه در مخالفت با شاکله ی نظامشان - مثل سرمایه داری]، حالا این زمزمه را راه انداخته اند که "عموم مردم از سیاست چه می فهمند؟! بلکه فقط باید یک عده خیره، سیاست و حکومت را در اختیار داشته باشند". و این دکترین، در کنفرانس بیلدربرگ نیز برای دیکته به تمامی نقش آفرینان سیاسی، اقتصادی، علمی، اجتماعی و خبری دیکته شد تا به زمزمه و سپس جوّی جهانی مبدل گردد.

جریان های داخلی:

می دانیم که در کشور ما، حزب و تحزب، جایگاه خاصی ندارد. بیش از دویست و پنجاه حزب و جمعیت رسمی و با مجوز وجود دارند که هیچ کدام در عرصه ی سیاست، نقش آفرینی خاصی ندارند. و البته این کمرنگی نقش احزاب، دلایل مثبت و منفی بسیاری دارد، که وارد نمی شویم تا بحث از موضوع خارج نشود. اما متقابلاً در کشور ما "جریان" ها نقش آفرین هستند. ناگهان سبز می شوند و مانند موج طوفان یا سیلی به راه می افتند و اکثریتی را تابع می کنند.

در این مملکت، قوی تر از "حزب جمهوری اسلامی ایران" نداشتیم. بزرگان دینی، سیاسی، انقلابی و اجتماعی همه در این حزب عضویت داشتند. آیت الله شهید، دکتر بهشتی رحمة الله علیه، ریاست حزب را بر عهده داشت و نخبگان تعیین کننده ای چون آیت الله خامنه ای، آیت الله رفسنجانی و ... همه از اعضای برجسته ی این حزب و چهره های محبوب و مشهور نزد مردم بودند؛ اما ناگهان جریانی به نام "بنی صدر" چون موجی به راه افتاد و شرایط به گونه ای شد که دیدیم و وقتی عموم مردم به خود آمدند که دیگر دفتر حزب جمهوری نیز منفجر شده بود و به تعبیر حضرت امام خمینی (ره)، ۷۲ تن و در رأسش سید مظلوم بهشتی، به شهادت رسیدند.

* - ابتدا "خط یک - خط دو - و خط سه" پدید آمدند. خط یک پیروان امام و انقلاب و نظام بودند، خط دو مخالفینی چون سازمان منافقین و کومله و سلطنت طلب ها و بهایی ها و ... بودند و مهم "خط سه" بود که

متشکل از به اصطلاح انقلابیون و پیروان خط امامی بودند که همیشه "اما و اگر" داشتند، حتی نسبت به شخص حضرت امام خمینی رحمة الله علیه.

* - سپس این خطوط (جریان)ها، تغییر نام یافتند. به جناح‌های راستی‌ها - چپی‌ها و ضد انقلاب تقسیم شدند. راستی‌ها همان خط یک بودند و چپی‌ها همان خط سه بودند که چون بسیار تندروی داشتند و با عَلم کردن اسم آقای منتظری، جریان‌های خشونت‌آمیزی را به بار آوردند، به جناح "چپ" موسوم شدند. امروز همان "خط یک" را در قالب جریانی تحت عنوان "اصولگرا"، و همان خط سه و یا "چپ" را در قالب "اصلاح طلب" می‌بینید، البته چپی‌هایی که دیگر لیبرال‌تر از راستی‌ها شده‌اند و ظاهراً با تندروی و خشونت و انحصار طلبی و ... چنان مخالفت می‌کنند که گوی هیچ‌گاه این ویژگی خودشان و محور اختلاف‌شان با راستی‌ها نبوده است!

* - در عین حال بین این جریان "اصولگرا" و "اصلاح طلب" نیز چند دسته‌گی و اختلاف‌های شدید و عمیقی وجود دارد.

تئوری برخی از سیاسیون در داخل کشور:

در هر حال مسلم این است که "جریان"ها، به رغم در قبضه داشتن "قدرت"، هیچ یک هویت و شناسنامه‌ای قانونی ندارند، حتی تعریف معینی نیز ندارند، اما "احزاب و جمعیت"ها که هیچ کدام نقشی ندارند، همه قانونی و با مجوز هستند.

از این رو، سیاسیون حاکم، به ویژه پس از تجربه‌ی به عرصه آمدن پدیده‌ای متفاوت با هر دو (مثل احمدی نژاد و دولت‌های نهم و دهم، که سعی داشت هر دو را کنار بزند)، بر این شدند تا با تحولات و اقداماتی، هر دو مقوله، یعنی "جریان‌ها و احزاب" را زیر مجموعه خود درآورند، تا ضمن تثبیت و استمرار قدرت، هیچ‌گاه یک جریان و موج و پدیده‌ی ناخوانده‌ی دیگری ایجاد نگردد.

شما در دعوتنامه "جمع عمومی فوق العاده احزاب"، می‌خوانید که با جرأت و جسارت تمام نوشته است که "احزاب شرکت کننده، در معرفی‌نامه خود تعیین کنند که در کدام جناح (اصولگرا، اصلاح طلب و یا غیر این) دو هستند (!!!؟) یعنی بدین واسطه، جریان‌های بی‌هویت، رسمیت بیشتری از احزاب شناسنامه‌دار پیدا خواهند کرد.

نقشه این است که اولاً کشور (مثل آمریکا یا اروپا) به سوی انتخابات حزبی کشانده شود، نه مردمی. ثانیاً قبل از رسیدن به این مرحله، دو حزب باشند که قدرت برای همیشه دست آنها بماند، نه این که هر از چند گاهی، یک حزبی با جریان‌سازی به قدرت برسد. بشود مثل احزاب دموکرات و جمهوریخواه در آمریکا - یا SPD و CDU در آلمان و احزاب مشابه در فرانسه و ...، که به رغم وجود مابقی احزاب، قدرت همیشه در دست این دو حزب است.

* - خب کار این احزاب صرفاً سیاسی نیست، چرا که کار سیاسی بدون قدرت اقتصادی معنا و مفهوم و جایگاهی ندارد. تمامی ثروت امریکا بین این دو حزب تقسیم شده است، از ارتش که کاملاً یک نهاد ملی است بگیرد تا بانک مرکزی، شرکت های نفتی، نهادهای اطلاعاتی و امنیتی و جاسوسی، یا دانشگاه ها، شبکه های تلویزیونی، کارخانجات و شرکت های بزرگ و کوچک و ... همه به ظاهر متعلق به بخش خصوصی هستند و بخش خصوصی نیز متعلق به این دو حزب است، که گاهی با هم مخالفت و رقابت دارند و گاهی هم تقسیم قدرت و سهام دارند.

از این رو، از هم اکنون این جو را راه انداخته اند که "عموم مردم از سیاست چه می فهمند" - "چرا رأی یک کشاورز روستایی، با رأی یک سیاستمدار، شاخص یک جریان، یا فلان سرمایه دار و بانکدار کلان و ... یکی است"؟!

راه کار آنها؟

حال اگر به آنها بفرمایید: "درست می گویند، حق با شما، اما بگویند که چه کنیم؟ آیا بگوئیم که دیگر دموکراسی، مردم سالاری، مردم سالاری دینی و ... تمام شد، لذا مردم با مدرک تحصیلی خود بیایند و رأی بدهند؟! " خواهند گفت: "خیر؛ این راه عملی نیست؛ بلکه دو حزب قدرتمند به میدان می آیند [ما بقی هم بیایند که نگویند دموکراسی نیست]، سپس انتخابات اصلی در درون احزاب اصلی صورت می گیرد و مردم نیز در نهایت به منتخبین یکی از این دو حزب رأی دهند.

شاید این روش بد هم نباشد، منتهی دقت کنیم که باز هم همان مردم کشاورز و بی سواد و ... باید بیایند و به منتخبین این دو حزب رأی دهند، پس چه فرقی کرد، به جز تثبیت مالکیت نظام سیاسی و منابع اقتصادی کشور، برای احزاب بزرگ؟!



اعتقادی - مرداد ۱۳۹۴

چرا کسی که نمی‌خواهد به بهشت برود، باید حتماً به جهنم برود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

پس کجا برود؟ آیا یک جایی را آن وسط قرار دهند و بگویند: این هم محل کسانی هستند که هیچ علاقه و تلاشی برای انسان شدن، تقرب به کمال و قرب به خداوند متعال نداشتند و هیچ علاقه‌ای به بهشت که جایگاه مقربین است نداشتند، در ضمن از جهنم نیز بدشان می‌آید؟! بالاخره هر راهی مقصدی دارد. ما در وسط راهی هستیم که سکون در آن وجود ندارد و حرکت به سمتی معین در آن اجباری است، نمی‌شود کسی بگوید: من همین وسط می‌مانم و دور خودم می‌چرخم. اگر کسی بالا نرود، قهراً پایین می‌رود، اگر کسی به راست نرود (اصحاب الیمین)، قهراً به چپ می‌رود (اصحاب الشمال).

دقت کنیم که اگر چه برخی سعی دارند که نام این دوگانگی متضاد و متناقض یک دیگر را "اعتدال" بگذارند، اما "اعتدال" در مقابل "افراط و تفریط" یا به تعبیر "تندروی و گُند روی" می‌باشد، وگرنه میان حق و باطل که "اعتدالی" وجود ندارد. حرکتِ رو به جلو در صراط مستقیم، خودش اعتدال است و هر گونه انحرافی، خروج از اعتدال (ظلم) می‌باشد. لذا عادل و ظالم، هر کدام به مقصد نهایی خود می‌رسند.

فرصت طلب‌ها:

برخی از انسان‌ها فرصت طلب (Opportunist) هستند. اینان می‌خواهند از هر فرصتی نهایت بهره را ببرند، لذا هر گونه اعتقاد به اصول و چارچوب و هر گونه قید و بندی را مانعی برای سودجویی خود قلمداد می‌کنند. از این رو، از یک طرف نمی‌خواهند اظهار "ایمان و اسلام" نموده و بالتبع مجبور به رعایت حدود آن شوند، از سوی دیگر نمی‌خواهند اظهار "الحاد، کفر و شرک" نمایند و از جامعه (به ویژه جامعه مسلمین) حذف شوند، پس سعی می‌کنند که یک خط فرضی (وهمی) بین این دو بکشند و این وسط راه بروند و نامش را نیز "اعتدال" می‌گذارند که قشنگ و مطلوب باشد:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (التساء، ۱۵۰)

ترجمه: کسانی که به خدا و فرستادگانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و فرستادگانش (در حقایق و اعتقاد) جدایی افکنند و می‌گویند: ما به برخی ایمان می‌آوریم و به برخی کفر می‌ورزیم، و می‌خواهند میان آنها (میان ایمان به همه و کفر به همه) راهی (وسط) پیش گیرند.

مذذب‌ها:

مذذب، که از ریشه [ذب = مگس] گرفته شده است، به معنای انسان دو دل و مردد است که مثل مگس، بی‌ثبات است و مرتب این طرف و آن طرف می‌پرد. نه می‌تواند تصمیم بگیرد که به ایمان و اسلام روی آورد و نه می‌تواند به صورت قاطع تصمیم بگیرد که ملحد و کافر گردد. چرا که در هر کدام برای خود فوایدی می‌بیند. این دسته از افراد، دوست ندارند راه اسلام (صراط مستقیم) را بروند، چنان که دوست ندارد راه کفر (صراط الجحیم) را بروند، لذا بسیار مایلند که راهی بین این دو باشد، اما خالق حکیم، چنین راهی را قرار نداده است و وجود ندارد.

«مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (التساء، ۱۴۳)

ترجمه: آنها در این میان (میان مؤمنان و کافران قلبا یا عملا) متردند، نه (یکسره) به سوی اینان و نه (یکسره) به سوی آنانند. و کسی را که خدا در گمراهی‌ها کند هرگز برای او راهی نخواهی یافت.

حزب باد:

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، مذذب‌ها را به مگسان تشبیه می‌کند که آرامش و سکون ندارند و به هر طرف که باد بوزد، متمایل می‌شوند. نشنیدید که در اصطلاح سیاسی می‌گویند: "حزب باد" - یا می‌گویند: "حزب پاندول"، که مثل پاندول ساعت، هر ثانیه در جهتی هستند. ایشان در آن کلام گهروار خود در انسان شناسی (مردم شناسی)، به کمیل بن زیاد نفعی می‌فرمایند:

«يَا كَمِيلَ بْنَ زَيْدٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَحَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ»

ای کمیل بن زیاد! این قلب‌ها بسان طرف‌هایی هستند، که بهترین آن‌ها، فراگیرترین آن‌هاست، پس آنچه را می‌گویم نگاهدار؛

«النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجِئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷)

مردم سه دسته‌اند، دانشمند الهی (کسی که رب العالمین را شناخته و راه تقرب به او را می‌پیماید)، و آموزنده‌ای بر راه رستگاری (کسی که خودش عالم نیست، اما در کسب این علم می‌کوشد)، و مگس‌های دست خوش باد

و طوفان و همیشه سرگردان، که به دنبال هر سر و صدایی می‌روند. و با وزش هر بادی حرکت می‌کنند؛ نه از روشنایی دانش نور گرفته‌اند، و نه به پناهگاه استواری پناه گرفته‌اند.

منافق:

منافق به چه کسانی گفته می‌شود؟ به سوراخی که موش (یا جانواران مشابه) در زمین حفر می‌کنند، "نفق" گفته می‌شود. تفاوت این سوراخ با گودال‌های دیگر این است که دو سر دارد. جانور از یک طرف وارد آن می‌شود تا به هنگام بروز خطر یا مشکل، از سر دیگر آن خارج شود.

منافق نیز رخنه در ایمان می‌کند - سوراخی ایجاد می‌کند که وارد جماعت مؤمنین و مسلمین گردد، اما نه برای آن که بماند، بلکه برای آن که به هنگام لزوم، از سوراخ دیگری بیرون رود و به همان کفر و جامعه‌ی کافر بپیوندد و در کنار آنها آرام گیرد.

خب حالا در نظام حکیمانه و عادلانه‌ی هستی (عدل = قرار دادن حکیمانه هر چیزی در جای خود)، جای کافر، ملحد، مشرک، فرصت طلب، مذبذب و منافق کجا باید باشد؟!

ایمان ثروت نیست:

ایمان مثل ثروت نیست که گفته شود: قشری ثروتمند هستند و قشری فقیر هستند و قشری نیز متوسط می‌باشند. بلکه ایمان مثل «عقل و جهل» است، و این حد وسطی ندارد. اگر بگویند: فلانی هم عاقل است و هم جاهل، یا بگویند: نه عاقل است و نه جاهل، یعنی جاهل است.

البته اختلاف سطح، هم در عقل و علم وجود دارد و هم در ایمان، اما همه در یک مجموعه و در یک صف هستند، چنان که کفر و جهل نیز شدت و ضعف مرتبه دارد، اما همه در یک مجموعه و یک صف هستند. حالا در صف مؤمنین، یکی جلوتر و اهل سبقت است و "السابقون السابقون" می‌شود، یکی هم سرعت ندارد، اما جزو همین جناح "اصحاب الیمین" می‌شود، اگر چه آخر صف باشد. در کفر نیز یکی فقط کافر است، اما دیگری "اشقی الاشقیاء" می‌شود.

نتیجه - بهشت و جهنم:

بدیهی است که هر راهی باید مقصدی داشته باشد و هر کاری باید نتیجه‌ای داشته باشد، که اگر غیر از این باشد، لُهو، بیهوده، عبث، بازیچه، سرگردانی و غیر حکیمانه است. پس، نظام خلقت، که خالق علیم و حکیم خلقتش نموده است و اسوه‌ی این خلقت که "انسان" می‌باشد نیز بیهوده و عبث و بازیچه خلق نشده است، لذا حتماً باید سرانجام مشخصی داشته باشد، که سرانجامش استیلا و بقای حق و فروپاشی و نابودی باطل است و بین حق و باطل نیز حد وسطی متصور نیست و وجود ندارد:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ * لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَأَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ * بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ يَوْمًا تَصِفُونَ» (الأنبياء، ۱۸)

ترجمه: و ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آن دو است به بازی و سرگرمی نیافریده‌ایم * اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم، قطعاً آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم * بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را در هم می‌شکنند، و بناگاه آن نابود می‌گردد. وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.

بهشت و جهنم، دو جایگاه است. یکی برای مؤمنین و مقربین و دیگری برای کفار و رانده شده‌ها - پس جایی وسط این دو معنا ندارد و متصور نمی‌باشد. حتی عقل بشر نیز خط وسط "کفر و ایمان" را تصور نمی‌کند، چه رسد به تصدیق.

دقت کنیم که ما اختیار داریم، اما خالق و مالک ما نیستیم. پس اختیار ما محدود است. ما اختیار داریم که بین دو مقصد بهشت و جهنم، انتخاب کنیم، اما اختیار با ما نیست که بگوییم هیچ کدام را نمی‌خواهیم. این همان بخش جبر است. چه کسی خوشش بیاید و یا نیاید. کسی نمی‌تواند بگوید که من انتخاب کردم که این جاده را بروم، اما خوشم نمی‌آید که به هیچ مقصدی نرسم.

البته خداوند متعال فرمود که جایگاه مؤمن جنت من است، با طبقات متفاوتش و جایگاه کافر نیز جهنم است، با طبقات متفاوتش - برای مؤمن نیز باب استغفار و توبه را باز گذاشت - رحمت و مغفرت خود بشارت داد - ابتلائات کوچک و بزرگ در حیات دنیا را سبب بخشش او قرار داد - برایش نماز و دعا و شفاعت و ... قرار داد، [اگر نشد] سختی مرگ، فشار قبر و عذاب‌های برزخی را قرار داد که پاک شود و وارد جهنم نگردد و اگر باز هم نشد، آنجا پاک شود و به خلود (جاودانگی) در جهنم، که نتیجه‌ی کفر و گناهان خودش است، دچار نگردد. اما کفر یعنی (پوشاندن) و کسی که حقایق را پوشاند و کافر شود، خودش را به هلاکت انداخته و خودش مسیر جهنم را طی می‌کند و در واقع خودش، خود را به جهنم می‌افکند. لذا معنا ندارد که گفته شود: «دوست ندارد به جهنم برود»، خب لابد دوست دارد که می‌رود. چون اختیار و اراده و انتخاب با خودش است.

محبت، موتور و فرمان حرکت است، انسان به سوی چیزی می‌رود که آن را دوست دارد. ممکن است بگویند: طبعاً هیچ کس جهنم را دوست ندارد؛ بله، ولی مهم این است که چون باور ندارد، کفر و گناه را دوست دارد، پس به نتیجه‌ی آن می‌رسد.

آیا با اعتقاد به خداوندی که عالم به آینده است و خود نیز ما و محیط اطراف ما را آفریده و ناظم است؛ چاره‌ای جز جبر گرایی برای ما می‌گذارد. مثلاً: شخصی چون شمرین ذالجوشن، چاره‌ای جز شمر بودن ندارد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مسئله "جبر و اختیار" از دیرباز دغدغه‌ی ذهن بشر بوده و هست و فلاسفه، حکما و کلامیون، بحث‌های بسیار گسترده‌ای در باره بیان داشته‌اند. عده‌ای قائل به "جبر محض" شدند، عده‌ی دیگر قایل به اختیار محض شدند و اندیشه اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، در مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز فرمود: «نه جبر محض است و نه اختیار محض است، بلکه امری بین او است».

بجانه:

مطرح کردن "علم خدا" در این مقوله، بیشتر بجانه برای توجیهاتی است که در ادامه اشاره خواهد شد. چرا که مسئله "جبر و اختیار"، به نظام این خلقت بر می‌گردد. پس اگر جبر محض حاکم باشد، اولاً معلوم و مشهود همگان می‌شود و ثانیاً امکان انکار را از میان بر می‌دارد - و اگر اختیار محض باشد، هیچ قانونی بر نظام هستی حاکم نشده و همه چیز از همان اول متلاشی و معدوم می‌گردد، چرا که قوانین حاکم، جبر است و گریزی از آن نیست.

پس خدا هست - خدا (العیاذ بالله) نیست - خدا می‌داند - خدا (العیاذ بالله) نمی‌داند و ...، همه بجانه است.

بجانه برای نفی خدا:

دقت کنید که گاه خود بحث «جبر و اختیار»، بجانه‌ای است برای نفی غیر مستقیم و یا مستقیم خدا! می‌خواهند القا کنند که اگر جبر است، پس از خدا فعل پوچ، عبث و حتی ظلم صادر می‌شود - و اگر جبر نیست، پس خدا همه را به حال خود رها کرده است (اعتقاد یهودیان از گذشته)! اگر خدا می‌داند، پس خودش چنین کرده است و می‌کند، و اگر نمی‌داند، پس این خدا نادان و جاهل است! و چون هیچ کدام از این تعاریف و صفات به واجب الوجودی که هستی و کمال محض است راه ندارد، به جای نفی این اندیشه‌ها و تصورات غلط، خودش را نفی و انکار می‌کنند.

بجانه برای انکار معاد:

بدیهی است که اگر "جبر محض" حاکم باشد، دیگر هیچ دلیلی برای ارسال انبیا و انزال وحی و هدایت بشر باقی نمی‌ماند. پس دعوت، امر و نهی، رهنود، توصیه، تذکر و ... همه بی‌مورد است و بالتبع معاد، حساب و کتاب، عاقبت امور، پاداش و کیفر (بهشت و جهنم) نیز همه بی‌مورد خواه بود. پس به بجانه‌ی علم خدا، تمامی حکمت الهی و نیز هدایت، نبوت، وحی، کتاب ... و آخرت را تکذیب می‌کنند.

بانه برای توجیه ظلم:

همه این بانه‌ها، در نهایت برای توجیه ظلم ظالمین است. اگر دقت کنید، همیشه پس از بحث «خدا می‌داند، خدا می‌دانست ... پس جبر است»، فوری نام یزید و شمر و ابن ملجم را می‌آورند! خب هدف چیست؟ چرا اینجا دیگر نامی از ارسطو و افلاطون و حتی داروین، فروید، هگل، مارکس، هاوکینگ و ... را نمی‌آورند؟! چرا نمی‌گویند: اینها هیچ کدام دانشمند نیستند، اگر مطلبی را تصدیق یا تکذیب می‌کنند، همه جبر است؟! چون هدف اینها اصلاً روشن شدن یک قانون تکوینی و حاکم بر نظام خلقت نمی‌باشد، بلکه فقط توجیه و تطهیر ظلم ظالمین در گذشته است، تا ظلم ظالمین و مستکبرین فعلی نیز توجیه شود و بدتر آن که نه فقط توجیه شود، بلکه گناه و فعل زشت و کرپه‌شان به گردن خدا بیافتد.

می‌خواهند بدینوسیله قلوب مردم را نسبت به ظالمین نرم و رؤف و نسبت به خدا بغض‌آلود کنند. هم بگویند آنها در ظلم‌شان مقصر نیستند، هم بگویند: هر چه از ظلم می‌بینید را [العیاذ بالله] خدا کرده است.

یزید ملعون از بنیانگذاران:

بحث «جبر و اختیار» از دیرباز مطرح بوده است. افلاطون‌ها و ارسطوها، اسطوره‌های تدوین استدلال‌های آن هستند. اما در عالم «حکومت و سیاست»، بارزتر از "یزید ملعون" نمونه‌ای نداریم. او پس از فاجعه کربلا و آن ظلم عظیم و جنایاتی که سرنوشت اسلام، مسلمین و جامعه‌ی بشری را تغییر داد، در بارگاه حکومتش، به حضرت زینب علیهاالسلام که در حال اسارت بود، گفت: «دیدی خدا با برادرانت چه کرد؟!»، یعنی جبری بود از ناحیه خدا. البته ایشان نیز جواب حکیمانه، فلسفی، عرفانی، ادبی، تاریخی و سیاسی بسیار ژرفی دادند و فرمودند: «مَا رَأَيْتَ إِلَّا جَمِيلًا»؛ یعنی از فعل خدا، جز کمال و زیبایی [حیات و عشق و معرف و محبت و مودت و ایثار و شهادت و لقاء الله] ندیدیم، اما آن چه تو کردی، همه ظلم بود.

بحث "جبر یا اختیار" خودش دلیل است:

بحث قدیمی و مفصل بر سر این که آیا جبر محض حاکم است یا اختیار محض، خود دلیل بر این است که هیچ کدام به صورت محض و مطلق حاکم نیستند. اگر اختیار محض بر نظام خلقت حاکم بود، هیچ قاعده و قانون علمی به وجود نمی‌آمد و اگر می‌آمد، به سرعت منهدم می‌شد - و اگر جبر محض حاکم بود، کسی اختیار تردید نداشت.

آن گروهی که اعتقاد به جبر محض دارند و می‌گویند: "همه جبر است" و بانه می‌آورند که "چون خدا عالم است"، آیا از روی جبر سخن می‌گویند یا اختیار؟ و اگر جبر است، پس چرا دلیل می‌آورند تا به مخاطب ثابت کنند؟! بالاخره انکار او نیز جبری است، از خودش اختیاری ندارد که با شنیدن استدلال، رأی و نظرش برگردد. اگر این به جبر استدلال می‌کند و آن به جبر رد و انکار می‌کند که عالم مسخره می‌شود، حالا خواه جبر باشد یا اختیار.

آیا آن گروهی که اعتقاد به اختیار محض دارند، بر هر چیزی مختارند؟! اینها چرا استدلال می‌آورند؟ استدلال بر قوانین محکم عقلی و علمی استوار است که همه "جبر" است.

نه جبر محض است و نه اختیار محض:

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: بالاخره جبر است یا اختیار؟ فرمودند: «لا جبرَ ولا تفویضَ لکن امرٌ بینَ امرَین - نه جبر است و نه تفویض (اختیار محض)، بلکه امریست بین این دو».

خب، حالا دقت کنیم که:

* - انسان از یک سو مجبور به هر چیزی یا کاری نمی‌باشد؛ و از سوی دیگر، همان برخورداری از اختیارش نیز جبری است. چرا که خودش به خودش اختیار نداده است و محدوده‌ی اختیار را نیز خودش تعیین و ترسیم نکرده است.

* - انسان در انتخاب اختیار دارد، اما در قانون و عاقبت اختیاری ندارد. چرا که خلقت و قوانینش را به میل و اختیار او خلق نکرده‌اند. پس انتخابش "اختیاری" و عواقبش "جبری" می‌باشد. انسان می‌تواند اختیار کند که کم یا زیاد آبی، شرابی، یا سم، یا اسیدی بنوشد؛ اما هیچ‌گاه نمی‌تواند در خصوص اثر آنها "اختیار" کند، همه جبری است.

انسان می‌تواند اختیار کند که بیش از حد خوراکی‌های چرب و لذیذ تناول کند، اما نمی‌تواند اختیار کند که چربی و کلسترولش بالا نرود و یا به وسیله این خوردن، علم او در شیمی یا فیزیک زیاد شود - می‌تواند اختیار کند که خود را از بلندی کوه یا بام، به پایین پرت کند، اما نمی‌تواند اختیار کند که پس از پرش و رسیدن و برخورد شدید با زمین، به جای مُردن یا مصدومیت شدید، ناگاه مردشش میلیون دلاری و یا اسپایدرمن شود.

علم خدا و عمل ما:

خطای ذهن اینجاست که از سویی فقط آخر کار را می‌بیند و از سویی دیگر با یک مقوله‌ی عقلی، احساسی برخورد می‌کند. یعنی چون نگران وضع و عاقبت خودش است، زود می‌گوید: «اگر خدا می‌دانست که من چه خواهم کرد، پس من مجبور بودم».

اما علم خداوند علیم، محدود به آخر و نتیجه کار نیست. او می‌داند که عالم هستی و انسان را چگونه خلق کرده است - به انسان عقل، شعور، فطرت (در درون) و نیز نبی، رسول، وحی و امام (در بیرون) داده است - می‌داند که به این بشر جبرهایی حاکم کرده و اختیاراتی نیز داده است و می‌داند که او به اختیار خودش، از این امکانات چگونه بهره می‌برد.

مگر چهارده معصوم برای توسل نزد شیعیان کافی نیستند؟ اگر این چنین است چه نیازی به توسل به امامزاده گانی همچون حضرت ابوالفضل و شاهچراغ است؟ اگر بگویید در توسل عصمت شرط نیست و انسان‌ها سلسله مراتب دارند ... آیا این خود نشان دهنده این نیست که انسان عادی هم با همان آبروی اندک می‌تواند حاجت خود را بدون واسطه از خداوند بخواهد و بگیرد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا لحظاتی درنگ و تحمل نمایید که این هجمه عجیب و غریب و مستمر علیه "توسل" برای چیست؟ با توسل مشکل دارند یا با اهل بیت علیهم السلام؟! یک جا گفته می‌شود که توسل لازم نیست، جای دیگر گفته می‌شود که دیگر چرا امامزاده‌ها و همان امامان کافیست! در همین سؤال دقت نمایید، در ابتدا بیان شده که با وجود چهارده معصوم علیهم السلام، چه نیازی به حضرت عباس و امامزادگان است، در خاتمه نتیجه گرفته شده که به خود آنها نیز نیازی وجود ندارد! و ایجاد سؤال و شبهه علیه "توسل و شفاعت" به هزاران هزار شکل و جمله‌بندی مطرح می‌شود! پس باید حساس شد که چرا؟

***- به طور قطع و یقین، هیچ انسانی در جهان با اصل "توسل" مشکلی ندارد؛ چرا که هیچ کس نمی‌تواند بدون توسل به وسائل مربوطه کاری را انجام دهد و به هدفی برسد. کدام کافرِ ظالم و مستکبری، به اربابانش متوسل نیست؟ - کدام اربابی به زر و زورش متوسل نیست؟ - کدام برخوردار از زر و زوری به عوامل و کیدهایش متوسل نیست ...؟ کدام دانش‌پژوهشی به معلم و کتاب متوسل نیست؟ کدام بیماری به پزشک و دارو متوسل نیست؟

***- اگر کسی بخواهد اصل "توسل" را رد و تکذیب کند، چاره‌ای جز آوردن "دلیل" ندارد - هر چند که دلیلش حتماً نادرست خواهد بود - اما بالاخره به "دلیل یا دلایل" متوسل شده است تا به هدف برسد؛ پس معلوم می‌شود که کسی با اصل "توسل" مشکلی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. چون یک جرعه آب را نیز نمی‌شود بی وسیله نوشید. و تمامی این تلاش‌های تکفیری نسبت به توسل و فراوانی و استمرار شبهاتی که به اذهان القا می‌کنند، قطع ارتباط با آنان است.

الف - پس مشکل اصلی و تمام هم و غم و حرص و جوش مدعیان انکار "توسل"، رویکرد مؤمنین به وسایل الهی در رشد و قرب است. مثل توسل به رسول الله و اهل بیت علیهم السلام، توسل به قرآن کریم (وحی)، به نماز، دعا، جهاد و

ب - بی‌تردید بدون "توسل" هیچ کاری انجام نمی‌گیرد، اما دشمنان قصد دارند و مترصد آن هستند که شما توسل‌تان از وسایل الهی قطع شود، تا بالتبع متوسل به آنان و وسایل‌شان شوید.

ج - توسل، خاص انبیاء و اولیا نمی باشد. مثل این است که شما به وسیله معلم، تعلیم علم می بینید، اما اختصاصی به معلم مدرسه ندارد، در خانه نیز پدر و مادر یا بزرگ‌ترها شما را در آن تعلیم کمک می کنند و از هر کجای دیگر نیز ممکن است علمی بیاموزید.

همین که بنده به شما عرض می کنم و شما به دیگران می گویند: «التماس دعا»، خودش "توسل و شفاعت" است. همین که می گویند: "سلام مرا به فلانی برسان" خودش وسیله قرار دادن دیگری و همراه شدن با او (شفاعت) برای رسیدن به مقصود و انتقال سلام است.

د - مگر به وسیله یک لبخند، دیگر دیگران را شاد نمی کنید؟ مگر با اهدای یک شاخه گل، ابراز محبت نمی کنید؟ مگر با توسل به تشکر، قدردانی نمی کنید؟ مگر با توسل به همدردی ظاهری و باطنی، غم‌دیده را تسلی نمی دهید؟ مگر با توسل به سؤال، به دنبال رسیدن به پاسخ نیستید؟ مگر با توسل به زبان، حرف، کلمات، تایپ، اینترنت، الکترونیک، الکترونیک و... پیام خود را منتقل نمی کنید؟ خب همه اینها "توسل" است و اگر برای خدا باشد، به امر خدا باشد، به معصیت و خدعه و نفاق و ... آلوده نشود، همه مورد قبول حق قرار گرفته و سبب رشد، کمال و قرب الی الله می شود. حتی اگر کلمه‌ای بگویید، بنویسید یا بشنوید.

ه - شفاعت از ماده "شَفَع" نیز به معنای "دو تایی بودن" است. مقابلش "وتر" است، یعنی "تنهایی". در نماز شب، یک دو رکعتی به نام نماز "شفع" می خوانید و یک نماز تک رکعتی به نام نماز "وتر" می خوانید. خب، حالا بگویند که چه کسی در دنیا تنهاست؟ ممکن است انسان به حسب ظاهر در انجام کاری و یا در شرایطی تنها بماند، اما به طور کلی تنها نخواهد شد. تنها کسی که "تنها"ست، خود خداوند واحد، آحد و بی مانند است.

اگر با کتاب همراه شدید، با خانواده همراه شدید، با معلم همراه شدید، با دوستی همراه شدید، با ملتی همراه شدید، با امامی همراه شدید، با نماز و دعا همراه شدید و ... همه اینها می شوند شفیع شما. خواه حق باشند و این همراهی با حق برای رضا و قرب حق تعالی باشد، خواه باطل باشند و این همراهی برای کبر، لجاجت، عناد و معصیت باشد.

و - پس در اصل "شفاعت" نیز هیچ مشکلی برای هیچ کسی وجود ندارد، بلکه مترصدند تا مبدا با حق همراه شویم، مبدا با اسلام، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام همراه شویم، مبدا با قرآن و علم و عمل صالح و دعا همراه شویم. می خواهند این همراهی ما با آنان قطع شود، تا همراه آنان شویم.

بالاخره انسان یکه و تنها نیست و نمی تواند باشد، اگر "ولایتُ الله" را نپذیرفت، حتماً "ولایت طاغوت" را گردن می نهد. اگر با حق همراه نشد، حتماً با باطل همراه می شود.

ز- پس اصل شفیع و شفاعت، در همین دنیاست و بروز و ظهور حقیقت اش [هم چون هر امر دیگری] در آخرت است.

کسی که در دنیا با کبر، غرور، عناد، کفر، معصیت و ... همراه بود، کسی که با امام جائز (الگوها و رهبران باطل) همراه بود، در آخرت نیز با آنان همراه خواهد بود و کسی که با حق، با معلمان و رهبران الهی، با ولایت الهی و امام و الگوی حق همراه بود، در آخرت نیز با آنان همراه خواهد بود. از این رو فرمود که در قیامت هر انسان و هر گروهی را با "امام" شان می خوانیم. یعنی می گوئیم: موسی (ع) بیاید، امتش هم بیاید - فرعون بیاید، و امتش هم بیاید - علی (ع) بیاید، و امتش بیاید - معاویه بیاید، و امتش بیاید - فاطمه (ع) بیاید و امتش بیاید - دشمنش بیاید، و امتش بیاید - و

پس هر کسی در این دنیا با هر موضعی، هر فعلی، هر سخنی، هر شخصی ... همراه بود، کارش و آثار [خوب یا بد] کارش تا قیامت، همه ثبت می شود و هر کسی با هر امامی (حق یا باطل) همراه بود، با همان محشور می شود.

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء، ۷۱)

ترجمه: [یاد کن، متذکر باش] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم. پس هر کس کارنامه اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می خوانند و به قدر نَخ هسته خرمایی به آنها ستم نمی شود.

شفاعت در آخرت:

منتهی تفاوت کار اینجاست که در دنیا انسان با هر چیزی یا هر کسی می تواند همراه باشد و شفیع برگزیند، اما در آخرت هیچ کس دوست ندارد که با مستکبر، کافر، مشرک، منافق، ظالم، عاصی و ... همراه گردد. هر کس به دنبال شفیع و همراهی است که این همراهی (شفاعت) موجب نجات او از قهر الهی و آتش جهنم گردد و سبب قرار گرفتنش در ظل رحمت الهی، قرب و ورودش به قراگاه مؤمنین و مقربین (بهشت) گردد.

پس این شفاعت باید نزد پروردگار عالم مقبول باشد و او نیز هر شفاعتی را نمی پذیرد. یعنی هر گونه همراهی با هر کسی و هر چیزی، از نظر او مقبول نمی باشد. پس انسان عاقل و مؤمن، باید با بصیرت تمام دقت کند که با چه کسانی همراه شده و همراهی می کند.

«أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُنْعِنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُقَدُّونَ» (یس، ۲۳)

ترجمه: آیا به جای او خدایانی را پرستم که اگر [خدای] رحمان بخواهد به من گزند برساند، نه شفاعتشان به حالم سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند؟

در آخرت، شفاعت کسانی نزد خداوند متعال مقبول است که از آنان راضی بوده و به آنان اجازه شفاعت می دهد:

«وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى» (التَّجْم، ۲۶)

ترجمه: و بسا فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند [و] شفاعتشان به کاری نیاید، مگر پس از آنکه خدا به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد.

در باره "توسل و شفاعت"، با توجه به اهمیت موضوع از یک سو و نیز گستردگی شبهه پراکنی از سوی دیگر، مطالب بسیاری در این پایگاه درج شده است با درج کلمات مرتبطی چون "توسل" - "شفاعت" در بخش جستجو در سایت در اختیار قرار می‌گیرد. از جمله:

****** - باتوجه به آیه ۵ سوره حمد که می‌گوییم (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، چرا باید از کسی غیر از خدا یاری بجوییم، چرا باید به طور مستقیم از خدا یاری نخواهیم، مگر خدا بنده‌اش را از همه کس بیشتر دوست ندارد؟ پس طبیعتاً خدا بدون واسطه یاری می‌کند. پس شفاعت برای چه است؟ (۱۷ تیر ۱۳۹۴)

****** - اگر چه در مورد "توسل" بسیار نوشته‌اید، اما یک پاسخ جامع و ساده در مورد حاجت خواستن از ائمه (ع) یا به قولی "توسل" و عدم منافات آن با شرک می‌خواستم، پاسخی که هر مخالفی اگر مغرض نباشد، قبول کند. (۱۵ تیر ۱۳۹۳)

این عظمتی که ما شیعیان برای ۱۴ معصوم علیه السلام قایل هستیم و اعتقاد داریم آنها با بنی بشری حتی پیامبران قابل مقایسه نیستند آیا دارای سند - محکمی - است یا خیر؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

عظمت را ما و از جانب خودمان به خاطر عشق و علاقه به آنها قایل نیستیم، بلکه این عظمت را خداوند سبحان قایل شده و عشق و علاقه و تبعیت ما نیز به همین دلیل می‌باشد، چنان که مسلمانان اهل سنت نیز توصیف مقامات امامان و به ویژه امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام را شنیدند، نوشتند و ثبت نمودند.

حال قبل از بیان چند حدیث [به نقل از شیعه و سنی] در مقامات و فضایل امیرالمؤمنین و بالتبع سایر معصومین علیهم السلام ایفاد گردد، لازم است که اساساً به مقوله‌ی "فضیلت و افضلیت" دقت نماییم.

الف - "فضل" خداوند متعال در بندگانش متجلی می‌گردد، پس همگان را شامل می‌شود.

ب - اما ظرفیت هر ظرفی متفاوت است، پس ظرفیت وجودی نیز متفاوت است. بدیهی است که "انسان کامل"، اکمل و افضل انسان‌هاست. و البته حفظ فضیلتی که خداوند متعال موهبت نموده و تلاش و مجاهدت برای فزونی آن نیز شرط است.

ج - هیچ دو نفری با هم یکسان نیستند، لذا خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که حتی برخی از انبیا و رسل، نسبت به برخی دیگر "افضلیت" دارند. «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ ...» - برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم... / البقره، ۲۵۳»

د - از جمله سرآمد فضلیت ها "علم" است. پس عالم (حقیقی) به کامل ترین کتاب الهی، عالم تر و فاضل تر از انبیای قبلی است.

ه - قیام و ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و اقتدا و یاری حضرت مسیح علیه السلام که نبی و رسول اولی العزم بودند و در روایات فریقین بر آن تصریح شده است، خود دلیل دیگری بر این افضلیت است.

و - همه انبیا و رسولان الهی، برای دعوت و هدایت انسان به "صراط مستقیم" گسیل شده اند، پس وقتی می فرماید که صراط مستقیم من هستم و بعد از من علی علیه السلام، افضلیت روشن می شود.

چند حدیث در منابع اهل سنت:

نه این که الزاماً منابع اهل سنت سننیت بیشتری داشته باشند، قطعاً سننیت "قال الباقر و قال الصادق"، به مراتب بیشتر و محکم تر از هر سند دیگری می باشد، اما به چند دلیل از اهل سنت سند ارائه می شود. از جمله آن که معلوم شود قایل شدن به این مقامات و فضائل اختصاص به شیعیان ندارد. افضلیت را خداوند متعال بخشیده و رسول الله صلوات الله علیه و آله نیز خبر و تعلیم داده است (تجربه نیز به اثبات رسانده است).

یک - طبرانی به سند خودش از ام سلمه همسر پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که گفتند:

«كَانَ عَلِيٌّ عَلَى الْحَقِّ مَنِ اتَّبَعَهُ اتَّبَعَ الْحَقَّ وَمَنْ تَرَكَ الْحَقَّ عَهْدًا مَّعْهُودًا قَبْلَ يَوْمِهِ هَذَا». (المعجم الكبير، ج ۲۳ ص ۳۳۰)

ترجمه: علی بر حق بوده و هر کس از او تبعیت کند از حق تبعیت کرده و هر کس او را رها کند، حق را رها کرده و این عهد و تقدیر ثابت خداوندی است.

دو - «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ»

حاکم نیشابوری از ام سلمه نقل می کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادُ» (المستدرک علی الصحیحین ج ۳، ص ۱۳۴)

ترجمه: علی همراه قرآن است و قرآن نیز همراه با علی علیه السلام است. هیچگاه علی علیه السلام از قرآن و قرآن از علی علیه السلام، جدا نمی شوند تا این که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. (دقت شود که قرآن کریم، اکمل و افضل کتب آسمانی است)

سه - حدیث منزلت در صحیح بخاری در دو مورد نقل شده است. یکی از آنها به شرح ذیل است:

محمد بن بشار، از غندر، از شعبه، از سعد نقل می کند که گوید: از ابراهیم بن سعد، از پدرش سعد بن ابی وقاص شنیدم که می گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: «أما ترضى أن تكونَ مني بمنزلة هارون من موسى؟». (صحیح بخاری: ۵ / ۲۴)

ترجمه: آیا راضی نمی شوی که برای من همانند هارون برای موسی باشی؟ (دقت شود که خاتم الانبیاء و المرسلین، افضل بر حضرت موسی علیهما السلام بودند، پس منزلت هارونی برای ایشان، نسبت به انبیای قبل نیز روشن می شود)

چهار - پیامبر اکرم فرمود: «الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ» و طبق نقلی دیگر فرمود: «وَ اِنَّ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ» یعنی حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند. (سنن ابن ماجه، ۱ / ۵۶، الجامع الصغير ۷ / ۱ و ۱۵۲، صواعق ۱۸۵ و ۱۸۹، ترمذی ۱۳ / ۱۹۱ و ۱۹۲، خصائص نسائی ۴۸، مقتل خوارزمی ۹۲)

پنج - احمد، طبرانی و ابن اثیر از علی (ع) و حاکم در مستدرک از ابی سعید روایت کرده اند که پیغمبر (ص) به فاطمه (س) فرمود: «يا فَاطِمَةُ، اِنَّي وَ اِيَاكَ، وَ هَذَا الرَّاقِدَ يَعْنِي عَلِيًّا وَ الحَسَنَ وَ الحُسَيْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَفِي مَكَانٍ وَاحِدٍ». (کنز العمال ۶ / ۲۱۶)

ترجمه: یعنی ای فاطمه من و تو و این که خوابیده (یعنی علی) و حسن و حسین روز قیامت در یک مکان می باشیم. (دقت شود که ایشان افضل هستند و طبق آیه قرآن کریم، جایگاه رفیع شان "مقام محمود" است، و هر کس با ایشان هم مکان باشد، لابد افضل از دیگران است).

شش - حدیفة از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ كَاسِمِي فَقَالَ سَلْمَانُ: مِنْ اَيِّ وُلْدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: مِنْ وُلْدِي هَذَا وَ ضَرَبَ يَدَيْهِ عَلَى الحُسَيْنِ». (ذخائر العقبی ۱۳۶)

ترجمه: اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا طولانی سازد این روز را تا بر انگیزد مردی از فرزندانم را که هنام من است پس سلمان عرض کرد: از کدام فرزندان تو است یا رسول الله؟ فرمود: از این فرزندم و دستش را بر حسین زد.

هفت: حاکم و ابن سعد روایت کرده اند که پیغمبر (ص) به علی (ع) فرمود:

«اِنَّ اَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَنَا وَ اَنْتَ وَ فَاطِمَةُ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَيْنُ قَالَ عَلِيٌّ: فَمَجِبُونَا؟ قَالَ: مِنْ وَرَائِكُمْ» (کنز العمال ۶ / ۲۱۶، صواعق ۱۵۱)

ترجمه: اول کسی که داخل بهشت می شود منم و تو و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام). علی (ع) عرض کرد: پس دوستان ما (چه می شود)؟ پیغمبر (ص) فرمود: از پشت سر شما وارد می شوند.
* - و ده ها و صدها حدیث و روایت دیگر در منابع اهل تشیع و تسنن، دلالت بر افضلیت ایشان دارد.

جدید - یادداشت سردبیر:

نور یکی است، تابشها و اشعهها متفاوت است و هر کدام ویژگیها و خواص خود را دارند.

www.x-shobhe.ir



قرآن کریم و حدیث - مرداد ۱۳۹۴

با توجه به آیه ۱۹ سوره مائده «فترة من الرسل»، در فاصله پیامبری حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) هیچ رسولی نبوده. پس چطور می‌توان این حدیث که "زمین از حجت خدا باقی نمی‌ماند" را توجیه کرد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا به متن و ترجمه آیه و حدیث مورد بحث توجه کنیم:

آیه:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (المائدة، ۱۹)

ترجمه: ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده که در دوران فترت رسولان [حقایق را] برای شما بیان می‌کند، تا مبدا [روز قیامت] بگوید: «برای ما بشارتگر و هشداردهنده‌ای نیامد.» پس قطعاً برای شما بشارتگر و هشداردهنده‌ای آمده است. و خدا بر هر چیزی تواناست.

حدیث:

«اللَّهُمَّ بَلِي، لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ... (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷)

خداوند، آری زمین از کسی که به حجت خدا برای خدا قیام نماید تهی نمی‌ماند، قائمی آشکار و مشهور، یا ترسان و پنهان، تا دلایل الهی و بیناتش باطل نگردد... .

ملاحظه: البته احادیث دیگری نیز از امامان علیهم السلام به همین مضمون وجود دارد.

از مشکلات اصلی:

یکی از مشکلات اصلی در فهم یک گزاره، (حتی به زبان اصلی)، درک مفهوم و مقصود از کلمات است و به ویژه اگر به زبان دیگری ترجمه شود، این مشکل به شکل نقیصه نیز بروز می‌کند. به عنوان مثال ما کلمه‌ی (ضرب) را به "زدن" ترجمه می‌کنیم، اما یک جا همین "زدن" ضربه که منجر به ضرب و جرح نیز می‌شود معنا می‌دهد، یکجا "پیمودن راه در زمین" معنا می‌دهد و یکجا "آوردن یک مثل" (ضرب المثل) معنا می‌دهد و

اسم‌های لقبی و صفتی نیز همین‌طور هستند. به عنوان مثال بسیار فرق است بین معنای نبی، رسول، امام و حجت؛ لذا نمی‌شود در هر گزاره‌ای، همه را به یک معنا گرفت.

رسول و حجت:

در آیه‌ی مبارکه مورد بحث، با واژه‌ی «رسول»، فرمود که "ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده ...". - خب باید دقت کنیم که هر رسولی، حتماً نبی هم هست، اما هر نبی‌ای الزاماً رسول نیست - ممکن است یک رسول، امام نیز باشد (مثل حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام)، اما دلیلی ندارد که هر امامی، نبی و رسول نیز باشد - و هم چنین است راجع به حجت. هر رسولی و هر امامی که از ناحیه‌ی خداوند متعال باشد، حتماً حجت خداست، اما دلیلی ندارد که هر حجّتی حتماً نبی، رسول و امام نیز باشد.

الف - پس، به طور کلی، اگر یک جا بیان شد که برای شما رسول فرستادیم و در جای دیگری بیان شد که زمین بدون حجت باقی نمی‌ماند، دلیلی نیست که معنایش «بدون رسول باقی نمی‌ماند» باشد. مگر امروز که حجت خدا [حضرت امام مهدی عیج الله تعالی فرجه] هستند و زمین خالی از حجت نیست، نبی یا رسولی هم هست؟

ب - یک موقع در آیات قرآنی یا حدیث، عموم مردم مخاطب هستند و یک موقع طبقه‌ای از آنان، مثل "یا ایها الذین امنوا" یا "یا ایها الرسل" و یا قومی خاص - اما یک موقع اشاره به یک حکم و اصل کلی است. به عنوان مثال در همین آیه فوق، «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» مخاطب است، اما در حدیث حجت، تصریح به یک حکم کلی در سرتاسر زمین خدا دارد.

ج - در همین آیه، وقتی می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ»، یعنی مخاطب کسانی هستند که برای آنان نبی و رسول و کتاب آمده است و آنان کتاب را در اختیار دارند، اما در آن به شدت اختلاف کردند و رهبانان نیز حقایق آن را از عموم کتمان می‌کردند و وقتی اختلاف اوج می‌گرفت، می‌گفتند که خب باید یک فرستاده‌ی الهی بیاید تا حقایق را آشکار کند و در این اختلافات قضاوت نماید. خدا هم فرمود که رسولی فرستادم، با وحی و کتابی که مصدق کتاب نازل شده بر شماست، و حقایق کتب شما را (کتمان کردید - نفهمیدید - اختلاف کردید - تحریف نمودید و ...) بیان می‌دارد، تا حجت بر شما تمام شود و نگویید برای ما "بشیر و نذیری" نیامد، وگرنه حقایق را می‌فهمیدیم و به آن ایمان می‌آوردیم.

دوران فطرت:

دوران فطرت، به زمان بین حضرت عیسی مسیح علیه السلام و حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله که آخرین نبی و رسول [خاتم الانبیاء و المرسلین] است گفته می‌شود.

بدیهی است که بین این دو رسول گرانقدر، هیچ رسول و صاحب شریعتی نیامده است، اما نه معنایش این است که هیچ "نبی" ای نیامده است و نه معنایش این است که "زمین خالی از حجت" مانده است. حضرت مسیح علیه السلام، ۱۲ حواری داشت که حضرت شمعون، وصی بلا فصل ایشان بود و خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نموده است که به حواریون وحی فرستاده است. چنان که زمان حضرت موسی علیه السلام نیز حضرت هارون علیه السلام نبی بود، اما رسول نبود، شریعت و کتابی نیاورد، بلکه تشریح کننده، تبلیغ کننده و دعوت کننده به شریعت حضرت موسی علیه السلام بود.

حضرت جرجیس علیه السلام نیز نبی بودند که در سن ۱۶ سالگی در سال ۳۲۹ میلادی به مرتبه پیامبری رسیدند و مردم را در همین دوره فطرت، به شریعت حضرت عیسی علیه السلام دعوت می نمودند. هم چنین در اقوال از حضرات ۱. مردخای ۲. نسطورس بن ریشخا ۳. وعید بن نسطورس ۴. بخیر ابن وعید ۵. منذر بن شمعون ۶. سلمة بن منذر ۷. برز بن سلمة ۸. ابی بن برزه ۹. خالد بن سنان بود که نسبت به حضرت اسماعیل ذبیح می رسد، به عنوان انبیای دوران فطرت نام برده شده است.

پس اینها همه حجج الهی در دوران فطرت بوده اند، مضافاً بر این که حضرت خضر علیه السلام نیز دوره قدیمی تری دارد و اکنون نیز در قید حیات هستند، مضافاً بر این که بحث روایی مربوط به وجود حجت در روی زمین است، نه در یک نقطه خاص، یا زمان خاص یا بین قومی خاص. و چنان که بیان شد، الزامی ندارد که حجت همیشه نبی یا رسول باشد. ائمه علیهم السلام نیز "حجت الله" هستند، در دورانی که نه نبی و نه رسولی هست و کلاً باب نبوت (نزول وحی) بسته شده است.

آیا علم غیب پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام، با نص آیه ۹۵ از سوره التمل منافات یا تناقض ندارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن و ترجمه آیهی استناد شده، به شرح ذیل است:

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» (التمل، ۶۵)

ترجمه: بگو: «هر که در آسمانها و زمین است - جز خدا - غیب را نمی شناسند و نمی دانند کی برانگیخته خواهند شد؟»

الف - ابتدا دقت کنیم که "غیب" چیست که جز خدا کسی آن را نمی داند؟

هر چه حقیقت و واقعیت داشته باشد، اما ادراک شهودی، یا عقلی، یا علمی و یا حسّی آن برای کسی یا همگان، صورت نپذیرد، آن برای او یا همگان در غیب است.

یک موقع چیزی را با حواس ظاهر نمی بینیم، مثل روح یا ملائک، پس غیب محسوب می گردند. یک موقع به چیزی اشراف علمی نداریم، برای ما "غیب" است، برای کسی که می داند "علم" است، [حتی نام شما برای بنده و نام بنده برای شما در "غیب" است، تا وقتی بدانیم]. یک موقع چیزی برای ادراکات ظاهری و یا باطنی ما "مکشوف" نمی گردد، آن نیز "غیب" است، تا پرده کنار رود و مکشوف شود. کشفیات علمی امروز، همه دیروز "غیب" بودند.

ب - چیزی از ظاهر و باطن عالم هستی، برای خداوند متعال در "غیب" نمی باشد. اگر فرمود که "خدا علم غیب دارد"، یعنی به آن چه از نظر دیگران پنهان و در غیب است علم دارد، وگرنه چیزی که از نظر خالق و رب العالمین مستور و پنهان و مخفی نمی ماند.

ج - پس "علم" نزد "علیم" است. تا او علمی را آشکار نکند، همه چیز برای بشر و سایر موجودات در "غیب" است، اما او نیز نفرمود که "علم نزد من است و به کسی هم هیچ مقداری از آن را نمی دهم"، بلکه فرمود این منم که شما را به آن چه لازم باشد، آگاه می کنم و تعلیم می دهم.

**** -** خداوند متعال علم می به حضرت آدم علیه السلام آموخت که از نظر ملائکه در "غیب" بودند، حتی وقتی آنان را به فرشتگانش عرضه کرد و فرمود بگویند اینها کیستند، گفتند: خودت ما را تعلیم دادی و می دانی که در این مورد هیچ نمی دانیم. یعنی ابتدا خودشان و سپس معرفت شان برای آنها در غیب بود، تا این که به حضرت آدم علیه السلام دستور داده شد که به آنان خبر بده، اینها کیستند. آن وقت این "غیب" برای آنان نیز [به اندازه ی علم و ادراک شان]، مشهود و معلوم شد. پس تأکید نمود که به آن چه برای شما در "غیب" است، من علم دارم. به این سه آیه دقت شود که پاسخ سؤال است:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (البقره، ۳۱)

ترجمه: و [خدا] همه نامها (نشانه های خود) را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می گویند، از اسامی اینها به من خبر دهید.»

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (البقره، ۳۲)

ترجمه: گفتند: تو (از هر نقص و عیبی) منزهی، ما را دانشی جز آنچه خود به ما آموخته ای نیست حقاً تویی که دانا و حکیمی.

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (البقره، ۳۳)

ترجمه: فرمود: «ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده.» و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد، فرمود: «آیا به شما نگفتم که من نرفته آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید، و آنچه را پنهان می داشتید می دانم؟»

****** - وقتی خداوند علیم و حکیم، به نبی و رسولش صلوات الله علیه و آله، وحی نازل می نماید، یعنی چه؟ یعنی او را از "غیب" با خبر و مطلع می نماید. چقدر آیه در قرآن کریم تصریح نموده که "تو نمی دانستی و ما به تو آموختیم" - "تو خبر نداشتی و ما به تو خبر دادیم" و ... - هم بیان سرگذشت پیشینیان خبر از غیب است و هم بیان رخدادهای آینده و نیز معاد و آن چه در آنجا می گذرد، خبر از غیب است.

***** - پس خداوند متعال آن چه را بخواهد، از "غیب"، برای انبیا و اولیا و دیگران معلوم می کند. پس آنان چیزهایی می دانند که ما نمی دانیم و برای ما در غیب است. برخی را می گویند و برای دیگران نیز معلوم می شود. مثل ابلاغ قرآن کریم و آن چه از علوم غیب و شهود در آن است.

نکته‌ی بسیار مهم:

اول - در آیه مورد سؤال (التَّمَلُّ، ۶۵)، ابتدا می فرماید: هیچ یک از آنان که در آسمانها و زمین هستند، علم غیب نمی دانند. خب این یک اصل کلی است و با مطالب فوق، معلوم شد که اساساً هیچ کس چیزی نمی داند و نمی تواند بداند، مگر آن که خدا آن را بیاموزد؛ همه چیز در غیب است، مگر آن که خدا آن را برای کسی یا همگان آشکار کند. چنان که معاد در غیب را نیز آشکار می نماید. آن وقت دیگر غیب نخواهد بود. شهود است.

دوم - نکته بعد آن که می فرماید از تو راجع به زمان فرا رسیدن قیامت سؤال می کنند! در این آیه و چندین آیه دیگر تصریح نموده است که این علم را به کسی نداده و فقط خودش می داند.

سوم - اما نکته‌ی مهم‌تر آیه‌ی بعدی می باشد:

«بَلِ ادَّارِكْ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُمْ مِّنْهَا عَمُونَ» (التَّمَلُّ، ۶۶)

ترجمه: (چنین نیست که قیامت نباشد) مگر دانش آنان درباره جهان پسین - رستاخیز - به کمال رسیده است [که آن را انکار می کنند]؟! [نه،] بلکه از آن در شك اند، بلکه از [دانش و دریافت] آن کورند.

بینیم در همین یک آیه‌ی به ظاهر کوتاه، به چند مسئله‌ی اصلی در مورد "شناخت" اشاره شده است:

یک - حکما می گویند «عَدَمُ الْوَجْدَانِ لَا يَدَّلُ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ» - یعنی نشناختن، یا نیافتن و درک و وجدان نکردن چیزی، دلیل محکم و عقل پسندی برای "وجود نداشتن" و انکار وجود آن نیست. پس اگر علم اینها ضعیف است و آخرت را نشناخته و تکذیب می کنند، دلیل ندارد که وجود نداشته باشد.

دو - کسانی منکر آخرت هستند که دنیاگرا (مادیون، دهریون، ماتریالیست‌ها) می‌باشند؛ و چون فقط به مُدرکات حسی بسنده می‌کنند، به جز علم تجربی را قبول ندارند؟ حال خداوند متعال می‌پرسد که مگر تمام عالم را تجربه کردید و به شما ثابت شد که آخرتی در کار نیست؟ مگر علم‌تان به پایان رسیده که با قطعیت انکار می‌کنید؟ پس انکارتان [حتی به لحاظ علم تجربی] نیز وجاهت ندارد، چه رسد به علوم عقلانی و وحیانی.

سه - می‌فرماید چون علم ندارند، چون عقل و بصیرت ندارند، نسبت به وجود این حقیقت شک می‌کنند و چون با عقل و علم و بصیرت نمی‌نگرند، نسبت به آن "کور" هستند.

چهار - می‌فرماید: سؤال آنها در مورد ساعت و زمان برپایی قیامت [که علمش فقط نزد خداست]، هم یک سؤال علمی نیست و هم موجه نیست، چرا که آنان اصلش (معاد) را قبول ندارند که اکنون راجع به فرعش (زمان وقوع) سؤال می‌کنند.

ندیده‌اید برخی خود خدا را قبول ندارند، اما راجع به علم خدا، عدل خدا، فعل خدا، خلق خدا و ... ایجاد شبهه می‌کنند؟! اینها که از زمان وقوع قیامت سؤال می‌کنند نیز از همین گروه‌اند، اصلش را قبول ندارند، راجع به ساعتش می‌پرسند! اما اگر کسی واقعاً اصلش را قبول دارد، اما برایش سؤال پیش آمده که زمانش کی و چه موقعی است؟ بگو: علم آن فقط نزد خداست. یعنی برای همگان در غیب است.

نتیجه:

نتیجه آن که این آیه و سایر آیاتی که تصریح می‌نماید، علم نزد خداست، علم غیب نزد خداست و ... هیچ منافاتی با تعلیم آن علوم به انبیا و اولیا و اهل عصمت علیهم السلام ندارد.

آیا خداوند متعال، کسی را به نبوت، رسالت و مهم‌تر از همه به "خاتمیت" بر می‌گزیند، و کسانی را که به جانشینی، وصایت، خلافت، ولایت و امامت منصوب می‌دارد، تحت تعلیم خود ندارد و همان را می‌دانند که همگان می‌دانند و یا به راحتی و بدون تعلیم آنها می‌توانند بیاموزند و بدانند؟!

تفسیر - با توجه به آیات قرآن در آیه ۳۳ از سوره القرقان و آیات ۱۷ ، ۲۲ ، ۳۲ ، ۴۰ از سوره بقره که می‌فرماید قرآن را بر زبان تو آسان کردیم و ... جایگاه "تفسیر" چیست و چه نیازی به آن است؟ این سؤال در شبکه‌های مجازی بسیار پخش شده و پاسخی قاطع و محکم می‌خواهم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از منکرانِ ضرورت تفسیر پرسید: "تفسیر یعنی چه؟"، اگر دانستند، به بحث ادامه دهید و اگر ندانستند ...

هر گاه دیدید یک مقوله‌ی علمی که جای بحث علمی دارد، به صورت شعاری برای ضد تبلیغ، مکرر و گسترده در شبکه‌های اجتماعی شایع می‌شود، مطمئن شوید که مقاصدی به غیر از اصل مقوله، مورد نظر است. از این رو منتظر پاسخی نیز نیستند و اگر در ذیل مطلب آنها نیز پاسخ بگذارید، سبب بازارگرمی‌شان شده و مجدد همان را بدون هیچ توجهی به پاسخ شما تکرار می‌کنند.

پس باید توجه داشت که اولاً چه دسته و گروهی و اشخاصی این شایعات را رواج می‌دهند و ثانیاً چه اهدافی دارند و ثالثاً چه چیزی از مقوله‌ای چون "تفسیر" آنها را ناراحت می‌کند و مانعی برای رسیدن به اهداف‌شان است؟! وگرنه بسیاری از این گویندگان و شایع پراکنان، با خود قرآن و ظاهرش هم کاری ندارند، چه رسد به تفسیرش [گاه می‌بینید که گوینده یا نویسنده، کلاً کافر یا بهایی ... و در هر حال غیر مسلمان است]!

اگر از همان‌ها بپرسید که حالا "تفسیر" یعنی چه؟ نمی‌دانند و اگر بپرسید: چه فرقی با تأویل دارد؟ آن را هم نمی‌دانند. اگر بپرسید: "الحمد لله" یعنی چه؟ می‌گویند: یعنی "شکر خدا" - و اگر بپرسید: "الهی شکر یا شکرماً لله" یعنی چه؟ باز هم می‌گویند: یعنی "شکر خدا" - و اگر بپرسید: "پس چه فرقی دارند؟"، آن را هم نمی‌دانند. در حالی که هنوز در بخش ترجمه هستند و به تفسیر نیز نرسیدند.

حال بپرسید: اگر هر دو را به یک معنا می‌دانید، پس چرا شکر را برای همگان قرار داد و تشکر از یک دیگر را لازم و ضروری فرمود، اما "حمد" را مخصوص خودش بیان داشت «الحمد لله»؟! در اینجا اگر اندکی مطالعه داشته باشد و یا نداشته باشد، ولی تفکر داشته می‌باشد، می‌فهمد که چاره‌ای از تفسیر ندارند. تا همین جا و همین یک یا دو کلمه برای آنها کافیهست.

اما جهت اطلاعات شما کاربران گرامی:

الف - هر کس بخواهد با استناد با آیات قرآن کریم و یا بدون استناد به آن، بگوید: "قرآن تفسیر لازم ندارد"، خودش نوعی تفسیر کرده است. مثل این است که کسی بخواهد با ادله‌ی عقلی، دلایلی بر رد اصل علیت بیاورد، که هر چه بگوید: یعنی همان "علت و معلول".

ب - تفسیر که از ماده "فَسَّرَ" گرفته شده، به معنای برداشتن پوشش از روی لغت و باز کردن آن برای فهم بهتر و دقیق‌تر و بدون ابهام است. پس هر متنی، هر بیانی، هر نوشتاری، به ویژه اگر اثر یک علیم و حکیم باشد، نیاز به "تفسیر" دارد و این امر اختصاصی به قرآن کریم ندارد. درباره یک عزل یا دو بیت شعر حافظ یا مولوی یا ... نیز می‌توان مفصل "تفسیر" نمود و سپس یک کتاب شرح نوشت. به عنوان مثال، حافظ می‌گوید:

من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

در نظریازی ما بی‌خبران حیرانند

عشق داند که در این دایره سرگردانند

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی

ماه و خورشید همین آینه می‌گردانند

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست

عهد ما با لب شیرین دهنان بست خدا ما همه بنده و این قوم خداوندانند

خب حالا بگویند «نظر بازی» حافظ چیست؟ نظریه پردازی است، یا چشم چرانی، یا ...؟! چه ربطی به "عقل و عشق" دارد؟ جلوه گاه رخ چیست؟ ... و چرا بقیه "بندگان خداوندان متعدد و متکثر هستند؟ پس تفسیر می خواهد.

ج - در همین آیه ای که عنوان عدم نیاز به "تفسیر" به آن استناد می کند، خداوند فرموده که من بهترین "تفسیر"ها را به تو می دهم. پس هر بیانی، هر واقعه ای، هر خبری، هر حکمتی، هر گزاره ای و ...، تفسیر دارد و تفسیر می خواهد.

«وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا» (الفرقان، ۳۳)

ترجمه: مثالی برای تو نمی آورند مگر آن که حق را با بهترین توضیح به سوی تو آوریم.

خب وقتی به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، [العیاذ بالله] شاعر، مجنون، ساحر، دروغگو و ... می گویند - وقتی مجسمه و گوساله و ستاره را إله و معبود می خوانند - وقتی فرعون زمان را "رب" خود قلمداد می کنند - وقتی به مال و اموال بیشتر خود استکبار می کنند - وقتی می گویند: به دین پدران خود باقی می مانیم - وقتی خود را عاقل و باشعور و مؤمنین را سفیه و نادان قلمداد می کنند و ...؛ همه تفسیر دارد - هم معنای حقیقی هر واژه ای تفسیر دارد تا مصداق حقیقی اش شناخته شود و هم ادعاهای کذب "تفسیر" دارد تا معلوم شود که پوچ و کذب و توجیه است - و هم رفتارها و علل آن تفسیر دارد و هم عواقب مترتبه بر هر کدام و

د - تفسیر که برای کلمات و واژگان گنگ و نامفهوم نیست که بگویند: "خدا فرموده قرآن را آسان قرار دادم" - مگر کلماتی چون: دموکراسی - حقوق بشر - جنگ - صلح - معاهدات - عشق - محبت - تنفر - غضب و ... خیلی غامض و گنگ است که این همه تفسیر دارند؟!

ه - البته قرآن کریم، "کلام الله" و کتاب هدایت بشر است. کتاب جهان بینی - کتاب توحید و معاد - کتاب انسان شناسی - کتاب اخلاق - کتاب حقوق و احکام فردی و اجتماعی - کتاب دعا ... و خلاصه کتابی است که همه چیز در آن بیان شده است. حال آیا ساده ترین متون، تفسیر می خواهد تا درست تفهیم و درک شود، قرآن کریم نمی خواهد؟!

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (التحل، ۸۹)

ترجمه: و [به یاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم، و تو را [هم] بر این [امت] گواه آوریم، و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم.

و - البته اگر برای عدم نیاز به تفسیر، به آیات قرآن مبنی بر آسانی آن استناد می‌کنند، در قرآن کریم آیاتی هم در خصوص "سنگینی" قول (کلام حق تعالی) آمده است. آیا تفاوت آسانی با سنگینی را می‌دانند؟ - هم چنین آیات محکم و آیات متشابهی که فقط کسانی که در قلبشان گره است از آن متشابهات تبعیت می‌کنند - تأویل آیات که فقط "راسخون در علم" آن را می‌دانند و ... نیز آمده است.

«أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرِثَ الْقُرْآنَ تَرْثِيلاً * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلاً»

ترجمه: (نیمی از شب یا کمتر بیدار باش) یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان * همانا ما به زودی بر تو سخنی سنگین القا خواهیم کرد.

آیا این قبیل آیات را نخوانده‌اند؟! که البته آیات مذکور در سؤال خود را نیز نخوانده‌اند، بلکه همین طوری از یک جا برداشته و به ده جای دیگر با (copy - paste) می‌فرستند.

اهداف:

بی‌تردید در این حجم‌ای که علیه "تفسیر قرآن کریم" در فضای مجازی و شبکه‌ها رواج یافته، اهداف گوناگونی هفته است که اهم آنها به شرح ذیل می‌باشد:

الف - دور کردن مردم از اهل علم (چه اهل عصمت علیهم السلام و چه شاگردان مکتب قرآن) برای جلوگیری از فهم درست قرآن کریم - چنان که در گذشته نیز مردم را از اهل عصمت علیهم السلام دور کردند و گفتند: "کتاب خدا برای ما کافیهست"، و نتیجه این شد که می‌بینیم.

ب - جایگزینی تفاسیر من درآوردی خود (تفسیر به رأی)، به جای تفاسیر درست و صحیح از آیات قرآن کریم. [مثل همین تفسر به رأی مبتنی بر قرآن تفسیر نمی‌خواهد] - یا تفسیر به رأی از "ولایت خدا" و "ولایت رسول و اولی الامر" و هم چنین تحریف معانی و تفاسیر و مصادیق "ولایت ابلیس و سایر شیاطین" - تفسیر به رأی آیات مربوط به "جهاد و قتال فی سبیل الله" و مقابله و ایستادگی در برابر دشمنان خدا و دشمنان اسلام و مسلمین و دشمنان مردم - تفسیر به رأی آیات در احکام اخلاقی، حقوقی و اجتماعی ... - و باید دقت کنیم که تمامی این تفسیر به رأی‌ها جنبه‌ی «سیاسی» دارد.

ج - سطحی‌نگر و بی‌بصیرت و بی‌سواد کردن مسلمانان، به ویژه در بهره‌وری از علوم قرآن و حدیث.

در نتیجه: ایجاد انحراف و اعوجاج فکری و اعتقادی در حوزهی نظر - متزلزل و گمراه کردن مردم در حوزهی عمل، و بالتبع به استثمار و بندگی کشیدن آنها.

مرتبط:

* - آیا قرآن کریم نیاز به تفسیر دارد؟ مگر نفرمود قرآن را آسان قرار دادیم و مگر در آیات متعددی همه انسانها مخاطب قرار نگرفتند؟ پس چرا به جای یا «ایها الناس» نفرمود: «یا ایها المفسرون»؟ (۱۱ مرداد ۱۳۹۰)

به زنان نوشتن نیاموزید! امام صادق علیه السلام فرمود: زنان را در بالاخانهها نشانید یا جای ندهید، و نیز خط نوشتن و سوره یوسف به آنان نیاموزید، بلکه به ایشان چرخریسی بیاموزید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته در کتب، این حدیث را به رسول الله صلوات الله علیه و آله نسبت داده‌اند! اما آیا مطمئن شده‌اند که ایشان چنین فرموده‌اند و حالا سؤال می‌شود که چرا؟ اگر مطمئن نباشند و ایشان نفرموده باشند که به غیر دروغ، تهمت به اهل عصمت علیهم السلام نیز می‌باشد!

آیا آن موقعی که چنین فرمودند، هیچ کس نبود که معترض شود "پس چرا خودتان زنان و دختران خود را تعلیم می‌دهید؟!" این همه دانشمند محقق و این همه کسانی که با بدیهی‌ترین حقایق مخالفت و عناد می‌کردند، هیچ کدام نپرسیدند که پس چرا خانم‌ها فاطمه زهراء علیها السلام و زینب کبری علیها السلام، خودشان برای بانوان کلاس خواندن و نوشتن و تعلیم و تفسیر قرآن کریم داشتند؟ هیچ کس نپرسید که اگر قرآن کریم بحث از ضرورت کسب علم، فهم، تدبر، بصیرت، تقوا و ... برای مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات می‌نماید، این زنانی که نه تنها خواندن و نوشتن بلد نیستند، بلکه حتی نباید تحت آموزش و تعلیم قرار بگیرند، چگونه خداشناس و قرآن شناس و فقه شناس شوند؟! چگونه فرزندان و نسل را تربیت کنند؟!

الف - پس دقت کنیم، همان گونه که در خصوص اقوال دیگر [حتی کتب آسمانی پیشین] تحریفات، حرف‌های من‌درآوردی، جعل، ورود خرافات و ... بسیار صورت گرفته است، در خصوص احادیث و روایات نیز بسیار صورت گرفته است.

فقط یک جاعلی به نام ابوهریره، هزاران حدیث جعل کرد، با این که در صدر اسلام و عصر رسول الله صلوات علیه و آله نیز می‌زیسته است. خودش اذعان دارد که به خاطر شکم و فرار از فقر اظهار اسلام کرده است، نه چیز دیگری (الشیخ محمود ابوریه، شیخ المضیره ابوهریره، ص ۱۰۳). در کتب معتبر اهل سنت نقل شده که حتی عمر (خلیفه دوم) نیز او را به خاطر جعل حدیث توییح و تنبیه می‌کرد.

ب - بنا بر این، پذیرش هر نقلی اصولی دارد، به ویژه اگر منتسب به پیامبر عظیم الشان و اهل بیت ایشان صلوات الله علیهم اجمعین گردد. اگر قرار بود که هر کسی بگوید ایشان چنین گفتند، و پذیرفته شود که تا کنون از دین اسلام هیچ چیزی باقی نمانده بود.

اصل اول، در بررسی صحت و اعتبار یک حدیث، انطباق با عقل و تصریح وحی می باشد. پس اگر حدیث و روایتی از قول آنان نقل شود که با عقل و وحی انطباق نداشته باشد، به شدت رد می شود، حال ناقلش هر کس که می خواهد باشد.

اصل دوم، سندیت حدیث است که در علم حدیث [که بسیار دقیق و مفصل و سنگین] است، مورد بحث قرار می گیرد.

انطباق با عقل و وحی و سنت:

عقل - چطور عقلی که خداوند سبحان را شناخته و به رسول و کتابش ایمان آورده، می تواند بپذیرد که خداوند بفرماید: همه شما را از خاک، از یک مرد و زن، و از نطفه آفریدیم و همه را مشمول هدایت تکوینی و تشریحی قرار می دهیم، تا همه رشد کنند، تا همه آزمایش شوند و ...، اما بفرماید که به زنان، حداقل سواد که همان خواندن و نوشتن است را نیاموزید؟! این بخش توضیح زیادی نمی خواهد، واضح و مبرهن است که "عقل" به هیچ وجه بی سواد نگه داشتن قشر عظیمی از جامعه بشری را که اصلی ترین نقش را در تولید و تربیت انسان دارند، نمی پذیرد.

قرآن - وقتی در قرآن کریم، لفظ "انسان" می آید، اعم از زن و مرد و مؤمن و کافر و ... می باشد و همه انسانها را شامل می گردد. خداوند متعال از یک سو می فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» - [که] به یقین ما انسان را در بهترین اعتدال و استقامت آفریدیم / التین، ۴ - از سوی دیگر می فرماید: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» - [خداوند علیم]، به انسان آن چه را نمی دانست بیاموخت / العلق، ۵ - از سوی دیگر می فرماید: «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» - [خدای] رحمان * قرآن را تعلیم داد * انسان را خلق کرد به او (سخن گفتن، منطقی تبیین) را بیاموخت / الرحمن، ۱ تا ۴».

هم چنین فرمود که انبیا و رسولان را برای تعلیم "کتاب و حکمت" فرستاد و فرمود که مخصوص مردان است - و نیز به همگان دستور فراگیری "علم" توحید داد و فرمود که مخصوص مردان است - به همگان دستور تلاوت و تدبر در قرآن کریم داد و فرمود که مخصوص مردان است.

حدیث (سنت نبوی صلوات الله علیه و آله): اگر هیچ حدیث و روایتی به جز فرمایش رسول خدا صلوات الله علیه و آله، مبنی بر این که «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ؛ - طلب دانش بر هر

مسلمانی واجب است. خداوند جویندگان دانش را دوست دارد» که متواتر در منابع حدیثی شیعه و سنی نقل است نداشته باشیم، برای ردّ صحت «به زنان نوشتن نیاموزید...» کفایت دارد، و حال آن که صدها حدیث و روایت، بر ضرورت علم آموزی زن و مرد مسلمان دلالت دارد.

بررسی سندی:

به صورت تخصصی وارد این بحث نمی شویم، چرا که علم حدیث، بسیار مفصل است، سالها تعلیم و تحقیق و مطالعه در زبان عربی، علم به قرآن و تفسیر، علم حدیث، علم رجال، علم سندشناسی و ... می طلبد، لذا همین قدر اشاره می شود که:

یک - روایت (به زنان نوشتن نیاموزید...) در میان اهل سنت نیز اعتباری ندارد. چرا که اولاً هیچ یک از صحاح شش گانه (صحاح سته) آن را نقل ننموده اند و ثانیاً فقط دو نقل وجود دارد. یکی از فردی به نام «محمد بن ابراهیم شامی» که حدیث شناسان متبحر و نامی اهل سنت، چون "دارقطنی" او را کذاب (دروغگو) می خوانند. (نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، مجمع الزوائد، بیروت، دار الکتب العربی، ج ۴، ص ۹۳، باب صناعة النساء) - و دیگری با این سلسله نقل کرده است: «محمد بن محمد بن سلیمان عن عبدالوهاب بن الضحاک عن شعیب بن اسحاق عن هشام بن عروة عن ابیه [عروة بن زبیر] عن عایشه» که فقط حاکم نیشابوری آن را مورد تأیید قرار داده است.

دو - در منابع شیعی نیز این روایت به نقل از (نوفلی و سکونی) آورده شده که هر دو از دانشمندان اهل تسنن می باشند و سند روایی و سلسله راویان آنها نیز به صورت موثق به اهل عصمت علیهم السلام نمی رسد.

نتیجه:

پس وقتی روایت یا حدیثی نقل می شود که نه با عقل انطباق دارد - نه با وحی تناسب دارد - نه با سیره و سنت و احادیث نبوی و اهل عصمت علیهم السلام، سازگاری دارد؛ چرا باید مورد قبول قرار گیرد؟

نکته:

حالا این بحثها وارد فضای مجازی شده و اذهان را دچار شبهه می کند؛ اما از خود پرسیم که چرا برخی فقط بر چنین اقوال غیر مستندی تکیه می کنند، مگر این همه آیه، روایت و حدیث در خصوص علم و ارزش علم و ضرورت تعلیم و تعلم در قرآن و حدیث وجود ندارد؟!

حدیث:

عن ابی عبدالله علیه السلام: **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ فِي كُلِّ حَالٍ** - (بحار الانوار ج ۱ ص ۱۷۲) امام صادق علیه السلام: تحصیل علم در همه حال واجب است.

عن ابی عبدالله علیه السلام: **طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ** - (بحار الانوار ج ۱ ص ۱۷۲)
 امام صادق علیه السلام: تحصیل علم از واجبات الهیه است.
 خطاب به همه انسانها [اعم از مرد، زن]:

عن امیرالمؤمنین علیه السلام: ایها الناس إعلموا إنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ بِهِ، أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ، إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَّمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَ قَدْ ضَمَّنَهُ وَ سَيَفِي لَكُمْ وَ الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلُوهُ فَاطْلَبُوهُ. (محجة البيضاء ج ۱ ص ۲۵)

امیرالمؤمنین علیه السلام: ای مردم (ای انسانها) بدانید که کمال دینت، طلب علم و عمل به آن است به درستی که طلب علم از طلب مال بر شما واجب تر است، زیرا دارایی و مال قسمت تضمین شده‌های دارد که عادل میان شما قسمت بندی و ضمانت کرده و حتماً به شما پرداخت می‌کند ولی علم در نزد اهلش سپرده شده و شما امر شدید که آنرا از اهلش طلب کنید، پس باید در مقام طلب برآیید.

مرتبط:

علت نھی شدن زنان از خواندن سوره یوسف چیست؟

برخی از اوقات احساس پوچی به ما دست می‌دهد، از این که می‌بینیم اکثریت قاطبه انسانها به آن مقصدی که برای آن خلق شده‌اند، نمی‌رسند و تنها عده بسیار انگشت شماری به کمال و رشد انسانی و یا مقام قرب و یا ... می‌رسند و روایت: **الناس کلهم هالکون الا العالمون ...**؛ به راستی با این شبهه و سوال چه باید کرد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

احساس پوچی باید به کسی دست دهد که اولاً هدف والایی (رسیدن به کمالی) ندارد و ثانیاً برنامه و رهبری برای هدایت به آن کمال را نمی‌شناسد و ثالثاً خودش هم هیچ انگیزه و همتی برای رشد و کمال ندارد.

امید و ناامیدی - اگر طوفان نوحی بلند شود و سیل عظیمی به راه بیافتد و تعداد کثیری هلاک شوند، آن که زنده مانده، امید به زندگی و نجات را از دست نمی‌دهد؛ بلکه تلاش می‌کند و سعی می‌کند به وسایل نجات خود (مادی و معنوی)، متوسل گردد و نجات یابد.

پس دیدن هلاکت دیگران، اگر چه انبوه و کثیر باشند، انسان عاقل، موحد و مؤمن را نه تنها ناامید نکرده و به پوچی نمی‌رساند، بلکه سبب می‌شود تا مصمم‌تر به دنبال راه نجات باشد و در آن راه تلاش می‌کند؛ و البته می‌داند که تلاش او به نتیجه خواهد رسید، چرا که مربی عالم، حکیم، خبیر، بصیر، قادر و رحیمی دارد که هم راه را به او

نشان می دهد و هم طنابی محکم را برای نجاتش می اندازد و در دستش قرار می دهد، کافیسست که اراده کند و به آن چنگ زده و بیاویزد:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (العنکبوت، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را (راه های نجات، رشد، کمال و قرب خود را) بر آنان می نمایم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است.

«وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (لقمان، ۲۲)

ترجمه: و هر کس خود را - در حالی که نیکوکار باشد - تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ درزده، و فرجام کارها به سوی خداست.

نگاه به کثرت - در "هدف" و مطالعه ای "کمی"، نگاه به کثرت لازم و ضروری است. اما در هدف و نگاه "کیفی"، قلت یا کثرت نقش چندانی ندارند.

به عنوان مثال در هر مملکتی "دانشگاه" تأسیس می کنند و هدف اصلی این است که آن جامعه و مملکت، از وجود دانشمندان در علوم متفاوت برخوردار گردد. اما بدیهی است که در این مجموعه ها، همگان دانشمند نمی شوند. مراتب پایین تر علمی نیز حاصل می شود. اگر چه هدف غایی نیست، اما در راستای همان هدف است و آنها نیز در همان مرحله و رتبه ی علمی، نقش خود را دارند.

مشکل ذهن ما در نگاه به جریان خلقت و هدایت، "کثرت نگری" و بالتبع شمارش کمیّت است. در صورتی که هدف غایی این کارگاه، "خلیفه الله" است. لذا می فرماید که کثرت کفار و ظالمین و قدرت ظاهری آنها، تو را متعجب نکند. (یعنی شبهه ناک و ناامید و متزلزل و افسرده نیز ننماید):

«فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِمَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» (التوبة، ۵۵)

ترجمه: پس (فزون) مال ها و فرزندانشان تو را به شگفت نیآورد! جز این نیست که خداوند می خواهد آنان را به وسیله (تحصیل و حفظ) آنها در زندگی دنیا عذاب کند و جانشان درآید در حالی که کافرند.

قلت خوب و کثرت بد:

شما در قرآن کریم می خوانید که خداوند متعال در بُعد کیفی، برای اقلیت (کمی) خوب ارزش قایل است و می فرماید: چه بسا همین اقلیت، بر اکثریتی فایق آیند - و برای اقلیت بد، ارزشی قایل نیست و می فرماید: همه را از بین می برد، بدون هیچ خوف و نگرانی.

«كَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» (البقره، ۲۴۹)

ترجمه: (مؤمنان گفتند:) بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند، و خدا با صابران است.

«فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا * وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (الشمس، ۱۴ و ۱۵)

ترجمه: اما آنها (قوم صالح) او را تکذیب کردند و شتر خدا را کشتند، پس پروردگارش آنها را به کیفر گناهشان به کلی هلاک کرد و همه را با خاک یکسان نمود* و از عاقبت آن کار (هم از کسی) نهراسید»

هدف و اخلاق خدا:

*- **هدف** خداوند متعال این است که انسان آینه اسمای او گردد، رشد کند، به کمال و مقام قرب برسد و "خليفة الله" شود. و البته سلسله مراتب این رشد و کمال و قرب متفاوت است. قرار نبوده و نیست که همه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، یا رسول الله صلوات الله علیه و آله که در مقام محمود قرار دارند، و یا امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام که در مقام "عالی" انسانی می باشند، یا امام حسن و امام حسین علیهما السلام، که تجلی اوج حُسن (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) هستند و... بشوند. هر که را بھر کاری ساخته اند.

*- **اخلاق** خدا هم این است که اولاً تمامی قوا (استعدادهای بالفعل و بالقوه) برای "شدن" را به انسان می دهد - ثانیاً اسباب و وسایل هدایت، از عقل و فطرت و اختیار گرفته تا رسول و وحی و امام را نیز موهبت می نماید و سپس آزمایش می کند. یعنی شرایط رشد را فراهم می آورد، تا معلوم شود که چه کسی به اختیار خود مسیر رشد را انتخاب می کند و چه کسی به اختیار خود انحطاط را هدف می گیرد؟ و در اینجا قَلت و کثرت، نقشی ندارند و ثالثاً هیچ کس را بیش از آن چه به او داده، مکلف و مسئول نمی نماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ...» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست.

حدیث مطروحه در سؤال:

متن و حدیثی که در متن سؤال آورده بودید، به شرح ذیل می باشد:

«التَّاسُ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ، وَ الْعَالِمُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ، وَ الْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ، وَ الْمُخْلِصُونَ فِي حَظَرٍ عَظِيمٍ» (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (فارسی) محمد تقی جعفری، معاصر، ج ۱۳، ص ۱۱۵)

ترجمه: تمامی انسان ها هلاکند، به غیر از عالم ها - تمامی عالم ها هلاکند به غیر از عمل کنندگان (عاملین به علم) - تمامی عمل کننده ها هلاکند، به غیر از مخلص های آنان و مخلص ها نیز در خطر عظیمی قرار دارند.

***- شاید اگر انسان فقط به ظاهر این حدیث [که مشابه نیز بسیار دارد]، آن به صورت گذرا نظری بیاندازد، ابتدا چنین تصور و قضاوت کند که «پس با این حساب، همه جز انبیا و اهل عصمت علیهم السلام در

هلاکت اند!» اما چنین نیست، بلکه در این کلام گهربار و سنگین، حکمت ها و آموزه های بسیاری وجود دارد که باید به آنها دقت نمود. از جمله:

یک - همیشه یک اصل عمومی و کلی، با یک استثنا (إِلَّا) همراه است. مثل این که در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (والعصر، ۲ و ۳) ترجمه: که واقعاً انسان دستخوش زیان است * مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند.)

به قول آیت الله حائری شیرازی (مضمون): این آیه می فرماید که همه انسان ها در زیانند، مگر این که ایمان آورند و عمل صالح کنند؛ آنها نیز در زیانند، مگر این که یک دیگر را توصیه به حق و صبر نمایند. آری، نه تنها گروه های فوق، بلکه همه در هلاکت اند، به غیر از او آن چه در جهت او باشد. هر چیزی با وصل به باقی، باقی می شود و با وصل به فانی، فانی می شود. از این رو فرمود: با من، إله دیگری را مخوان (مشرك مشو)، چون همه مخلوق و فانی هستند، پس در اینجا نیز هلاکت همه چیز را با یک استثنای «إِلَّا» بیان نموده است:

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (القصص، ۸۸)

دو - پس در این دسته از آیات و احادیث، خبر از هلاکت همگان، آن هم بدون هیچ شرط و استثنا نیست، بلکه از یک سو راه رشد تعلیم شده و از سوی دیگر عامل حفظ و کمال آن رشد معرفی شده (که مخالف یا ضدش، آفت آن رشد می باشد).

به عنوان مثال: اگر رییس دانشگاه بگوید: «تمامی فارغ التحصیلان این دانشگاه، وقت شان به هدر رفته، مگر آن که علم شان به کارشان آید»، حرف درستی است و غیر از این نیست. در دعای بعد از زیارت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز می خوانیم که "نور هر قوه و استعدادی، به ظهور آن در عمل است" (و قُوَّتِي نَوْرَ العَمَلِ). از منفورترین افراد نزد پروردگار، عالمان بدون عمل هستند.

سه - نکته ی مهم دیگر در این حدیث و آیات و احادیث مشابه این است که سخن از "کمال" است و کمال نیز سلسله مراتب دارد، اما غایت ندارد (چون کمال حق تعالی است و او محدود نیست).

پس عبادت، علم، عمل و اخلاص نیز سلسله مراتب دارند. یکی می شود آن پیرزن ریسنده ای که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله از استدلالش بر پروردگار عالم را می پرسند (چون اصول دین برای همگان تحقیقی است)، و آن پیرزن به چرخ ریسندگی و نقش خودش در حرکت را بیان می دارد، و یکی می شود "ارسطو" و برهان "حرکت و محرک" را در عرصه فلسفه به رشته تحریر در می آورد و به جهان عقل و علم ایفاد می کند و یکی می شود "ملاصدرا" و بحث حرکت جوهری را استدلال می کند.

پس اگر هر کس، به حد توان و نعمت‌هایی که به او داده شده، عبادت کند، علم بیاموزد، اخلاص عمل داشته باشد و اخلاص خود را از آفاتی چون تکبر و غرور و ... حفظ کند، به حد اعلای رشد و قرب خود رسیده است؛ از این روست که حتی یک پیر زن یا پیر مرد عوام، با بندگان عالی و برتر، یعنی حضرت محمد مصطفی و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین محشور می‌گردد، و چه بسا عالمان و دانشمندانی که مستقیم به جهنم روند.

بیهودگی میلیاردها انسان:

شاید به نظر ما، خلقت و حیات میلیاردها انسانی که به درجات عالی ایمان و عمل صالح و اخلاص نرسیده‌اند، بیهوده به نظر آید! اما اصلاً چنین نیست، چرا که نظام، به هم پیوسته و بر اساس قواعد علیت استوار است. و در این نظام «وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» بسیار اتفاق می‌افتد. ریگ‌های یک متر از صحرای خشک و ظاهراً بی‌فایده را نمی‌شود شمرد، اما اگر آن صحرا نباشد، اکو سیستم به هم می‌خورد و وسط همان صحرا نیز جاندارانی زندگی می‌کنند - بارانی می‌بارد و زمین خشک را جنگل و جلگه می‌کند. از کافر، فرزند و نسل مؤمن می‌آید و از مؤمن فرزند و نسل کافر می‌آید - کافر نیز به علمی دست می‌یابد که برای عاقلان و مؤمنان، نشان دیگری از حکمت و علم و قدرت و مشیت و تجلی پروردگار عالم و اسباب رشد است؛ شاید خودش بهره‌ی زیادی نبرد، اما عالمی بهره می‌برند ... و کسی نمی‌تواند از حکومت او خارج شود. پس نقش و تأثیر در کارگاه هستی، دو بخش عمده دارد، یکی روی خود انسان (که به اختیار خودش بستگی دارد) و دیگری در کل نظام آفرینش.



کوناگون - مرداد ۱۳۹۴

این شبهه و شک همیشه در ذهن من بود که این ساده زیستی رو با فقر یکی میدیدم. این سوال رو داشتم که آیا در اسلام توصیه به فقر شده یا مثلاً در کلام ائمه (ع) و بزرگان دین توصیه به ثروت و ساده زیستی شده؟ همیشه این تصور من بوده که پولدار بودن از نظر اسلام بد هست ولی حالا که دارم تو کارم موفق و پولدار میشم فکر می‌کنم دارم از اسلام دور میشم ... - از آیات و کتب معتبر هم منبع بهم بدین.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه): بهترین و کامل‌ترین منبع همان قرآن کریم است و سپس آموزه‌های اولیاءالله. که در این مختصر، فقط به آیات اشاره می‌شود.

خدای عالم، اهل علم را دوست دارد - خدای جمیل، جمال و زیبایی را دوست دارد - خدای رحمان و رؤوف، رأفت و رحمت را دوست دارد، پس خدای "غنی"، زدودن فقر را دوست دارد، چرا که هر کمالی، مظهر کمال اوست. از این رو، در اسلام فقر، تنگدستی و استضعاف مذمت شده است و نه مال و ثروت، البته به شرطی که انسان را به خود وابسته نکند و از یاد خدایی که رازق اوست و او را با فقر و ثروت می‌آزماید، غافل ننماید. ادیان الهی، همه برای برطرف کردن ظلم و استقرار قسط و عدل آمده‌اند که خود سبب ریشه‌کنی هر گونه فقری می‌شود؛ از فقر علمی و فرهنگی و اجتماعی گرفته تا فقر مالی. در ظهور حضرت حجت بن الحسن، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز همین اتفاق می‌افتد و هر نوع فقری ریشه کن می‌شود. پس مهم این است که به چند نکته کاملاً دقت شود و مورد رعایت قرار گیرد:

الف - ثروت قوام ملت‌هاست:

تردیدی نیست که فقیر، شیرازه‌ی زندگی‌اش به هم پاشیده و فرو می‌ریزد - ملت و جامعه فقیر نیز نمی‌توانند رشد کنند، پس فرو می‌ریزند. تحمیل فقر از سوی دولت‌ها غنی و ثروتمند طاغوتی بر ملت‌های فقیر که در قالب تخریب در جنگ، مصائب پر هزینه، اخراج از وطن، تحریم اقتصادی، وابستگی‌های اقتصادی، افت ارزش پول و ... صورت می‌گیرد نیز برای همین فروپاشی آنهاست. از این رو خداوند متعال در قرآن کریم، اموال (ثروت) را عاملی برای قوام و قیام جامعه بیان نموده است و تأکید نموده است که از حماقت در اقتصاد، یا سپردن سرمایه‌ها و

برنامه‌های اقتصادی (شخص و جامعه) به دست نادانان و احمق‌ها، باید به شدت اجتناب گردد. در یک آیه‌ی کوتاه، به این هر دو اصل مهم تأکید شده است:

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (النساء، ۵)

ترجمه: و اموال خود را - که خداوند آن را وسیله قوام [زندگی] شما قرار داده - به سفیهان مدهید، و [لی] از [عواید] آن به ایشان بخورانید و آنان را پوشاک دهید و با آنان سخنی پسندیده بگویید.

ب - یاد خدا:

چیزی انسان را از یاد خدا و روز میقات و ملاقات غافل نمی‌کند، مگر دنیا و متاع قلیل آن. از این رو مردمان در مقابل مال و اموال دنیا (ثروت) که معمولاً از کسب و کار، تولید و تجارت، به دست می‌آید، به دو گروه تقسیم می‌شوند. یکی آنان که تلاش اقتصادی و ثروت سبب غفلت و فراموشی یاد خدا در آنها می‌گردد - دیگری گروهی که کسب و کار و تجارت و ... آنها را از یاد خدا غافل نمی‌کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (المنافقون، ۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، [زهار] اموال شما و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نگردانید، و هر کس چنین کند، آنان خود زیانکارانند.

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (التور، ۳۷)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، [زهار] اموال شما و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نگردانید، و هر کس چنین کند، آنان خود زیانکارانند.

ج - تعلق و وابستگی (محبت):

تردیدی نیست که انسان به مال و اموال علاقه و محبت دارد. خواه همسر و فرزندان و خانه و کاشانه باشد، یا سایر سرمایه‌ها و ثروت‌های اقتصادی و عوامل و ابزار آنها (زمین، ملک، خودرو، پول، طلا، سهام، ماشین‌آلات و ...). خداوند متعال فرمود که خودم اینها را در نظر انسان زینت دادم تا آدمی خوشش بیاید.

خب، بدیهی است که انسان به چیزی که در نظرش زیبا (زینت) نباشد، احساس علاقه نمی‌کند و اگر به چیزی علاقه نداشته باشد، دنبالش نمی‌رود، منتهی متذکر می‌گردد که اینها همه ابزار (متاع) است، برای حیات دنیا که باید به سمت قرب الی الله باشد:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: محبت مشتبهات (دنیا) از زنان و فرزندان و اموال انبوه فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم مزین و آراسته شده است، حال آنکه اینها وسیله برخورداری زندگی دنیاست، و خداست که بازگشت (نتیجه) نیکو نزد اوست.

یک سؤال مهم:

از این رو خداوند متعال برای انسان یک سؤالی طرح می کند، یعنی انسان باید دائماً این سؤال در ذهنش باشد و به آن در اعتقاد و عمل، پاسخ صحیح و صادق دهد. سؤال این است که کدام را بیشتر دوست داری؟ آدمی خودش می فهمد که کدام را بیشتر دوست دارد و امتحانات گوناگون نیز آن را معلوم کرده و به اثبات می رساند:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (التوبة، ۲۴)

ترجمه: بگو: اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانانتان (که اصول مجتمع خویشی انسانند) و اموالی که فراهم کرده اید و تجارتي که از کسادهش بیم دارید و جاهای مسکونی که به آنها دلخوشید (که اصول قوام مالی اجتماع است) از خدا و فرستاده او و جهاد در راه او به نزد شما محبوب ترند پس منتظر باشید تا خداوند فرمان خود را (دستور عذاب شما را) صادر کند، و خدا گروه نافرمانان را هدایت نمی کند.

دنیا دار تجارت است:

تجارت فقط تولید، توزیع یا خرید و فروش نیست، بلکه هر کاری که انسان می کند، نوعی داد و ستد است. اگر انسان یک جفت کفش بخرد، پولی که در آورده و زحمتی که برای درآوردن آن پول کشیده [و اگر از راه حرام باشد، آخرت خود را نیز] هزینه می کند و از دست می دهد تا یک جفت کفش به دست آورد؛ و همین طور است اگر دو رکعت نماز قریبه الی الله بخواند. بالاخره ده دقیقه از عمرش را هزینه کرده است. از این رو در قرآن کریم، از یک سو تصریح دارد که حتی "ایمان و کفر" نیز نوعی تجارت است. ایمان تجارت اصلی و ماندگار است و غفلت و کفر نیز خسروانی بزرگ در تجارت کلان زندگی است. کسانی که آخرت را به ارزش اندک دنیا می فروشند، در این تجارت ورشکسته و بدهکار می شوند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تَوَمَّنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (الصف، ۱۰ و ۱۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را به تجارتي راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات بخشد * به خدا و فرستاده اش ایمان بیاورید و در راه خدا با مالها و جانهایتان جهاد کنید، این (ایمان و جهاد) برای شما بهتر است اگر بدانید.

«إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران، ۱۷۷)

ترجمه: همانا کسانی که کفر را به بهای دادن ایمان خریدند هرگز به خدا هیچ ضرری نمی‌زنند، و آنان را عذابی دردناک است. (پس، کفر و ایمان نیز نوعی داد و ستد است که سبب سود یا ضرر و خسران می‌گردد)

ارزان فروشی:

ارزان فروشی در کالا یا خدمات (تا حدی که موجب ضرر نگردد)، خیلی خوب است و سبب رفاه جامعه، رشد اقتصادی و برکت می‌گردد. اما ارزان‌فروشی در شخصیت، هویت، اعتبار، دین و ایمان و ارزش‌های انسانی (فردی یا اجتماعی)، حتی اندک‌ش هم بد است و سبب زیان می‌گردد. اما بسیاری نسبت به ارزان‌فروشی کالا و خدمات خود بسیار حساس و دقیق هستند و بسیار بسته عمل می‌کنند، اما هویت، اعتبار، ایمان و آخرت خود را بسیار ارزان می‌فروشند! پس بالبتع خودشان گرفتار و معذب می‌گردند:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران، ۷۷)

ترجمه: مسلماً کسانی که در مقابل (نقض) پیمان و سوگندهای خود (پیمان پذیرفتن دین و سوگند بر یاری حق)، بهای اندکی به دست می‌آورند (ارزان می‌فروشند) آنها را در آخرت بهره‌ای نیست و خدا با آنان سخن نمی‌گوید و در روز قیامت به آنان نظر (رحمت) نمی‌افکند و آنها را پاک نمی‌گرداند و برای آنان عذابی دردناک خواهد بود.

مراقبت از طغیان:

آن فقری که خوب و ممدوح است، درک فقر و احساس نیاز در مقابل پروردگار عالم است که فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ» - ای مردم، شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی‌نیاز ستوده است. / فاطر، ۱۵ - «نه فقری که انسان را محتاج دیگران و همنوعان خویش (سایر فقرا) نماید.

اما، این انسانی که هیچ‌گاه بی‌نیاز نمی‌شود و همیشه فقیر و محتاج به خداوند متان است، به محض آن که چیزی [از علم، ثروت، شهرت، مقام ... و خلاصه متاع اندک دنیا] به دست می‌آورد، احساس بی‌نیازی می‌کند و همین احساس، هر چند که وهمی کاذب است، سبب طغیان او می‌شود، یعنی مثل یک رودخانه‌ی طغیان کرده، از مسیر و پوسته خود خارج می‌گردد (فسق). لذا فرمود: «كَأَلَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٌ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْتَى - حقا که انسان سرکشی می‌کند * همین که خود را بی‌نیاز ببیند / العلق، ۶ و ۷».

ملاحظه: دقت شود که نفرمود انسان طغیان می‌کند، وقتی بی‌نیاز می‌شود، بلکه فرمود: "وقتی که خود را بی‌نیاز می‌بیند؛ چرا انسان ذاتاً فقیر است و هیچ‌گاه بی‌نیاز نمی‌شود، اما احساس کاذب بی‌نیازی به او دست می‌دهد.

نمودهای اولیه این طغیان:

ممکن است کسی ثروتمند هم نشده باشد و پست و مقام خاصی هم نداشته باشد، اما به خاطر کم ظرفیتی، همان اندکی که به دست آورده، سبب طغیانش (در مقیاس کمتر خودش) گردد.

فخر و تکبر، نمودهای اولیه‌ی این طغیان می‌باشد. اگر دقت کرده باشید، این قبیل افرادی که به واسطه ثروت یا مقامی (اندک یا بسیار) طغیان کرده‌اند، به غیر از به اصطلاح ژست‌ها و پُزهای خالی، ابتدا تمامی اطرافیان را رد و تحقیر می‌کنند - اگر کمی دارا تر شوند، شروع به رد کردن جامعه می‌کنند - بعد حکومتی که در سایه‌ی آن به ثروت رسیده‌اند را به شدت منکوب می‌کنند و بالاخره کار به تکذیب خدا و مسخره کردن ایمان، آخرت، دین خدا و احکام آن [به ویژه احکامی که برای او بار اخلاقی، رفتاری و مالی دارد] می‌رسد! - ندیدید برخی تا به ثروت نرسیدند، ادعای اسلام دارند، اما همین که نوبت به خمس، زکات، انفاق و ... می‌رسد، فقط "نظریه" می‌دهند؟! ندید بسیاری از مدعیان انقلابی بودن را که پس از رسیدن به ثروت (در همین نظام و به واسطه همین انقلاب)، نظریه‌پرداز و ضد انقلاب شدند؟! اما انسان عاقل و مؤمن، باید از دیدن عاقبت گذشتگان، عبرت بگیرد:

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (الأحقاف، ۲۰)

ترجمه: و به راستی که ما به آنها (گذشتگان) در چیزهایی (از نظر توان جسمی و اموال و اولاد) قدرت و تمکّن داده بودیم که شما را در آن چیزها تمکّن نداده‌ایم، و برای آنها گوش و دیدگان و دل‌هایی قرار داده بودیم، اما نه گوششان و نه چشمانشان و نه دل‌هایشان چیزی را (از عذاب خداوند) از آنها دفع نکرد (از نعمات الهی برای فهم، شعور، بصیرت و ایمان بهره نبردند)، زیرا آنها پیوسته آیات خدا را انکار می‌کردند و (سرانجام) آنچه که بدان استهزا می‌کردند آنها را از همه سو فرا گرفت.

چرا ایران عزیز ما باید نظارت و بازرسی بطور وحشتناک ضعیف باشد؟ در عمران - در دزدی‌ها و اختلاس‌ها و هزار مورد دیگر. چرا تمام مشکلات ما به یک سؤال رسانه‌ای از مقام مسئول و یک جواب سربالا از مقام مسئول ختم می‌شود و هیچ کس از آن مقام مسئول بازخواست برای آن مشکلات نمی‌کند؟ جوان‌های مملکت، این سرمایه‌ها مون دارن بخاطر این بی‌جوابی‌ها سر به کشورهای غربی می‌گذارند خواهش می‌کنم جواب بدید. به خدا من از دلسوزان نظامم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

انتقاد بسیار به حق و به جایی است، اما جوانان ما به خاطر «این بی‌جوابی‌ها» سر به کشورهای غربی نمی‌گذارند، چون آنجا اصلاً سؤال هم نمی‌کنند که پاسخ درست یا سر بالا بگیرند. بلکه علل سفر آنها به خارج از کشور و به ویژه به کشورهای غربی بسیار متفاوت است. برخی برای ادامه تحصیل می‌روند - برخی به امید اشتغال می‌روند - برخی برای زندگی در محیطی که هوس‌ها را بیشتر تطمیع کند، می‌روند - برخی از همان ابتدا غرب برای‌شان یک آرزویی در حد بُت بوده و به وصال معشوق می‌شتابند ... و خلاصه دلایل موجه و غیر موجه بسیار است. نمی‌شود همه را مظلومانی که به خاطر چند تا سؤال و جواب سر بالا رفته‌اند، محسوب کرد. اگر قرار باشد که هر کسی فقط توقع داشته باشد و خودش کاری نکند و تا مشکلی دید از مملکت برود که کاری درست نمی‌شود.

بازرسی:

اما نقد در مورد "بازرسی" در تمامی شئون و امور کشور، نقدی کاملاً صحیح و به حق می‌باشد، کشور ما از نظر "بازرسی" بسیار ضعیف است، اگر چه ما مسلمانیم، ادعای حکومت اسلامی داریم و در اسلام عزیز، "بازرسی" یکی از مهم‌ترین اقدامات لازم برای رشد و دلایل و اسباب پیشرفت در تمامی امور شخصی و اجتماعی می‌باشد، تا آنجا که بسیار به احساس حضور در محضر خداوند سبحان، باور ثبت شدن تمامی ریز و درشت عملکردها، گفتارها ... و دغدغهی روز میقات و پاسخگویی، و بالتبع ضرورت بازرسی و مراقبت از خود، تأکید و توصیه شده و تذکر داده شده است.

اما، علل ضعف بازرسی، به ویژه در نظام اداری و اجرایی کشور، بسیار گوناگون و متفاوت است و از جمله می‌توان به دو مورد ذیل اشاره نمود:

یک - ضعف در قانون و ساختار:

هنوز نظام بازرسی در کشور ما کاملاً تعریف شده نیست و قوانین لازم برای آن به صورت کامل، و جامع، تبیین و مصوب نشده است و بالتبع ساختار نظام بازرسی در کشور نیز بسیار ضعیف است. از این رو، نه بازرسی اصولی و کاملی قبل از اجرای یک طرح یا انجام یک کار صورت می‌گیرد و نه بازرسی اصولی و کاملی، پس از مصوب شدن یک طرح و آغاز و حین اجرای آن صورت می‌گیرد و نه پس از خاتمه و انجام، بازرسی درست و کاملی صورت می‌پذیرد.

دو - ضعف در اجرا:

بدیهی است که ضعف در قانون و ساختار، ضعف در اجرا را نیز به صورتی اجتناب ناپذیر تحمیل می‌کند، اما ضعف‌های دیگری نیز در اجرا وجود دارد که مربوط به ضعف قانون نمی‌باشد، بلکه کاملاً متوجه "نیروی انسانی"

است، از رؤسا و مدیران ارشد گرفته تا کارمندان جزء و تا مدیران و صاحبان بخش های دولتی و خصوصی که باید مورد بازرسی مستمر قرار گیرند. چه خوب کار کنند و چه نکنند.

ج - نیروی انسانی:

ضعف نیروی انسانی، متعدد است. به عنوان مثال: ضعف در آموزش چگونگی بازرسی و بالتبع تخصص و تبحر نظام مند و قانونی، یک ضعف است - و ضعف اخلاقی، تقوایی و رفتاری شخص بازرس (از مدیران گرفته تا کارمندان)، ضعف دیگری است که خودش تبعاتی دارد که ممکن است به تنبلی، بی انگیزه بودن، جدی نگرفتن مسئولیت و توابع آن ... و حتی دریافت رشوه منجر گردد. اگر بازرس [در هر جا و هر موردی از خرد و کلان] رشوه بگیرد، دیگر چه می شود کرد؟ باید برای بازرسان نیز بازرس گذاشت! و اگر او هم تنبل باشد یا رشوه بگیرد، چه باید کرد؟! نمی توان از آسمان ملائک را پایین آورد و به این امر گماشت.

د - رشوه:

از بزرگترین ابتلائات ویران کننده و موانع بازرسی در کشور ما «رشوه» است. خواه رشوه جنبه مادی داشته باشد، مثل پول نقد یا ملک و ...، خواه جنبه ی غیر مالی داشته باشد، مثل دادن و رد و بدل کردن امتیازات به یک دیگر.

نظر ما (که قابل نقد است) این است که پایه و اساس "رشوه" در دستگاه های دولتی و عوامل آن گذاشته می شود و سپس مردم (به اصطلاح ارباب رجوع) که از سویی مترصدند کارشان انجام شود و از سوی دیگری مایلند که خطای آنها نادیده گرفته شود، از این فرهنگ منحط و ویران کننده ی رشوه استقبال می کنند.

ه - خُلُق فرهنگی غلط:

خُلُق فرهنگی غلط در میان مردم (مسئول و غیر مسئول)، یکی دیگر از موانع بازرسی درست، صحیح، کامل و جامع می باشد، که البته آن نیز ریشه ها و عللی دارد.

از جمله ریشه ها پسماند فرهنگ استعماری و استثمارگری گذشته است. حکومت های استعماری، مردمان را به ترس از دخالت - وحشت از ابراز وجود - و خود کم بینی محق نبودن در پیگیری مطالبات حقه خود، واداشتند، چرا که اساساً حضور آنها، سلطه ی آنها و حکومت شان خلاف هایی بوده و هست که توسط عمال رسمی و غیر رسمی داخلی انجام داده و می دهند.

اما، معمولاً هر حقی را از مردمی می گیرند، از طریق دیگری القا می کنند که شما آن را دارید یا حتی بهترش را دارید. اگر استقلال بگیرند، می گویند: شما مستقل هستید - اگر غیرت را بگیرند، القا می کنند که خیلی غیورید و ...؛ از این رو مردم در عین وابستگی و ذلت، گمان می کنند که بزرگان، فرهیختگان، نوابغ و خواصی هستند که

هیچ کس حق ندارد در کار آنان دخالت کند و هیچ کس حق ندارد که انتقادی به آنان کند، چه رسد به این که بازرسی کند و یا مانع از ادامه‌ی کارش به این شکل شود.

شما این معضل را از خانه و مدرسه شاهدید، تا کارگاه و کارخانه، تا یک تیم فوتبال، تا یک وزارتخانه، شهرداری، دادگستری و ...

ببینید چه ضد تبلیغ گسترده‌ای علیه "امر به معروف و نهی از منکر" در اذهان عمومی راه انداختند.

و - چاره‌ی کار:

در هر حال چاره کار، خود مردم هستند. این مردم هستند که به انتخاب عموم، رئیس جمهور، رئیس مجلس، وزیر، وکیل، مدیر کل، کارمند، تولید کننده، مصرف کننده و ... می شوند، پس آنها هستند که می توانند روح قانون‌پذیری را ابتدا بر خود حاکم کنند و در مجموعه‌های جاری نمایند و در صورت تخلف، مطالبه کنند.

مسئله فقط رانت و رشوه‌ی کلان، یا چند اختلاس بانکی (که در همه جای دنیا وجود دارد) نمی باشد، بلکه در سطوح کلان‌تر و نیز پایین‌تر و جزئی‌تر، همین معضل وجود دارد و به چشم می‌خورد و اگر ارقام به محاسبه درآید، رقم‌ها و زیان‌های عموم، بسیار بسیار بیشتر از چند اختلاس شناخته شده می‌باشد.

آیا واقعا طاووس ماده از اشک چشم طاووس ماده باردار می‌شود؟ طبق آنچه که در خطبه ۱۶۵ نهج البلاغه

آمده است صحت دارد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: آیا خودتان این خطبه را خوانده‌اید و چنین مطلبی در آن مشاهده نموده‌اید؟! همیشه دقت کنیم که هر چه را که اخل خرافه باور کردند، دشمنان روی آن کلید کردند و ناآگاهان رواج دادند، گفتند و نوشتند که نباید باور کرد.

الحمدلله، هم نهج البلاغه در اختیار همگان است، هم طاووس مثل سیمرغ افسانه‌ای نیست و اگر در اقلیمی زندگی نکند، در هر باغ وحشی وجود دارد، و هم علم پیشرفت کرده است.

در کجای نهج البلاغه آمده است که طاووس نر از اشک چشم طاووس ماده می‌خورد (یا بالعکس) و باردار می‌شود؟

این یک خرافه قدیمی است که حضرت امیرالمؤمنین، اما علی علیه السلام، در همین خطبه به آن اشاره نموده و تکذیب و ردش نموده‌اند.

ایشان در این خطبه، به اوج زیبایی و نیز ویژگی‌های طاووس اشاره می‌کنند که خود نشانه‌ی بارزی از علم، حکمت، قدرت، مشیت و خلقت خداوندی است.

حضرت در این خطبه، به جمع شدن ویژگی‌هایی که ظاهراً نمی‌توانند یکجا جمع شوند اشاره می‌کنند تا اهل بصیرت بفهمند خدا چه می‌کند؟ باز کردن بال‌ها مثل بادبان کشتی کجا و با ناز به سوی جفت خرامیدن کجا؟ نزدیکی به جفت، مثل یک پرنده‌ای چون خروس کجا و جفت‌گیری با آلت، مثل شتر کجا؟ حضرتش این ویژگی‌ها را بر می‌شمارد و آن خرافه‌ها را تکذیب می‌کنند.

حال با هم این فراز از خطبه را می‌خوانیم:

وَ مِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقًا الطَّاوُوسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْكَمِ تَعْدِيلٍ،

و از عجیب‌ترین مرغان طاووس است که آن را در استوارترین شکل ایجاد کرد،

وَ نَضَّدَ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ، بِجَنَاحِ أَشْرَجٍ قَصَبَهُ، وَ ذَنْبِ أَطَالَ مَسْحَبَهُ.

و رنگهایش را در نیکوترین مرحله نظام داد، با بالی که قلمهای آن را به هم پیوست، و دمی که آن را دراز و کشیده گردانید.

إِذَا دَرَجَ إِلَى الْأُنْثَى نَشْرَهُ مِنْ طَيْبِهِ، وَ سَمَا بِهِ مُطَلَّاً عَلَى رَأْسِهِ كَأَنَّهُ قَلْعُ دَارِيٍّ عَنَجَهُ نُوتِيَهُ.

چون به جانب طاووس ماده رود آن را باز کند، به طوری که بر سرش سایه اندازد، گویی بادبان کشتی‌ای است از منطقه دارین (مثل سکان) که کشتیبان آن را از جای خود می‌گرداند.

يَخْتَالُ بِالْأَلْوَانِ، وَ يَمِيسُ بِرِيفَانِهِ.

به رنگش می‌نازد، و به نازش می‌خرامد.

يُفْضِي كَافِضَاءِ الدِّيَكَةِ، وَ يُوْرُ بِمَلَاقِحِهِ أَرْ الْفُحُولِ الْمُعْتَلِمَةَ لِلضَّرَابِ.

چون خروس با ماده‌اش مباشرت می‌کند، و برای جفت‌گیری همچون شتران نر پر از شهوتی که برای جفت‌گیری آمده‌اند با آلات تناسلی خود به او نزدیک می‌گردد.

أَحْيَلُكَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى مُعَايَنَةِ، لَا كَمَنْ يُحِيلُ عَلَى ضَعِيفِ إِسْنَادِهِ.

تو را در این زمینه به دیدن وضع طاووس حواله می‌دهم، نه مانند کسی که اثبات مطلبی را به سندی ضعیف احاله می‌دهد. (یعنی این حالات و رفتارها، قابل مشاهده و اثبات است)

وَ لَوْ كَانَ كَرَعِمٍ مَنْ يَزْعَمُ أَنَّهُ يُلْفَحُ بِدَمْعَةٍ تَسْفَحُهَا مَدَامِعُهُ، فَتَقِفُ فِي صَفْتِي جُفُونِهِ، وَ أَنَّ أَثْنَاهُ تَطْعَمُ ذَلِكَ، ثُمَّ تَبْيِضُ لَا مِنْ لِقَاحِ فَحْلِ سَوَى الدَّمْعِ الْمُنْبَجَسِ، لَمَا كَانَ ذَلِكَ بِأَعْجَبَ مِنْ مُطَاعَمَةِ الْغُرَابِ.

و اگر آنچه دیگران خیال می‌کنند که آمیزش طاووس به آن است که اشکی از چشم‌هایش سرازیر می‌شود و در اطراف پلک‌هایش جمع می‌گردد و (سپس) ماده آن اشک را به منقار برمی‌دارد و می‌خورد، سپس تخم‌گذاری می‌کند، و نطفه نر بجز اشک بیرون آمده از چشم او نیست، این خیال بی پایه شگفت‌آورتر از این نمی‌باشد که مردم بر این گمانند که آمیزش کلاغ با قرار دادن منقار در منقار است.

تَحَالُ قَصَبُهُ مَدَارِي مِنْ فِضَّةٍ، وَ مَا أُثْبِتَ عَلَيْهَا مِنْ عَجِيبِ دَارَاتِهِ وَ شُمُوسِهِ خَالِصِ الْعُقْيَانِ وَ فَلَدَ الرَّبْرِجِدِ.
انگار می کنی قلم‌های بال طاووس میله‌های چنگکی است ساخته شده از نقره، و آنچه از دایره‌های عجیب (زرد و سبز) بر بال‌ها روئیده گردنبندهای طلای ناب و پاره‌های زبرجد است.

فَإِنْ شَبَّهْتَهُ بِمَا أُثْبِتَتِ الْأَرْضُ قُلْتَ: جَنِّي جَنِّي مِنْ زَهْرَةِ كُلِّ رَبِيعٍ .

اگر بالش را به آنچه از زمین می‌روید تشبیه کنی، می‌گویی: دسته‌گلی است که از شکوفه‌های بهاران چیده شده.
وَ إِنْ ضَاهَيْتَهُ بِالْمَلَابِسِ فَهُوَ كَمَوْشِيِّ الْحُلَلِ، أَوْ مُونِقِ عَصَبِ الْبَيْمَنِ.
و اگر آن را به جامه‌ها (لباس‌ها) مثل بزنی، همچون جلّه‌هایی است پر از نقش و نگار، و یا جامه‌های خوش‌منظر یمنی.

وَ إِنْ شَاكَلْتَهُ بِالْحَلِيِّ فَهُوَ كَفُصُوصِ ذَاتِ أَلْوَانٍ قَدْ نُطِقَتْ بِاللُّجَيْنِ الْمُكَلَّلِ .

و اگر آن را به زینت و زیور تشبیه کنی، مانند نگین‌های رنگارنگی است که میان نقره مرصع به جواهر قرار داده شده.

و ...

***- پس معلوم شد که نه تنها این سخن از ایشان نیست، بلکه ایشان این خرافه‌ی قدیمی را رد کرده‌اند و همین‌طور خرافه‌ی جفت‌گیری کلاغ با منقارش را رد کرده‌اند.
همان موقع فرمودند که نیازی به خرافه‌گرایی‌ها نیست و می‌توانید ببینید. امروز هم که این امکان به مراتب بیشتر است.

پس اگر کسی از روی نادانی، این خرافه را به ایشان نسبت دهد، ضرر جهالت و زودباوری‌اش را می‌بیند و باید سعی کند که این قدر زودباور نباشد (خصوصاً به مطالب منتشره در فضای مجازی، هر چند که ذیل مطلب نشانی منبعی درج کرده باشند)؛ اما اگر کسی به عمد به اهل عصمت علیهم السلام دروغی را نسبت دهد که وای به حال دنیا و آخرتش!؛ اما ما باید بفهمیم که چه دشمنی‌ها و خدعه‌هایی وجود دارد و برای گمراه کردن مردم، به چه حیل‌هایی متوسل می‌شوند؟! [البته به جایش "توسل" را هم رد می‌کنند!]

آیا انسان می‌تواند خوب و بد را متوجه شود؟ خیلی از چیزهایی را که دین بد می‌داند، انسان‌ها نیز بد می‌دانند و در بعضی موارد اختلاف هست، [با توجه به اینکه دین فقط منحصر در اخلاق نیست و قانون است و آگاهی‌هایی فراتر از عقل می‌دهد] ...

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته که انسان می تواند خوب و بد را متوجه شود. چنین نیست که انسان هیچ خوب و بدی را تشخیص ندهد، بعد دین بیاید و به او خوب و بد را بیاموزد. اگر انسان خوب و بد را تشخیص نمی داد که خوب بودن دین را نیز تشخیص نمی داد.

الف - خداوند متعال به انسان "عقل" موهبت نموده است و این عقل خداداد است که معانی کلی خوب و بد - حق و باطل - خیر و شر - عدل و ظلم و ... را می فهمد و در مفاهیم جزئی، و تشخیص مصداق، وهم به کمکش می آید (وحی و الهام نیز با قوه وهم درک می شوند). این عقل است که ضرورت توحید و معاد و بالتبع نبوت و حجیت وحی و کتاب را به اثبات می رساند، وگرنه، نه شناخته می شد و نه مورد قبول واقع می گردید. و "وهم" که کارش شناخت جزئی از معانی کلی است، مصادیق آن مفاهیم عقلی را می شناسد.

ب - هم چنین خداوند متعال در همین قرآن کریم (وحی)، تصریح نمود که به هر کسی خوب و بدش را الهام می کند.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (الشمس، ۷ و ۸)

ترجمه: سوگند به نفس (جان آدمی) و آن کس که آن را درست کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش (خوبی و بدی اش) را به آن الهام کرد.

* - پس اصلاً اتفاق عجیب و غریبی نیست که کسی کافر و منکر باشد، اما خوب و بد را تشخیص بدهد. بالاخره وقتی انبیای الهی بر امت ها می آمدند و آنها را به سوی حق دعوت می کردند، اکثر قریب به اتفاق آنها کافر بودند؛ و اگر به حکم عقل و نور فطرت، حق و باطل را تشخیص نمی دادند، هیچ کدام به دعوت آنها لبیک نمی گفتند و ایمان نمی آوردند.

اگر امروز مردمان در جهان فوج فوج به حق می گروند، به خاطر همین شناخت عقلانی از حق و باطل و خوب و بد است.

ج - کار عقل [اعم از عقل تجریدی، نیمه تجریدی، تجربی و عقل ناب]، شناخت است و لابد ابزار تشخیص و شناخت را دارد و قواعد و چارچوب هایی برای برای تأیید و تکذیب دارد که می تواند بشناسد. اما شناخت به تنهایی نه هدایت کننده است و نه انگیزه بخش برای اراده و حرکت.

ابلیس خدا را می شناخت، بلعم باعور نیز خداشناس بود، سامری گوساله ساز، از عرفای قوم موسی بود، بسیاری از منکرین نبوت پیامبر اکرم صلوات الله و آله در قوم یهودی و مسیحی، به خوبی او را می شناختند. خداوند متعال در این خصوص می فرماید: او را چنان می شناختند که فرزندان خودشان را می شناختند، اما حق را کتمان می کردند:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۴۶)

ترجمه: کسانی که به آنها کتاب (آسمانی) داده‌ایم او را (محمد صلی الله علیه وآله را طبق معرفی کامل تورات و انجیل) می‌شناسند به گونه‌ای که پسرانشان را می‌شناسند، و همانا گروهی از آنان حق را در حالی که می‌دانند شدیداً پنهان می‌کنند.

و هم چنین می‌دانیم که معاویه به مراتب بیشتر از بسیاری از یاران، امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌شناخت، ابن ملجم و شمر، خودشان سرباز و افسر سپاه ایشان بودند و زیر از صحابه نزدیک و از یاران امام بود و ...، اما یا نگریدند، یا تغییر موضع دادند و ...!

خب چرا؟ چون صرفاً شناخت عقلی و علمی کفایت نمی‌کند، زیرا انسان هم "بش و دانش" دارد و هم "گرایش".

مگر کسانی که خطای رفتاری دارند، نمی‌دانند که این رفتار برای آنها مضر است و عقل‌شان حکم نمی‌دهد که انسان نباید به خودش ضرر بزند؟! پس هم عقلش را دارند و هم علمش را دارند. منتهی به حکم عقل و علم‌شان نمی‌گروند.

د - چه کسی نمی‌داند که معبود قرار دادن مخلوقات و مصنوعات بد است؟ چه کسی نمی‌داند که ظلم، تعدی، فسق، فساد، دروغ، غیبت، تهمت، فتنه، سرقت، جنایت، چپاول، بی‌رحمی، استکبار و ... بد است؟ همه می‌دانند، حتی خود مرتکبین نیز می‌دانند، چرا که اگر همین رفتار با خودشان شود، معترض می‌شوند. پس اگر همه می‌دانند، چرا این همه کفر، ظلم، جنایت و فسق و فجود وجود دارد؟! زیرا انسان، به غیر از "بیش دانش عقلی یا تجربی"، گرایش هم دارد.

ه - "عقل و فطرت"، تنها قوای آدمی نیستند، انسان که از "مجردات" نیست تا صرفاً حیات عقلانی داشته باشد. بدن هم دارد و بالتبع "نفس" هم دارد. نفسی که طبع‌اش حیوانی است. آن هم نیازها، تمایلات و گرایش‌های خود را دارد. به قول مولوی:

چه گسَم من، چه گسَم من، که بسی وسوسه مندَم

گه از آن سوی کشندَم، گه از این سوی کشندَم

پس انسان بین دو گرایش قرار می‌گیرد: گرایش فطری - و - گرایش نفسی.

حال باید برای اتخاذ جهت‌گیری خود تصمیم‌گیری کند و اینجا وحی او را راهنمایی می‌کند که به گرایش "فطری" توجه کن. دین (اعتقادات و راه و روش زندگی) نفسانی، دین حقیقی و درستی نیست، نمی‌گذارد تو از مرحله حیوانیت بالاتر آمده و انسان شوی، بلکه دین حقیقی، همان دین فطرت و گرایش‌های فطری توست:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

يَعْلَمُونَ» (الروم، ۳۰)

ترجمه: پس حق گرایانه روی دل خود را به سوی این دین (دین اسلام) کن همان طریقه و آیین فطری خدا که مردم را بر پایه آن آفریده و سرشته، (و) هرگز تبدیلی در آفرینش (تکوینی) خدا نباشد (و در آیین تشریحی او هم نباید باشد)، این است دین ثابت و استوار، و لکن بیشتر مردم نمی دانند.

دقت: دقت شود که در انتهای این آیه، نمی فرماید که بیشتر انسان ها "عقل" ندارند، بلکه می فرماید: «علم» ندارند «أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».

و - از رسالت و خواص "وحی"، همین اعطای علم است، با خبر کردن است، لذا واژگان "نبوت و نبی"، از ریشه ی [نَبَأٌ]، به معنای "خبر" است.

آری عقل، مفاهیم خوب و بد، حق و باطل و خیر و شر را تشخیص می دهد، اما اطلاع از مصادیق آنها در هر موردی "علم" خواهد و علم نیز منحصر به حوزه ی تجربه نمی باشد و همه چیز نیز قابل تجربه نیست.

به عنوان مثال: عقل ضرورت معاد را به اثبات می رساند، اما این که در معاد چه خبر است، محشر چیست؟ سؤال و جواب چگونه است؟ - آیا کتبی است، شفاهی است؟ - یا اعتقادات و اعمال همه در وجود نقش بسته است؟ - پاداش چگونه است؟ - کیفر چگونه است؟ - بهشت و جهنم چیست و در آنها چه خبر است و...؟ علم و خبر می خواهد که با وحی داده می شود.

نکته: ملائک همه از مجردات هستند، عقل هستند و حیات عقلانی دارند، اما علم شان محدود بود و خبر نداشتند که آن "اسماء = نشانی ها"ی برتر کیانند؟ خداوند آنها را به ملائک عرضه نمودند، اما گفتند: خودت می دانی که ما هیچ علمی به آنها نداریم. پس به حضرت آدم علیه السلام فرمود که آنها را از حقیقت این اسماء مطلع کن و به آنها خبر بده که اینها کیانند:

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (البقره، ۳۳)

ترجمه: خداوند فرمود: ای آدم، نام های آنان (و یا حقایق و اسرار آنها) را به فرشتگان خبر ده. چون نامها (یا حقایق آنها) را به فرشتگان خبر داد، خدا فرمود: آیا به شما نگفتم که من بی تردید نمان آسمانها و زمین را می دانم؟ و آنچه را شما آشکار می دارید و آنچه را که پنهان می داشتید می دانم؟

د - پس از کارهای «وحی»، ایفاد علوم، اخبار و اطلاعات است، تا عقل به نور علم، متور گردد و انسان در چارچوب عقل، با نور علم ببیند و گام بردارد.

از این رو، دقت کنیم که "وحی" فرای عقل نمی آورد، فرای عقل که قابل شناخت نیست، بلکه فرای علم بشر و آن چه را علم اکتسابی به آن دسترسی ندارد را می آورد و علم آن چه را باید بداند، اما تا سالیان سال تجربه نکند، تا

به حکم قطعی برسد را می‌آورد. به عنوان یک نمونه‌ی جزئی: چند هزار سال انسان باید تحقیق و تجربه کند، تا بدانند حیوانات حرام گوشت کدامند و چرا مضر هستند؟

حتی وقتی گفته می‌شود که شناخت ذات حق تعالی برای کسی جز خودش ممکن نیست، یک حکم عقلی است، چون عقل می‌داند که او محدود نیست تا بتوان به آن اشراف و سلطه علمی پیدا کند.

۵ - گفتیم که انسان به غیر از "بینش، دانش و شناخت"، گرایش هم دارد. به غیر از روح، عقل و علم، بدن و نفس حیوانی هم دارد و در اکثر اوقات، این تمایلات و گرایش‌های نفسانی، پرده بر عقل و فطرت می‌اندازند. عقل را معیوب و قلب را محبوب می‌کنند. و چنان که امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام فرمودند: کار انبیا (دریافت و ابلاغ کنندگان وحی و تعلیم دهندگان و هدایت کنندگان بشر)، کنار زدن این غبارها، برداشتن حجاب‌ها و موانع، و بیرون کشیدن گنجینه‌ی عقل از زیر خروارها خاک جهل، و زدودن زنگارها از آینه‌ی فطرت است:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْأَلُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُدَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْأَلُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُدَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، الْآيَاتِ الْمُقَدَّرَةِ»؛ (نوح البلاغه، خطبه اول)

ترجمه: پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمت‌های فراموش شده او را به یادشان آرند، و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند، و نشانه‌های الهی را به آنان بنمایانند.

احکام:

خوب و بد در احکام نیز نیازمند به وحی است. عقل در می‌یابد که پروردگاری هست و بازگشت به سوی اوست — عقل در می‌یابد که انسان مألوه است؛ و هیچ کس جز او [الله جلّ جلاله] که هستی و کمال محض است، إله نیست و نباید انسان مألوه دیگری شود؛ در می‌یابد که حتماً باید معادی باشد و این عودت به سوی اوست؛ در می‌یابد که باید رشد کند تا سالم به میقات رسیده و به کمال مقرب باشد و ...؛ اما چگونه؟!

پس عقل در می‌یابد که در اینجا نیاز به "علم" دارد، اما این علم را از کجا و چگونه می‌تواند به دست بیاورد؟ آیا می‌تواند که تمامی عالم هستی را ببیند و تجربه کند؟! پس عقل در می‌یابد که نیازمند به وحی و هدایت الهی است، اما این وحی چیست و کدام است و چه فرموده است؟

احکام (شریعت - قوانین - بایدها و نبایدها) که همه از منبع علم و حکمت و مشیت پروردگار عالم است، یا در حوزه‌ی عبادات (ارتباط انسان با پروردگار عالم و محبوب غایی) است و یا در حوزه ارتباط انسان با غیر خدا — از ارتباط با خودش گرفته تا دیگران، از ملک و انس و جن و حیوان و گیاه و

خب، انسان با این محدوده‌ی علمی، چگونه خودش به همه چیز دست یابد و همه چیز را به تجربه و آزمایش درآورد، تا حکمش را بداند؟ خوب و بدش را تشخیص دهد؟ باید و نبایش را بفهمد؟

پس به حکم عقل، در اینجا نیز نیازمند به وحی «دین الهی» می‌گردد تا او را به این علوم تعلیم دهد.
و ...

مرتبط:

* - چرا انسان نمی‌تواند برای خود قانونگزاری کند؟ چرا دین تمام قوانین را بیان نکرده؟ مثلاً مسایل روز؟ کسی که قانونگذاری می‌کند چه شرایطی باید داشته باشد؟

چراوقتی در این دنیا گناه کوچیکی رو انجام میدیم، خدا وعده‌ی عذاب سختی رو در آخرت داده است؟ مگه نه اینکه خدا عادل‌ه؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به این سؤال مکرر پاسخ داده شده است و تأکید شده که ابتدا به معنای "عدل" توجه کنیم تا با هر موضوعی که مواجه می‌شویم، فوری آن را با "عدل الهی" مغایر یا حتی متضاد نبینیم.
"عدل" یعنی قرار دادن هر چیزی در جای خودش، که لاابد "علیمانه و حکیمانه" خواهد بود، وگرنه در جایگاهش قرار نگرفته است. پس اگر کسی می‌خواهد درباره «گناه و عذاب آن»، تفکر و تأمل کرده یا سؤالی کند، باید آن را در رابطه با «جود، کرم، رأفت، رحمت و مغفرت الهی» ببیند، نه با عدلش. چنان چه اولیاء الله همیشه در دعاهایشان از خداوند متان مسئلت دارند که با "رحمش" با آنان برخورد نماید و نه با "عدلش".

الف - به این سؤالات دقت نمایید و تفکر و تأمل کنید که کدامش با "عدل الهی" منافات دارد؟

۱- اگر کسی دستش را روی آتش گرفت و سوخت، با عدل الهی منافات دارد و یا نتیجه‌ای کاملاً و دقیقاً منطبق بر نظام قانونمند و حکیمانه خلقت است؟

۲- اگر کسی مقدار کم یا زیادی شرابخواری کرد و به سبب آن عقلش پرید، یا به هزاران بیماری غیر قابل علاج جسمی، روحی، روانی و اخلاقی مبتلا گردید، و تمام زندگی خود را از دست داد، می‌تواند معترضانه بپرسد: چرا بابت چند جرعه شراب، چنین مکافات‌هایی را باید دچار شوم؟ و آیا این با عدل الهی منافات دارد، یا دقیقاً منطبق با عدل در نظام خلقت است؟

۳- یک کبریت بسیار کوچک است، اما اگر فضا مملو از گاز بود، سبب انفجار می‌گردد.

۴- یک حب کوچک سیانور، تمام بدن را متلاشی می‌کند، آیا این مغایر با عدل در نظام آفرینش است؟

۵- اگر کسی برای ساعتی تفریح قمار کرد، با پول اندکی وارد شد و سپس تمام هستی خود را باخت، می‌تواند بگوید: "چرا برای یک کار کوچک و یک ساعت بازی تفریحی، من باید به چنین سرنوشتی مبتلا گردم؟"

۶- اگر کسی با یک همزی ساده گرفتار شد، سپس عاشق این انتخاب غلط خود گردید و با او ازدواج کرد و یک عمر درگیر شد و کارش به طلاق کشید و زندگی‌اش از هم پاشید، یا به سبب همان همزی به زنا یا انواع و اقسام گناهان دیگر مبتلا شد، آیا می‌تواند بگوید: "یک نگاه کوتاه و این همه مصیبت؟! و آیا این منافاتی با عدل الهی ندارد؟!"

ب - حال به این سؤال‌ها دقت کنیم و با تفکر و تعمق به خودمان پاسخ دهیم:

۱- گناه، یعنی عصیان و نافرمانی در مقابل خداوند متعال و سبحان؛ حال کدام گناهی کوچک است؟! امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام فرمودند: "بزرگترین گناه، آن گناهی است که صاحبش آن را کوچک بشمارد".

۲- آیا انتظار داریم که یک عنصر کوچک مادی، قانون و نظام داشته باشد، اما کل جهان هستی قانون و نظامی نداشته باشد و نتیجه‌ی هر کاری مساوی باشد؟!!

۳- آیا نظام در نظام علیّ و معلولی مادی، یک هسته (اتم) می‌تواند یک شهر را ویران کند، اما نظام علیّ و معلولی معنوی (روح و ویژگی‌های آن و سیر آن در عالم دنیا، برزخ و قیامت)، هیچ چیزی و هیچ موضعی و هیچ کاری نباید بازتاب و اثر داشته باشد؟!!

۴- اگر فرد بیمار، یک روز داروی خود را فراموش کند، به عواقب بدی دچار می‌شود، حال اگر خدا را فراموش کند، آیا نباید اثری در او بگذارد؟

ج - بر اثر شایعات و تبلیغات سوء گسترده، یکی پرسید: "آیا خدا برای دو تا تار مو به جهنم می‌برد؟" گفتیم: حالا اگر گناه دو تا تار مو را بخشید، ولی گفت: بنده‌ی من حالا تو جواب بده که چرا به خاطر دو تار مو، نافرمانی مرا کردی و نفس‌ات را به من ترجیح دادی؟ چه پاسخی خواهی داد؟ و عذاب (عاقبت و نتیجه‌ی) این نافرمانی چقدر باید باشد؟!!

د - گناه در نظر ما کوچک است، اما اگر در محضر خدا باشد و نافرمانی او باشد نیز کوچک است؟ فرض کنید کسی یک دقیقه با موسیقی حرامی و در مقابل چشم چند نامحرم از خویشان خود برقصد، خب این گناهی بزرگ است و آثار و تبعاتی دارد. حالا اگر وسط یک مجلس پر جمعیت این کار را انجام دهد - یا وسط خیابان برقصد - یا وسط مسجد برقصد - یا برود وسط مسجد الحرام برقصد، آیا باز هم میزان گناه و آثارش و عواقب مترتبش و تنبیهی که انتظارش می‌رود، همان قدر است؟

و - گناه در نظر ما کوچک است، اما اگر آثار و تبعات بعدی آن نیز ثبت و محاسبه شود، آیا باز هم کوچک است؟ فرض کنید کسی یک بشکه مواد سمی از پسماندهای شیمیایی را در آب رودخانه یا برکه‌ای بزرگ و عمیق ریخت. خب این بشکه در مقابل آب رودخانه یا برکه بسیار کوچک است. اما اگر آب مسموم شد، ماهی‌ها مُردند، گیاهان خشک شدند، مردمی که از آن آب آشامیدند یا مُردند و یا به هزاران بیماری مبتلا شدند، این بیماری به نسل آنها نیز منتقل شد و ...، آیا باز هم این گناه کوچک است؟! خداوند متعال، علیم، حکیم، ربّ، عادل، رحمان و رحیم، در نظام عالمانه و عادلانه خلقت، هر کاری را با نتایج آن [تا قیامت] ثبت می‌کند، پس اگر خوب بود اجرش را به اضافه جایزه‌هایی از فضل خود می‌دهد و اگر بد بود، به اندازه‌ی گناهِش مکافات می‌دهد.

حال آیا کسی دوست دارد که خداوند سبحان، با "عدلش" با او رفتار کند؟!

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: ما میم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه کرده‌اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می‌کند همه را می‌نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده‌ایم.

نکته:

یک - در مکاتب و نظام‌های الحادی و مادی، چون به ظاهر بسنده و حکم می‌کنند، کشتن یک نفر، نسبت به کشتن صد نفر، گناه کوچک‌تری است - در نظام‌های حقوقی مادی (غرب) هیچ فرقی نمی‌کند که او یک نفر را کشته باشد یا هفتاد نفر را، یا هفت هزار نفر را ... - در نهایت به حبس ابد محکوم می‌شود. یا حتی گاهی کسی که یک نفر را کشته به حبس ابد محکوم می‌شود و کسی که هفتاد نفر را کشته، به بیست و دو سال زندان (مثل آن تروریست بلژیکی) محکوم می‌شود - گاهی هم به خاطر کشته شدن دو نفر (اگر بتوانند به اسلام و مسلمین ربط دهند)، یک نمایش جهانی راه می‌اندازند (مثل قضیه اخیر در اروپا - و نمایشنامه تجمع رؤسای کشورها در پاریس) - اما در جهان‌بینی، نگاه، ارزش‌ها و آموزه‌های اسلامی، کشتن یک نفر، مثل کشتن همه انسان‌هاست و زنده کردن (احیای) ی یک نفر، مثل احیای همه انسان‌هاست. چرا که تا قیام قیامت، آثار و تبعات خود را دارد.

«مَنْ أَجَلَ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِعَٰثِرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَن أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّا كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُتْرِفُونَ» (المائدة، ۳۲)

ترجمه: از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را - جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فساد در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد. و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان

است که گویی تمام مردم را زنده داشته است. و قطعاً پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند، [با این همه] پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده‌روی می‌کنند.

دو - پس اول آن که: هیچ گناهی، با توجه به ترمذ از امر الهی و نیز آثار و عواقب آن [که معمولاً ما نمی‌دانیم و از آن غافل هستیم] کوچک نیست و ما نیز نباید کوچک بشماریم؛ چنان چه هیچ عبادت و صوابی که بابتش ثواب‌ها منظور می‌گردد، کوچک شمرده نمی‌شود - **دوم** آن که هیچ موقع "عدل" خداوند سبحان را به چالش نکشیم، و بدانیم که هیچ امری از او منافاتی با عدلش ندارد؛ منتهی همیشه از او بخواهیم که را "رحم و لطفش" با ما رفتار کند، نه این که از یک سو مرتکب نافرمانی و گناه شده و از سوی دیگر مدعیانه خواهان اعمال عدل او باشیم - **سوم** آن که چرا وقتی گناه و معصیتی واقع می‌شود، اجازه دهیم که شیطان بیشتر نفوذ کند و به جای "استغفار و توبه"، به عناد و لجاجت و یا خدایی ناکرده "انکار" بکشاند؟! فرقی بین انکار وجود خدا، یا انکار عدل خدا، یا رحم خدا، یا قیامت و حساب و کتاب و مکافات و پاداش و بهشت و جهنم جهنم خدا نیست. همه انکار است. پس مراقب باشیم و اگر گناهی سر زد، حتماً به درگاه رحمت و مغفرت خودش رجوع کنیم و با استغفار و توبه، تقاضای بخشش و پوشش و هدایت نماییم. اهل ایمان، عشق و محبت باشیم، نه اهل معصیت و شاخ و شانه کشیدن.

مرتبط:

- * - چرا در قرآن کریم شدت عذاب بسیار بالا و پر تکرار است ولی در مورد بهشت تنها به "تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ" کفایت شده، اما از انواع و اقسام عذاب‌های جهنمی یاد شده است؟ (۵ آبان ۱۳۹۳)
- * - دوتا تار مو - کلیپی از آقای سید حسن آقامیری کوش کردم که می‌گفت: مثلاً این که می‌گویند به خاطر به تاره مو که از یک دختر بیرون باشه، اونو کلی عذاب میکنن منطقی نیست. به اهل بیت نمیداد نمایند چنين خدایی باشند! (۵ آذر ۱۳۹۳)

چرا با وجود اینکه ما با آمریکا و نظام سلطه دشمن هستیم، اما از محصولات و فناوری‌های آنها استفاده می‌کنیم؟ آیا برای این کار دلیل قرآنی و روایی وجود دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا ما الحمدلله آن قدر مؤمن و قرآنی شده‌ایم که حتی برای استفاده از محصولات خارجی هم دنبال دلیل قرآنی هستیم؟! ای کاش چنین روزی برای تک تک ما و کل جامعه ما و تمامی جوامع بشری برسد، اما ما هنوز حتی در رفتارهای شخصی با خود، پدر و مادر، همسر و فرزند، ازدواج، اشتغال، کسب ... و حتی واجبات و محرمانی که

همه حدود و ضوابطش را می دانیم، قرآنی عمل نمی کنیم، در حالی که هم قرآن را در اختیار داریم و هم مدعی هستیم که به آن اعتقاد داریم.

هیچ آیه ی قرآنی دال بر این که مردم کالای ایرانی مصرف کنند یا امریکایی یا چینی وجود ندارد، هیچ حدیثی هم وجود ندارد، اما سرتاسر قرآن کریم و آموزه های اهل عصمت علیهم السلام که معلمین قرآن کریم و بهترین الگوهای بشریت هستند، دال بر تعقل، تفکر، تدبیر، بصیرت، اتحاد، کار، تلاش، همت، صداقت در کار، تجمیع قوا و ... از یک سو - و عدم وابستگی به غیر و به ویژه به دشمنان اسلام و عدم تقویت آنان از سوی دیگر است. بدیهی است که انسان و جوامع، هر چه عقب افتاده تر باشند، وابسته تر می شود و با سرعت و شدت بیشتری به استعمار و استثمار کشیده می شوند، تا آن جا برای نان شب خود نیز محتاج غیر می شوند، اگر چه شب و روز نماز بخوانند و قرآن تلاوت نمایند.

سعی و تلاش:

فرمود هر کسی (هر جامعه ای) در گرو کار و تلاش خویش است و هیچ کس به غیر از نتیجه کار خود را نمی بیند و نمی گیرد (چه در دنیا و چه در آخرت):

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (المدثر، ۳۸)

ترجمه: هر کسی در گرو دستاورد خویش است.

«وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (البقره، ۲۸۱)

ترجمه: و بترسید از روزی که در آن، به سوی خدا بازگردانده می شوید، سپس به هر کسی [پاداش] آنچه به دست آورده، تمام داده شود و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

تجمیع توان ها و بسیج نیروها:

می فرماید تمامی توان های خود را تجمیع کنید و این امر فقط شامل قوای نظامی برای مقابله با دشمنان حربی نمی باشد، بلکه استعداد های علمی، سرمایه های طبیعی، نیروی کار ... و همه چیز را شامل می گردد. از مصادیق توحید فردی و اجمعی و "وحدت" همین تجمیع قوا و استعدادها و سرمایه هاست. و البته که وقتی تجمیع شد، هدف گذاری و برنامه ریزی شد، درست به کار گرفته شد، سبب تقویت جامعه و عدم نیازش به وابستگی (به ویژه به دشمنان) می گردد:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَّا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» (الأنفال، ۶۰)

ترجمه: و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید، تا با این [تدارکات]، دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان - که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد - بترسانید. و هر چیزی در راه خدا خرج کنید پاداشش به خود شما بازگردانیده می‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت.

تعاون:

انسانی به صورت اجتماعی و مدنی زندگی می‌کند، لذا رشد او نیز در کار جمعی حاصل می‌شود. اگر جهان متمدن امروزی در غرب و شرق، تازه به ارزش کار گروهی (Teamwork) پی برده است، خداوند متعال آن را همیشه به بشر (به ویژه موحدین و مؤمنین) توصیه نموده است و آن هم با یک دسته‌بندی کاملاً عقلانی و منطقی. چنان که فرمود در کار خیر تعاون و همکاری داشته باشید و در کار شرّ هیچ تعاونی نداشته باشید.

«... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

ترجمه: و در هر کار خیر و تقوا یکدیگر را یاری دهید و بر گناه و تجاوز همکاری نکنید، و از خدا پروا نمایید، که همانا خداوند سخت کیفر است.

آیا ندیدیم وقتی کفار در کار شرّ با هم تعاون و همکاری می‌کنند و مثلاً جمهوری اسلامی ایران و ملتش را تحت فشار تحریم اقتصادی قرار می‌دهند، چه بهره‌هایی می‌برند، خب ما چرا تعاون در خیر نداشته باشیم و خود را قوی و نیرومند نسازیم، تا محتاج نگردیم!؟

عدم وابستگی به دشمنان:

سرتاسر قرآن همین معناست که انسان از قید و بند ربّ النوع‌های کاذب و ساختگی خلاص گردد تا بتواند فقط و فقط خداوند غنی و حمید را بندگی و اطاعت نماید و به رشد، کمال و سعادت برسد. در ده‌ها آیه نیز صریحاً دستور داده و توصیه نموده است که هیچ‌گاه دشمنان خدا و دشمنان خودتان را «ولی» (دوست، سرپرست، ناصر و ...) نگیرید - از قهر و غضب خدا بترسید نه از قهر و خشم آنان - به خدا توکل کنید و نه به آنان، چشم یاری و گشایش به او داشته باشید و نه به دیگران - پس طبق اوامر او عمل کنید و نه دیگران. حال اگر بخواهیم فقط و فقط آیات مربوطه با ترجمه را بنویسیم، یک کتاب خواهد شد، پس به یک آیه بسنده می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (الممتحنة، ۱)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید، و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مگه] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده‌اید، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون

آمده‌اید. [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید دانانترم. و هر کس از شما چنین کند، قطعاً از راه درست منحرف گردیده است.

نکته:

یک - هیچ کس با انجام شکل ظاهری نماز، نه به معراج می‌رود و نه نمازش مانع از زشتی و بدی (فحشا و منکر) از او می‌گردد و نه چنین نمازی ستون دینش می‌شود. و هم چنین هیچ کس با قرار دادن قرآن کریم در کتابخانه، روی میز، یا پشت آینه خودرو، یا سفره‌ی عقد و سر قبر ... یا حتی قرائت و حفظ آن، قرآنی نمی‌شود. بلکه به قرآن کریم باید علم یافت، فهم کرد، ایمان آورد و عمل نمود.

دو - اگر فرمایشات و رهنمودهای مقام معظم رهبری در باره مسائل اقتصادی، مثل تولید داخلی، عدم وابستگی به غیر، کیفیت تولید، پرهیز از اسراف در مصرف، توجه به سرمایه، نیروی کار و امکانات طبیعی و غیر طبیعی (مصنوع) در داخل کشور، ضرورت قطع وابستگی اقتصاد و درآمد کشور به نفت، نقش تقویت اقتصاد داخلی از کم کردن فشار تحریم‌ها و قطع وابستگی، اقتصاد مقاومتی و ...، یک جا تجمیع شود، شاید بیش از یک کتاب سیصد صفحه‌ای بشود، اما مهم باور و عمل است، چه در سطح مجلس و دولت و چه در سطح مردم (هر فرد). اما اگر توجه نکنیم، برنامه‌ریزی و عمل نماییم، صرف این که بگوییم: ما مسلمانیم، ما ایرانی هستیم، ما ولایت‌مداریم، ما انقلابی هستیم، ما متحدیم، ما تلاشگریم، ما دشمن‌شناس و دشمن ستیز هستیم، ما دنبال توقیت بنیه‌ی اقتصادی کشور هستیم، ما به دنبال قطع وابستگی‌ها و ... هستیم، فایده‌ای ندارد. این شعائر همه خوب است، "شرط لازم" است، اما برای تحقق، "شرط کافی" نمی‌باشند.

سه - مسئله فقط کالا یا محصول امریکایی، آلمانی، ژاپنی، چینی و کره‌ای نیست، مسئله اصلاح فرهنگ و نگاه خرد و کلان، به مسائل اقتصادی است که سبب قوت یا ضعف بنیه‌ی اقتصاد ملی و بالتبع وابستگی یا عدم وابستگی می‌شود.

باور:

مهم باور است. اگر به خداوند متعال و قرآن کریم ایمانی وجود داشته باشد، با صراحت و قطعیت تمام بیان نمود که هیچ راهی و کاری و بانه‌ای که موجب سلطه‌ی کفار بر مؤمنین شود را نمی‌پذیرد و بالتبع هیچ فایده‌ای بر مؤمنین در سلطه‌ی کفار و دشمنان و در هیچ گناهی برای مؤمنین قرار نداده است. و مهم‌تر از همه آن که خداوند متعال هیچ راهی باقی نگذاشته است تا کفار بتوانند بر مؤمنین غلبه یافته و سلطه پیدا کنند، مگر آن که افراد یا جوامع، خودشان آنان را بر خود مسلط نمایند. «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» - و خداوند هرگز بر

[زیان] مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است / النساء، ۱۴۱»

چند مثال:

به عنوان مثال (کلان): چندین کارخانه معظم تولید لاستیک خودرو در ایران وجود دارد؛ اما آیا خودروسازی‌های داخلی، لاستیک چینی و کره‌ای و ... استفاده می‌کنند و یا تولید داخل؟!

به عنوان مثال (خرد): شاید مصرف‌کننده سریع بگوید که ما در ایران کالای مشابه IBM یا iphon یا BMW و ... نداریم، اما آیا شلوار جین، تی شرت، ملحفه، شکلات، کیف، کفش، زیپ، پاشنه کفش، لوستر ... و هزاران کالای مصرفی، لوکس و غیر لوکس دیگر که ارز بریش بیشتر از کالاها و محصولات ضروری و اساسی هست نیز نداریم؟!

به عنوان مثال (کلان): اولاً: بالاخره کدام مجلس و دولتی قرار است که سیستم بانکی کشور و نحوه پرداخت وام و این بهره‌های کلان را سامان دهد؟ ما که نه از دولت سازندگی چیزی دیدیم، نه از دولت اصلاحات، نه از دولت مهر و نه از دولت تدبیر و امید!

ثانیاً: مگر تمامی اصرار بر مذاکرات، دو سال جنجال و بالاخره امتیازهای داده شده و ...، برای بهبود اقتصاد کشور نبوده است؟ [اگر هدف اقتصادی نیست، پس چیست؟]، پس چرا تا بحث از اندکی ناچیز ارزان شدن نرخ طلا، ارز، خودرو و ...، سریعاً مسئولین مربوطه مصاحبه کرده و تصریح می‌کنند که موقتی است؟! چرا از وقتی مذاکرات سیر پایانی خود را آغاز کرد، مرتب به مردم می‌گویند که انتظار ارزانی نداشته باشید؟!

به عنوان مثال (خرد): چرا باید مراسم عقد و ازدواج و حواشی آن، این قدر پرهزینه باشد که نه خانواده عروس بتوانند به راحتی جهیزیه تهیه کنند و نه خانواده داماد بتوانند خریدهای لازم را انجام داده و مجلس مناسبی برگزار نمایند؟! چرا باید حد متوسط هزینه ازدواج به یکصد میلیون تومان برسد؟! چرا اسم «تورم» را «عادی سازی قیمت‌ها» گذاشته‌اند، یعنی وقتی ارزان‌تر بود غیر عادی بود؟!

آیا این که می‌گویند: در خانه‌ای که نظافت رعایت شود و همیشه آن خانه تمیز باشد، امام زمان (عج) و ملائکه در آن خانه رفت و آمد می‌کنند، درست است؟ و می‌گویند: در خانه‌ای که نظافت رعایت نشود و آن خانه کثیف باشد، جن‌ها و شیاطین رفت و آمد می‌کنند، درست است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته "نظافت" شرط لازم است، نه شرط کافی. ممکن است خانه‌ی یک کافر، مشرک، منافق یا ظالم، بسیار هم تمیز باشد. به طور حتم کاخ سفید با آن عظمت ظاهری و آن همه خدمه و حشمه و هزینه، کثیف نیست، اما به

یقین و به طور حتم آنجا محل توجه رحیمانه حق تعالی و رفت و آمد امام زمان علیه السلام یا ملائکه‌ی رحمت الهی نمی باشد.

الف - همیشه، چه در آیات و احادیث و چه در هر امر و موضوع دیگری، به "ظاهر و باطن" دقت کنیم؛ هر چیزی و هر سخن و حکمتی، ظاهر و باطنی دارد.

این کعبه‌ای که در ظاهر می بینیم، «بیت الله» و «حرم الله» است، پس باید چه ظاهرش از آلودگی‌های ظاهری و چه باطنش از آلودگی‌های باطنی (ظاهر بُت و یا نفس بت پرستی و ...) پاک شود، تا محل آمد و شد و طواف ملائکه و انسان‌ها شود. لذا به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (الحج، ۲۶)

ترجمه: و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم [بدو گفتیم]: «چیزی را با من شریک مگردان و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان [و] سجده کنندگان پاکیزه دار.»

ملاحظه: در این آیه، هم به پاکی و طهارت "قلب" با توحید و دوری از شرک تصریح کرده است و هم به طهارت ظاهر و باطن "بیت الله" و هم به آمد و شد طواف کنندگان و نمازگزاران.

ب - خانه دل نیز همین طور است. قلب بیت الله و حرم الله است و باید پاک باشد. قلب محل آمد و شد ملائکه الله و اولیاء الله است. از معصوم علیه السلام نقل شده است که فرمود: «قُبُورُنَا قُلُوبُ شِيعَتِنَا»، یعنی قبرهای ما، قلوب شیعیان ماست.

پس اگر این خانه‌ی قلب، تمیز و طاهر شد، نور ولایت و امامت از آن ساطع گردید، البته که ملائک و اولیاء الله برای زیارت قبر آن معصوم، برای الهام، برای بالا بردن دعا و بازگردان اجابت و ...، وارد این قلب می شوند. زائر نیز احساس می کند که بسیار منقلب شده است. این به خاطر همان آمد و شدهای پاکان است.

ج - بالاتر از این؛ در احادیث می خوانید که نه تنها زیارت معصومین علیهم السلام، بلکه زیارت برادر مؤمن نیز "زیارت الله" است، خب چرا؟ چون قلب او مملو از نور معرفت و عشق به خداست. خدا در قلب مؤمن تجلی می کند.

«مَا زَارَ مُسْلِمٌ إِخَاهُ الْمُسْلِمِ فِي اللَّهِ وَ اللَّهِ إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: أَيُّهَا الزَّائِرُ طَبَّتْ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ» (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۷)؛

ترجمه: هیچ مسلمانی برادر مسلمانش را در راه خدا و برای خدا زیارت نمی کند، مگر آنکه خدای متعالی به او ندا می دهد: ای دیدار کننده! خوش به حالت، بهشت برای تو سزاوار و گوارا باد!

پس این خانه‌ی باطن، که طهارتش نیز باطنی است، اگر تمیز بود، می‌شود آینه‌ی تجلی انوار الهی؛ می‌شود قبور اهل بیت علیهم السلام؛ می‌شود مخزن اخذ الهامات غیبی و درک وحی؛ می‌شود محل آمد و شد ملائک، انبیا، اولیا و پاکان و خلاصه می‌شود منور به نور ایمان، ولایت و مودت اهل عصمت علیهم السلام. اما اگر تطهیر نشد، می‌شود محل آمد و شد پلیدها و پلیدی‌ها. خواه از نوع جنّ (مثل ابلیس و سایر شیاطین جن) باشند، می‌خواهد از نوع انسان و شیاطین انسی باشند.

آیا تا به حال دیده‌اید که بلبل گل را رها کند و به لنجزار درآید - یا مگس تعفن را رها کند و از شیرهی گل تغذیه نماید - یا لاشخور به حیوان زنده حمله‌ور گردد؟!

مساجد نیز بیت الله هستند:

مساجد نیز مانند کعبه معظمه و قلب مؤمن، «بیت الله و حرم الله» هستند، اما آیا هر مسجدی؟! حتی اگر برای ضرر رساندن به مسلمانان بنا شده باشد؟! خیر، می‌فرماید اصلاً در این "مسجد ضرار"، نماز نگذار. خدا در خانه طاهر تجلی دارد - رسول خدا صلوات الله علیه و آله نیز به خانه‌ی پاک قدم می‌گذارد و خدا پاکی را دوست دارد. پس ظاهر و باطن باید پاک باشد.

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أُرْدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (التوبة، ۱۰۷)

ترجمه: و آنهایی که مسجدی اختیار کردند که مایه زیان و کفر و پراکندگی میان مؤمنان است، و [نیز] کمینگاهی است برای کسی که قبلاً با خدا و پیامبر او به جنگ برخاسته بود، و سخت سوگند یاد می‌کنند که جز نیکی قصدی نداشتیم. و [لی] خدا گواهی می‌دهد که آنان قطعاً دروغگو هستند.

«لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» (التوبة، ۱۰۸)

ترجمه: هرگز در آن جا مایست، چرا که مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن [به نماز] ایستی. [و] در آن، مردانی‌اند که دوست دارند خود را پاک سازند، و خدا کسانی را که خواهان پاکی‌اند دوست می‌دارد.

نکته: دقت شود که نفرمود در آن مسجد اقامه نماز نکن، بلکه فرمود: «لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا»، یعنی ابداً در آن نایست. یعنی ایشان ابداً به مکان ناپاک وارد نمی‌شوند.

تمیز کردن خانه ظاهر:

ظاهر مؤمن نیز باید مثل باطنش [که دائماً با ذکر خدا و استغفار و توبه و بیرون ریختن بت‌ها و کسب علم و فضیلت و اخلاق و عشق و محبت، پاک و نورانی می‌شود]، پاک و تمیز باشد. [البته پاکی با تمیزی فرق دارد.

ممکن است چیزی پاک باشد، اما تمیز نباشد - ممکن است چیزی تمیز باشد و حتی تمیز کننده باشد، اما پاک نباشد. آب روان در جوی آب پاک است، اما تمیز نیست، الکل تمیز کننده و حتی میکروب کش است، اما پاک نیست.

البته که خانه‌ی ظاهری مؤمن نیز محل آمد و شد ملائک و اولیاء الله و مؤمنین است و البته که پاکان، جای ناپاک نمی‌روند و اهل نظافت، از بی‌نظافتی خوش‌شان نمی‌آید. شما برای میهمانی که نزد شما عزیز است، هم دل را با محبت و صفا و صمیمیت و اخلاص به او پاک می‌کنید و هم ظاهر خانه را تمیز می‌کنید. منتهی دقت کنیم که اگر فرمود: «التَّطَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ»، یعنی یکی از شروط و نمودهای ایمان نظافت است، نه این که ایمان یعنی نظافت.

پس نظافت و تمیزی، برای مؤمنین و ارتباطات مادی و معنوی آنها، شرط لازم است، نه شرط کافی. وگرنه خانه‌ها، سالن‌ها و بناهای تمیز بسیاری وجود دارد که نه تنها محل رفت و آمد شیاطین و جنّ و انس است، بلکه قرارگاه آنان می‌باشد.

حدیث نظافت:

قال رسول الله صلوات عليه و آله: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، سَخِيٌّ يُحِبُّ السَّخَاءَ، نَظِيفٌ يُحِبُّ النَّظَافَةَ. (نهیج الفصاحه ص ۲۹۳)

ترجمه: خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، بخشنده است و بخشش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را دوست دارد.

قال رسول الله صلوات عليه و آله: تَنْظَفُوا بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَنَى السَّلَامَ عَلَى النَّظَافَةِ وَ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا كُلُّ نَظِيفٍ. (نهیج الفصاحه ص ۳۹۱، ح ۱۱۸۲)

ترجمه: خودتان را با هر وسیله ای که می‌توانید پاکیزه کنید، زیرا که خدای متعال اسلام را برپایه پاکیزگی بنا کرده است و هرگز به بهشت نمی‌رود، مگر کسی که پاکیزه باشد.

قال رسول الله صلوات عليه و آله: طَهَّرُوا هَذِهِ الْأَجْسَادَ طَهَّرَكُمُ اللَّهُ فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ نَيْيْتُ طَاهِرًا إِلَّا بَاتَ مَعَهُ مَلَكٌ فِي شِعَارِهِ لَا يَنْقَلِبُ سَاعَةً مِنْ لَيْلٍ يَسْأَلُ اللَّهَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ج ۱، ص ۲۹۷)

این بدن‌ها را پاکیزه کنید، خداوند پاکیزه تان کند، زیرا هیچ بنده ای نیست که شب با بدنی پاکیزه بخوابد مگر این که فرشته ای با وی می‌خوابد و هیچ لحظه ای از شب از این بچلو به آن بچلو نمی‌شود، از خدا چیزی از امور دنیا و آخرت می‌خواهد مگر اعطا کند به او.

پس ملائک نیز می‌آیند.

آبروی نزد خداوند به چه معناست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه تمامی کمالات انسانی، اسماء الله هستند، اوست هستی محض و هستی بخش، کمال محض و کمال بخش، اما در قرآن کریم فرمود: «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»

ما گاهی در محاوره فارسی، چند معنای متفاوت را به یک کلمه حمل می‌کنیم که شاید در تفهیم منظور مشکلی نداشته باشد، اما وقتی بحث قرآنی و حدیثی و علمی در خصوص آنها انجام گیرد، خیلی فرق دارند. مثل آبرو با عزت. خب "آبرو" که معادل عربی اش «عرض» می‌شود، با "عزت" که معنای فارسی اش "شدت قهر و غلبه، نفوذ و شکست ناپذیری" می‌شود، خیلی تفاوت دارد.

الف - عزت:

انسان هر چه می‌کند [چه خوب و چه بد]، برای این است که "عزیز" شود، یعنی نفوذ ناپذیر و شکست ناپذیر گردد و غالب گردد؛ بابتع کمبودها، مشکلات یا دشمنان بر او غلبه نکنند. چنان چه در مورد مؤمن و متقی می‌گویند که "عزت نفس" دارد. یعنی نه اجازه می‌دهد که وسوسه‌ای بر نفس او غالب شود و نه می‌گذارد که نفس حیوانی بر جان انسانی اش حکمفرما گردد.

انسان حتی اگر روی به معصیت آورد نیز در اصل برای "عزت" است، منتهی در مصداق خطا کرده و نمی‌فهمد که آن چه بدو روی آورده، سبب ذلتش می‌گردد و عزتی به او نمی‌بخشد. از این رو خداوند متعال می‌فرماید: اینهایی که اراده‌ی "عزت" کرده‌اند، به زودی متوجه می‌شود که همه عزت مال خداست. یعنی هیچ کس جز او نفوذ ناپذیر، شکست ناپذیر و قاهر و غالب نیست، البته او بندگان مؤمنش "عزت" می‌دهد:

«مَنْ كَانَ يَرْيُدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُورُ» (فاطر، ۱۰)

ترجمه: هر که شرف و قدرت و غلبه خواهد (بداند که) اینها یکسره از آن خداوند است (و باید از او بطلبد) سخنان پاکیزه (اعتقاد به توحید و اصول عقاید که مفاد کلم طیب است) به سوی (قرب) او بالا می‌رود و عمل صالح آن را بالا می‌برد و کسانی که بدی‌ها را به نیرنگ انجام می‌دهند آنها را عذابی است سخت، نیرنگشان تباه و بی‌اثر است.

ب - عرض - آبرو:

برای "عرض" که در معادل فارسی اش به آن "آبرو" می‌گوییم، معنایی متفاوتی که مترادف هستند بیان شده تا منظور را برساند. مثل: حُرمت، حیثیت، اعتبار، شرف و ...؛ اگر چه هر کدام این واژه‌ها معنای خاص خود را دارند، اما در یک کلمه "عرض یا آبرو" جمع می‌شود.

آبرو آن وجاهتی است که شخص با آن نزد دیگران به اعتبار شناخته می‌شود. از این رو وقتی در احادیث و روایات سخن از بردن عرض یا به تعبیر خودمان، ریختن آبرو دیگران مطرح است، الزامی نیست که حتماً همین واژه را آورده باشند و یا به کاری خاص اشاره نموده باشند. یک مستقیم از واژه "عرض" استفاده شده - یک جا می‌فرماید اگر کسی دیگری را مسخره کند - یک جا می‌فرماید اگر کسی دیگری را رسوا کند - یک جا می‌فرماید: اگر کسی اعتبار دیگری را خراب کند - یک جا می‌فرماید اگر کسی سرّ دیگری را فاش کند و چون همه اینها موجب حُرمت شکنی و ریختن آبروی دیگران می‌شود.

آبروی نزد خدا:

آبرو نیز چون عزّت و هر کمال دیگری، مال خداست. به هر کس بخواهد می‌دهد و البته انسان نیز باید سعی کند که نزد پروردگارش "عزّت و آبرو" داشته باشد. یعنی نعمت و فضلی که او داده را ضایع نکند. خداوند متعال "کریم" است، یعنی بلند مرتبه و بزرگوار است. به بندگانش خودش "کرامت" می‌دهد، یعنی کرامت خود را در آنها تجلی می‌دهد، چنان که علم و حکمت و رحمت و محبت خود را تجلی می‌دهد. هر کس این "کرامت" را از سویی حفظ کرد و ضایع نکرد و از سوی دیگر با این شکرانه سبب فزونی اش گردید، نزد او معتبر، محترم، عزیز و آبرومند است. و فرمود: مکرم‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست. یعنی ثروت، قدرت، عشیره، قوم، ملیت، نژاد و ... - عزّت، آبرو، کرامت و بزرگی نمی‌آورد.

اما، وقتی شیطان بر فرهنگی غلبه کند، همه چیز برعکس می‌شود، چون بدل می‌خورد. مثلاً انواع معصیت شخصیت و اعتبار می‌شود، اما اگر بگویند: نمازت را بخوان یا حجابت را رعایت کن، می‌گوید: اینجا خجالت می‌کشم، آبرویم می‌رود! برخی اساساً خجالت می‌کشند که بگویند: "من مسلمانم". در حالی که همه بزرگی، بزرگواری (کرامت) و عزّت و آبرو در این است که انسان تسلیم حق باشد، که اگر نباشد، تسلیم طواغیت و شیاطین درون و برون خواهد بود که اوج ذلت و خواری و بی‌آبرویی است.

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت، ۳۳)

ترجمه: و چه کسی خوش‌گفتارتر است از آن کس که به سوی خدا دعوت کند و عمل شایسته به جا آورد و (از عمق دل) بگوید همانا من از تسلیم شدگانم.

حدیث در مورد آبرو (عرض):

حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، در حجت الوداع فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَ أَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ إِلَى أَنْ تَلْقَوْا رَبَّكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا»

ترجمه: ای مردم! خون‌ها و آبروهای شما بر شما حرام است تا روزی که خدای خود را دیدار کنید! مانند حرمت این روز برای شما و در این مکان‌تان!

حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله: «إِنَّ حُرْمَةَ عِرْضِ الْمُؤْمِنِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ وَ مَالِهِ» (لثالی الاخبار، ج ۵، ص ۲۲۶)

ترجمه: حرمت (احترام) آبروی مؤمن، مانند حرمت خون (جان) و مال اوست.

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: «لَا تَفْعَلْ مَا يَشِينُ الْعِرْضَ وَالْإِسْمَ» (فهرست غرر، ص ۲۴۲)

ترجمه: هیچ‌گاه به کاری که سبب آبروریزی و بدنامی تو می‌شود، اقدام نکن.

کار دشمن:

کار دشمن، (از ابلیس و سایر شیاطین جن گرفته تا انسان‌های شیطان صفت و حسود و ...)؛ چه دشمن شخص باشند و چه دشمن یک جامعه یا ملت مسلمان، این است که حرمت آبرو، جان و مال مسلمانان را بشکنند، تا بدین سبب "عزت" آنها بشکنند، تا بتوانند به آنان نفوذ کرده و غلبه نمایند.

پس انسان و جامعه‌ی عاقل و مؤمن، از یک سو سعی می‌کند که "عزت و آبروی" خودش را حفظ کند و از سوی دیگر مترصد است که دشمن به "عزت و آبروی" او لطمه نزند. از این رو، مؤمنین و مسلمین واقعی، در هیچ موردی و از جمله حفظ "عزت و آبرو"، خودبین، تک‌محور و متکبر نیستند، بلکه نگران دفاع از عزت و آبروی برادر مؤمن (سایر مؤمنین از مرد و زن) نیز هستند و از آنان دفاع می‌کنند.

حضرت رسول اعظم صلوات الله علیه و آله فرمودند:

«مَنْ رَدَّ عَنِ عِرْضِ أَخِيهِ كَانَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنَ النَّارِ».

ترجمه: کسی که از حیثیت و آبروی برادر دینی خود دفاع کند، برای او هفتاد هزار سپر از آتش جهنم خواهد بود.

(بخاری، ج ۷۵، ص ۲۵۳)



حقوقی و احکام - مرداد ۱۳۹۴

چرا در اسلام "باید و نباید" آورده شده و این که همه ما در قبال این باید نبایدها مسئول هستیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: "بایدها و نبایدها"، اختصاصی به اسلام ندارد. حتی طبیعت نیز "باید و نبایدها"یی را بیان، ایجاب و در بسیاری از موارد تحمیل می کند.

دقت شود که اصول اسلام، منطبق با فطرت انسان و نظام آفرینش جهان هستی است. از این رو اصل این اصول عمومی است. خداوند متعال توسط انبیا و انزال وحی، اصلش را معرفی کرده و نشان می دهد و ابلیس و سایر شیاطین جنّ و انس، بدل همان اصل را می آورند تا انسانها در شناخت و گزینش مصداق حقیقی یک اصل، گمراه شده و بدلی اش را انتخاب کنند.

* - خداگرایی و پرستش معبود، فطری نوع انسان است؛ اما شیاطین، خدایان دروغین (از بُت و گوساله و فراعنه گرفته تا هوای نفس) را إله و معبود نشان می دهد، تا پرستش معبود بدلی، جای پرستش معبود حقیقی را بگیرد.

* - دین گرایی، یک اصل فطری است، پس در همگان وجود دارد. اگر خداوند متعال نیاز و میل گرایش به دین را در فطرت نمی سرشت، هیچ کس سراغ دین نمی آمد و استقبالی نشان نمی داد.

پس خدا دین حقیقی را معرفی می کند و ابلیس و شیاطین، ادیان بدلی را به نام "دین حق" جلوه می دهند تا آدمیان را منحرف کنند. لذا کفار نیز دین دارند. این "ایسم"ها، همان ادیان هستند. منتهی کاذب و بدلی.

* - نیاز و میل به حقوق و قانونمندی (احکام یا همان بایدها و نبایدها) نیز عقلی و فطری بشری است که هم در زندگی فردی به آن محتاج است و هم در زندگی اجتماعی.

* - بدیهی است که قانون (احکام)، تدوین و تبیین همان "بایدها و نبایدها" می باشد و این اختصاصی به اسلام ندارد. حتی اختصاصی به ادیان الهی نیز ندارد. انسان تک و تنها وسط یک جنگل نیز زندگی کند، برای خودش قوانین و باید و نبایدهای درست و غلطی در نظر می گیرد و آنها را رعایت می کند. انسان عصر حجر نیز باید و نباید داشت و انسان عصر تکنولوژی، الکترونیک، الکترونیک، فضا، ارتباطات یا هر نام دیگری که روی انسان امروز بگذارند نیز "باید و نباید" دارد.

* - در برخی موارد "عقل" انسان برای تشخیص "باید و نباید" کافیست، اصلاً نیاز ندارد که وحی به او بگوید و یا حکومتی به او دیکته و تحمیل کند. حکم عقل این است که انسان باید سالم بماند - نباید چشم خود را کور و یا دست خود را قطع کند - نباید خود را از بلندی پرت کند، نباید ظلم کند.

* - در برخی از موارد، علم برای عقل نورافشانی می‌کند و کشف علمی سبب تعیین و تبیین "باید و نباید" می‌گردد. مثل این که انسان هر نوع گوشت یا گیاهی را می‌تواند بخورد، اما نمی‌داند که این گوشت مُردار چه آثار مضری دارد یا این قارچ از نوع سمی است و یا ...، وقتی علم مشخصات و خواص چیزی را معلوم کرد، انسان به حکم عقل که باید بدن سالم بماند، تشخیص می‌دهد که این قارچ را نباید بخورد - این خوراکی لذیذ برای او ضرر دارد - این داروی تلخ را باید بخورد و

* - کار دین الهی، ضمن متذکر شدن انسان به "عقل و علم" و متوجه کردن او به آفات عقل و علم، و نیز چه باید کردها و چه نباید کردها برای سلامت عقل و رشد علمی، بیان "بایدها و نبایدها"ی رفتاری نیز هست. چه انسان قبلاً آن را دانسته باشد - چه اکنون با وحی بداند - چه بعداً با رشد علمی و حتی تجربه آزمایشگاهی، به حکمتش پی ببرد.

* - نیاز انسان به قانون، در زندگی فردی و اجتماعی - در بُعد روحی، روانی و جسمی - در نیازهای معنوی و مادی، در یک یا چند مورد نمی‌باشد. بلکه در همه موضوعات، زمینه‌ها و ابعاد حیات اوست. پس هم قانون عبادی می‌خواهد، هم فردی (مثل طهارت)، هم اجتماعی مثل ازدواج یا تعاون، هم اقتصاد، جنگ، صلح، مدنی، قوانین جزایی، کیفری و ... - از این رو هیچ جامعه، دولت، حکومت و انسانی، بدون قانون «بایدها و نبایدها» نمی‌باشد.

* - حفظ هر نظامی (از نظام خلقت بدن گرفته تا نظامات اجتماعی)، مستلزم رعایت قوانین (بایدها و نبایدها) می‌باشد و رعایت قانون نیز ضمانت اجرایی لازم دارد - همگان حکیم و عالم و عادل نیستند. از این رو رعایت قوانین الزامی است و عدم رعایت عقوبت دارد، و این اصل نیز اختصاصی به اسلام ندارد.

تفاوت:

تفاوت اصلی این است که انسان‌های عاقل و بالتبع موحد که فلاح و سعادت دنیا و آخرت و لقاء الله را هدف گرفته‌اند و به جدی بودن حیات و بالتبع مسئول و پاسخگو بودن در معاد اعتقاد دارند، بر اساس حکم عقل، می‌گویند: "تبیین و ابلاغ بایدها و نبایدها" با خداوند علیم، حکیم، قادر، مالک و ربّ است.

اما طواغیت، فراعنه، مستکبرین، بندگان هوای نفس و ظالمین می‌گویند: «خیر، اینها خرافه است. بلکه "بایدها و نبایدها" را ما "باید" تعیین کنیم و شما نیز "باید" اطاعت و رعایت کنید، و "نباید" تخطی و سرپیچی کنید که به عقوبت ما دچار می‌شوید».

تمامی جنگ‌های عالم، به خاطر تحمیل باید و نبایدهای طواغیت از یک سو و عدم پذیرش جامعه‌ی هدف، از سوی دیگر است. وگرنه وقتی امر می‌کنند که شما باید تسلیم ما باشید - جان و مال و ناموس شما، متعلق به ماست و شما بندگان مایید - اگر همه بپذیرند که دیگر جنگی رخ نمی‌دهد.

پس مسئله اصلی همان الوهیت و ربوبیت است، که کیست؟ خدا یا فرعون (در هر زمان، یا فرعون نفس). وگرنه همه «باید و نباید» دارند.

جناب استاد به اصطلاح پست مدرن گفت: «انسان آزاد است و نباید محدود و مجبور به هیچ باید و نبایدی باشد»، به او گفتیم: «همین که می‌گویید: انسان **نباید** ...، خودش بیان و القای باید و نباید است»، منتهی این "باید و نباید" را شما وضع کردید، آن هم به تناسب اهداف و منافع خودتان.

نکته:

هر گاه [چه در دین و چه غیر دین - چه در کل و چه در جزء]، هدفی تعریف شد، حتماً رسیدن به آن هدف، راه، برنامه چارچوبی دارد که قوانینی بر آن حاکم است. کارهایی که به هدف نزدیک می‌کند و می‌رساند "باید" انجام داد و کارهایی که از هدف دور می‌کند و نمی‌رساند، "نباید" انجام داد.

پس این اصل نیز عمومی است و اختصاصی به اسلام ندارد. منتهی اختلاف بر سر همان "هدف" می‌باشد. و البته هر هدفی، خودش راه رسیدن و نیز چارچوب‌ها، بایدها و نبایدها را تبیین و ترسیم کرده و ظهور می‌دهد.

مرتبط:

* - چرا انسان نمی‌تواند برای خود قانونگزاری کند؟ چرا دین تمام قوانین را بیان نکرده؟ مثلاً مسایل روز؟ کسی که

قانونگذاری می‌کند چه شرایطی باید داشته باشد؟ (۲۳ مرداد ۱۳۹۳)

حجاب برای من مصونیت نشد. وقتی کلاس پنجم دبستان سوار تاکسی شدم، و دستی بدن مرا لمس می‌کرد

و من حتی نمی‌توانستم از ترس جیغ بکشم و هم چنین ...

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بعید است که این متن از شما باشد، چرا که به ویژه از یک فرد تحصیل کرده و دانشگاهی، انتظار نمی‌رود که در مطالعه در خصوص یک اصل و یک حکم و نیز نقد مثبت یا منفی آن، اینگونه شعاری برخورد نماید. احتمالاً این متن را برای شما فرستاده‌اند و شما نیز جهت دریافت پاسخی برای این پایگاه ارسال نمودید.

این قصه‌های احساسی و یا اگر اتفاق نیز افتاده باشد (که مشابه بسیار دارد) این حوادث، هیچ دلیلی بر نفی و رد هیچ اصل، قانون و حکمی، از جمله حجاب نمی‌باشد. دلیل باید منطقی داشته باشد. خب این نوع حوادث

برای بدحجاب‌ها بیشتر پیش می‌آید؛ پس اگر کسی می‌خواهد دلیل بیاورد، می‌تواند برای بدحجابی نیز همین اخبار شعاری را ردیف کند.

الف - این شعایر مثل این است که به کسی بگویید: کرم آفتاب بزن تا پوستت از اشعه محفوظ بماند؛ او هم بگوید یک بار در کلاس هفتم این کار را کردم، چند نفر دنبالم افتادند!
یا به کسی بگویید: خام! در کیفیتان باز است؛ او هم بگوید: اتفاقاً یک بار که محکم بسته بودم، چند تا سارق حمله کردند و می‌خواستند کیفم را بزنند.

یا بگویید: در و پنجره خانه را محکم ببندید و اگر از خانه خارج می‌شوید، حتماً قفل بزنید؛ یکی بگوید: اینها برای من فایده نکرد، چون یکبار که این کار را کردم، دزدی از دیوار آمد.

ب - خب، حالا باید در پاسخ چه گفت: کرم نزن - در کیفات را نیز باز بگذار - در و پنجره خانه را نیز باز بگذار و قفلی به آنها نزن ... حجابت را هم بردار، تا شاید مصون بمانی!

ج - خداوند متعال که حجاب را قرار داد، نفرمود که شما را از هر گزند صیانت می‌کند، بلکه فرمود: عاملی است که به "بهرتر شناخته شدن" و نیز "کمتر اذیت شدن"، نزدیک‌تر است. هم سبب می‌شود که شما را به ذلت و سبکی و بی‌تقدیری شناسند، بلکه عاقل و مؤمن و متقی بشناسند، هم سبب می‌شود که به جای نگاه شهوانی به شما، به انسانیت و عقل و شعور و علم و مهارت‌ها و اخلاق انسانی توجه کنند و هم سبب می‌شود که هر کسی هوس آزار نکند:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِ أَجْكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَالَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (الأحزاب، ۵۹)

ترجمه: ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: «پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیک‌تر است، و خدا آمرزنده مهربان است.

شرط لازم و شرط کافی:

دقت نمایید که تمامی خواص [چه در احکام و چه در هر امر دیگری]، شرط لازم است و نه شرط کافی. مثل این است که بگویند: نماز انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد؛ یکی بگوید: پس چرا من یا فلانی را باز نداشت که از ابتدا نماز می‌خواندیم؟! خب به او پاسخ داده می‌شود که نماز خواندن، یکی از شروط بود، شما بقیه را نداشتید. مثل ایمان، تقوی، خشوع در نماز، محافظت نماز از آفات، تعقل، تفکر، علم، مراقبت و ...

فرض کنید پزشکی برای کنترل قند (دیابت) بیمار، داروی متفورمین تجویز کند و بگوید این دارو برای کنترل بهتر است. بیمار نیز دارو را بخورد، اما ساعتی یک شیرینی خامه‌ای نیز نوش جان کند.

فرض کنید بگویند: "پول" اصل لازم برای سرمایه‌گزاری است، یکی پول داشته باشد، اما اصلاً استعداد تجارت نداشته باشد، دقت و مراقبت هم نداشته باشد و همه ثروتش به باد رود.

* - خب شما (یا نویسنده)، چرا باید در سن کودکی، تنهایی سوار تاکسی (یا به احتمال قوی، مسافر کش شخصی) شود. چرا به تنهایی به پارک تفریحی رود و ...؟ بدیهی است که اگر ده تا چادر هم روی هم بیپوشد، خطر تحریکش می‌کند.

مصونیت:

پس نه تنها نفرمود که حجاب صد در صد از شما "صیانت" می‌کند، بلکه فرمود: به بهتر شناخته شدن و مورد آزار قرار نگرفتن، نزدیک‌تر است؛ بلکه اصلاً نفرمود که دیگران را نیز "صیانت" می‌کند. اگر کسی شراب ننوشید و مست نکرد، دلیل نمی‌شود که شرابخواران مست نکنند. اگر کسی درب خانه‌اش را قفل زد، دلیل نمی‌شود که سارقین همه اصلاح شوند و دیگر قصد سرقت نکنند.

منتهی "حجاب" از یک سو سبب می‌گردد که ایمان و تقوا و تفکر و شخصیت خود شخص محجبه صیانت شود، و از سوی دیگر برای انواع فساد از طرف مفسدین، مانع ایجاد می‌کند. بی‌حجابی نیز عین صدور مجوز برای شناخته شدن به سبکی، بی‌قیدی، بی‌فکری، بی‌شخصیتی و ... ، صدور مجوز برای هیزی از یک سو و مساعد دیدن زمینه برای آزار و اذیت روانی و جسمی و اخلاقی و ...، نیز می‌باشد.

انشاء:

یکی از روش‌های ضد تبلیغ که به ویژه پس از تنوع و گستردگی شبکه‌های مجازی رونق یافته، بافتن انواع و اقسام قصه‌ها و انشاهایی است که فقط و فقط جنبه شعاری دارند و هیچ استناد و استدلالی نمی‌شود به آنها نمود؛ البته این قصه‌ها و شعارها، همیشه با چاشنی تحریک احساسات نیز همراه است، تا مخاطب را جذب و مرعوب نماید. خب، اگر مخاطب، مبنای شناخت خود [در هر امری]، به ویژه در معارف و احکام اسلامی را این شعایر و قصه‌ها قرار دهد که مشکل از خود اوست.

فرض کنید کسی قصه‌ای بنویسد مبنی بر این که من به شدت عاشق بودم، کلی هم دعا کردم، اما معشوق من با دیگری ازدواج کرد! بعد نتیجه بگیرد که دیگر کسی دعا نکند!

کسی دیگری قصه‌ای بنویسد مبنی بر این که من با عشق و امید و ... ازدواج کردم، اتفاقاً زندگی شیرینی داشتیم، اما یک دفعه همه چیز زیر و رو شد و کار به طلاق کشید! بعد نتیجه بگیرد که پس کسی ازدواج نکند!

پس دقت کنیم که اسلام به تعقل، تفکر، تأمل، تعمق، بصیرت و تعلیم و تعلم علم و عمل صالح دعوت می‌کند و البته برای شعایر مبتنی و متکی بر "شعور" نیز ارزش فوق‌العاده‌ای قایل است.

مرتبط:

* - چند دلیل عقلی محض برای ضرورت «حجاب» بیان نمایید؟ جوانان جویای دلایل عقلی هستند. (۸ مرداد ۱۳۹۰)

* - عده‌ای می‌گویند: اگر بی‌حجابی آزاد شود عادی می‌شود و فساد بر آن مترتب نخواهد بود. کشورهایی که بی‌حجابی در آن رواج دارد به لحاظ علمی و صنعتی خیلی پیشرفت کرده‌اند. چه پاسخ متقنی وجود دارد؟ (۱۸ فروردین ۱۳۹۲)

چرا انسان نمی‌تواند برای خود قانونگذاری کند؟ چرا دین تمام قوانین را بیان نکرده؟ مثلاً مسایل روز؟ کسی که قانونگذاری می‌کند چه شرایطی باید داشته باشد؟

ایکس - شبهه / پاسخگویی به سؤالات و شبهات: بستگی دارد که منظور از «قانونگذاری» چه باشد؟ وگرنه این همه مجالس قانونگذار در سرتاسر دنیا، قانون وضع می‌کنند. از قوانین راهنمایی و رانندگی گرفته، تا قوانین تجارت و گمرکات، تا قوانین بین‌المللی و ...، همه قوانینی است که انسان وضع کرده است. پس موضوع به اصل روح قوانین که [حقوق] است بر می‌گردد، قانون باید مبین و محافظ "حق" باشد. پس باید گفت: «چه کسی می‌تواند "حق انسان و جامعه و ... [حقوق] را در تمامی شئون شخصی و اجتماعی و تعاملاتش با سایر انسان‌ها، جوامع بشری، یا حتی حیوانات و گیاهان و ..." تبیین و تدوین و ابلاغ نماید؟»

حق خدا، انسان، جامعه، زن، مرد، کار ... همه حقوق است و قوانین اخلاقی، مدنی، سیاسی، تجاری، کیفری و ... همه باید بر مبنای این حقوق باشد.

سه عنصر اصلی در قانونگذاری:

پس انسان‌ها، قوانین بسیاری وضع می‌کنند، اما مهم این است که مبنای قانونگذاری آنها چیست و کدام است. به تعبیر استاد آیت الله جوادی آملی «در تدوین قوانین سه عنصر لازم است که شامل مواد قانونی، مبانی قانونی و منابع قانونی است».

به عنوان مثال: اگر در کشور ما قوانینی برای امور مختلف وجود داشته باشد، حتماً باید منطبق و در چارچوب قانون اساسی باشد - پس آن قوانین می‌شود "مواد قانونی" و قانون اساسی می‌شود "مبنا". اما این مبانی بر چه اساس و پایه‌ای هستند و از چه منبعی اخذ می‌شوند؟ خب باید از مبنا و منبع «وحی و شریعت» باشد.

چه کسی باید "حقوق" را تعیین کند؟

با توجه به نکته‌ی فوق، معلوم می‌شود که به جز "خالقِ علیم و حکیمی" که جهان و انسان را خلق کرده است و به تمامی اجزاء و ملزومات و مصالح آن علم دارد - امکان، چگونگی و آثار ارتباطات و تعاملات را خودش قرار داده است - و ربّ العالمین خود اوست، کس دیگری نمی‌تواند مبانی حقوقی را تعیین و تبیین و ابلاغ نماید.

علم و عقل:

برخی برخورداری انسان از موهبت الهی "عقل و علم" را برای نقش‌آفرینی‌اش در تبیین حقوق کافی دانسته‌اند! اما واقع این است که همین دو اصل، خود گواه است که انسان نمی‌تواند خودش مبانی حقوقی را مدون کند و حقوق را تبیین نماید.

در این مختصر به تعریف "عقل" و تقسیماتی چون عقل نظری، عقل عملی، عقل معاش و ... نمی‌پردازیم و همین قدر اشاره می‌نماییم که بدیهی‌ترین حکم "عقل" این است که انسان نباید نسبت به چیزی که علم و یقین ندارد، حکم قطعی صادر کند. بر اساس حدس، نظریه، گمان و ظنّ، می‌شود مطالعاتی را انجام داد، اما نمی‌شود حکم صادر نمود. چنان که حضرت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«كَيْسَ مِنَ الْعَدْلِ الْقَضَاءُ عَلَى التَّيَقُّنِ بِالظَّنِّ» (نَجْمِ الْبَلَاغَةِ، حکمت ۲۲۰)

ترجمه: از عدالت نیست حکم با اطمینان بر مبنای گمان.

حال که "مبنا" باید علم قطعی باشد، بشر پاسخ دهد که چقدر علم دارد و به چه چیزی، تا چه محدوده‌ای علم دارد؟ هنوز خودش را هم موجود ناشناخته می‌خواند، هنوز اقرار دارد که به موجودات زمینی و دریایی نیز اشراف علمی پیدا نکرده است، چه رسد به آسمان‌ها و کل نظام هستی و ارتباط آنها و آثار این تعاملات و ارتباطات! پس بر اساس چه مبنایی می‌تواند قانون وضع کند؟

مبانی اعتباری و بی‌ارزش:

پس وقتی اصول حقیقی، چون عقل، وحی و علم قطعی و جامع، از روح قانونگذاری حذف شد، مبنا "اعتباریات بی‌پایه"، مثل عادات و رسوم، امیال، اهداف قدرتمندان و ... می‌گردد و چه بسا هر روز هم تغییر کند.

در امریکا تا چهل سال پیش، همجنس‌گرایی و همجنس‌بازی جرم بود - سپس آزادی عمل، با رعایت قانون و شرط "نگو و نپرس" داده شد و اعلام این گرایش و سؤال از دیگران جرم بود - سپس (در دور اول اوپاما) قانون نگو و نپرس که در ارتش امریکا پرونده‌های جرم و قضایی بسیاری را به خود اختصاص داده بود، ملغی شد - امروز حتی قانونی بودن ازدواج آنها به تصویب مجلسین امریکا رسیده است (!؟)

خب، مفاد قانونی‌اش در لایحه آمده، اما مبنایش چیست و مبدأش کدام است؟! عقل، علم، وحی، یا اهداف و امیال قدرتمندان مستکبر و صاحبان زر و زور و تزویر و نیز موافقت فجار و فساق و مفسدین؟!!

چرا دین تمام قوانین را بیان نکرده؟

اول باید بقین کنیم که "دین تمامی قوانین را بیان نکرده"، بعد سؤال کنیم که چرا؟ بی تردید درست، عادلانه و عالمانه نیست که بدون اطلاع از ابعاد و عرصه‌ی "حقوق و احکام" در فقه آل محمد صلوات الله علیه و آله، حکم قطعی دهیم که "دین همه قوانین را بیان ننموده و پرسیم: چرا؟".

حال ممکن است که کسی در ذهنش وارد مصادیقی از امور روز یا به تعبیر «محدثه» شود، مثلاً بگوید: اگر مدعی هستی که دین (شریعت و فقه اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله)، همه قوانین را بیان داشته، پس بگویم که قوانین بانکداری در اسلام کدام است؟!

اگر چه تاریخ اساس بانکداری، به دوره‌ی هخامنشیان می‌رسد، اما بانکداری به شیوه و گستره‌ی امروز، پانصد سال پیش نبود و شاید پانصد سال دیگر نیز نه پول به این شکل باشد، نه بانک.

اما در اسلام تمامی قوانین کلی معاملات پولی و تجاری و ...، مثل: سرمایه، تجارت، بیع، وام، رهن، سود، مشارکت، کار، مزد، قرض، مضاربه، جعاله و ...، به تفصیل انواع و اقسامش بیان شده است. پس قوانین بانک یا هر فعالیت پولی دیگری، باید بر آن اساس و مبانی تدوین گردد.

سیصد سال پیش خودرو نبود و مردم با الاغ و اسب و در نهایت کالسکه‌ای که به آنها بسته بودند، تردد می‌کردند، شاید صد سال یا دویست سال بعد نیز دیگر خودرویی نباشد، جاده و خیابان نیز به این شکل امروزی نباشد، اما قوانین مربوط به لزوم رعایت نظم، روابط انسانی، تقدمها و تأخرها، حفظ امنیت جانی، حفظ امنیت روانی جامعه و ...، ثابت می‌باشد و بیان شده است.

* - رساله حقوق امام سجاد علیه السلام را مطالعه کنیم. از حق الله، در آن نوشته شده تا حق انسان بر خودش و بر دیگران، حتی حق اعضای بدن (چشم، گوش، دست، پا، شکم ...)، تا حق حیوانات، تا حق عباداتی چون نماز و روزه و ... اینها همه ریشه در مبانی و مبادی وحیانی دارد که به عقل و علم نیز تصدیق می‌گردد.



سیاسی - مرداد ۱۳۹۴

چرا یک فقیه باید والی مردم باشد؟ چرا شخصی مثل یک مدیر پرتوان (در عین بی تقوایی) یا فردی که بتوان مصالح جامعه رو به دست او سپرد، نمیتونه "ولی" مردم باشد؟ چرا کسی مثل قاضی یا فردی که میدونیم میتونه از پس مشکلات بیرون بیاد ولی مردم نباشه؟ لطفا دلیل جامع بیارید میخوام قانع شوم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"ولی فقیه"، خودش یک فرد صالح، عالم، مدیر، مدبر، متخصص و قاضی القضاات است"، وگرنه نمی تواند «ولی فقیه» باشد.

موضوع را می توان از جوانب متعددی مورد بحث و بررسی قرار داد، لذا در این مختصر فقط به چند نکته ی اصلی، اشاره می گردد.

الف - هر نظامی اصول، چارچوب، شاکله و ساختاری دارد که رژیم سیاسی و حکومتش باید مبتنی و متکی بر آن باشد و حاکمانش نیز باید متناسب با آن باشند. این اصل کلی، فقط در خصوص "نظام سیاسی" نیست، بلکه هر نظام و ساختاری را شامل می شود. مثلاً نمی توانید (نباید) یک هنرپیشه، کارگردان یا فوتبالیست معروف و مشهور و توانمند را به ریاست و مدیریت یک بیمارستان عمومی یا تخصصی، یا پادگان نظامی بگمارید. یا مدیریت یک کارخانه صنعتی را به یک دانشجو یا طلبه ی ناآشنا با صنعت بدهید و

ب - در یک نظام سرمایه داری (مثل امریکا و اروپا)، هم ساختار نظام حاکمش سرمایه داری است و هم قانون اساسی و سایر قوانینش منطبق با ساختار سرمایه داری می باشد و هم حاکمانش از قوی ترین اشخاص یا احزاب سرمایه دار انتخاب می شوند. در یک نظام حزبی (مثل چین)، چه به سمت کمونیست متمایل شود و چه تغییر رویکرد به سرمایه داری دهد، همان حزب حاکم است. در یک نظام امپراطوری و پادشاهی (مثل انگلیس، هلند، بلژیک، سعودی و ...)، هر چقدر هم شعار دمکراسی داده شود، باز نظام پادشاهی و سلطنت حاکم است و حاکمان نیز از خانواده سلطنتی می باشند، حال خواه مرد باشند یا زن - فوق دکترا باشند، یا لیسانس یا حتی بی سواد - پیر باشند یا حتی نوجوان - در یک نظام دیکتاتوری که معمولاً با یک کودتای نظامی حاکم می شود، حتماً یکی از سران نظامی به حکومت می رسد و

ج - نظام ما «جمهوری اسلامی ایران» است. پس بر پایه‌ی دو اصل استوار شده است: یکی جمهوریت (رأی اکثریت مردم) و دیگری «اسلامیت». یعنی رأی اکثریت، در چارچوب اصول و قواعد و فقه اسلامی. لذا وقتی شعار «مردم سالاری» از سوی خاتمی مطرح شد، مقام معظم رهبری، به «مردم سالاری دینی» اصلاح نمودند.

د - در یک نظام اسلامی، اصل بر این است که «اهداف» و «بالتبع قوانین، منطبق با احکام اسلامی باشد که در مجموع به آن «فقه اسلامی» می‌گویند. پس کسی باید در رأس باشد که به «فقه اسلام» اشراف کامل دارد، که به چنین شخص و شخصیتی «فقیه» می‌گویند.

ه - مرجعیت هم همین است. مردم از اقشار متفاوت، در صنوف گوناگون، در شئون گسترده و متعدد فردی و اجتماعی زندگی می‌کنند. یکی مجرد است، یکی متأهل، یکی خانه‌دار، یکی کارمند، یکی کارگر، یکی مدیر، یکی متخصص، یکی فرهنگی، یکی نظامی، یکی دانشجو، یکی طلبه ... و رئیس جمهور و وزیر و وکیل و شهردار و ... - اما همه باید در چارچوب قوانین و احکام اسلامی حرکت کنند، لذا گفته‌اند که همگان یا مجتهد شوند و یا از مجتهد اعلم تقلید کنند.

نظام سیاسی نیز همین‌گونه است. در هیچ کجا، همگان رئیس جمهور و وزیر و وکیل، یا پزشک و مهندس و هنرمند نیستند، بلکه کار را به متخصص واگذار می‌نمایند و در اسلام، متخصص رهبری یک حکومت، حتماً و حتماً یک «فقیه» است. پس اگر دکتر و مهندس نیز باشد، لازم است تا «فقیه» هم باشد تا بتواند نظام حکومتی را بر اساس اهداف و احکام اسلامی رهبری کند.

و - خداوند متعال، چنان چه در آموزه‌های قرآنی و اسلامی بسیار بر آن تأکید شده است، هدایت انسان و جامعه را بر عهده‌ی افراد «صالح» گذاشته و امر نموده است. بدیهی است که «صلاحیت» نیز شئون متفاوتی دارد، یک جنبه‌اش اشراف علمی به موضوع وظیفه و تکلیف است - یک جنبه‌اش توان اجرایی است - یک جنبه‌اش تقوای شخصی و سیاسی و اجتماعی است و ...، از این رو فرض مدیریت خوب، اگر چه توسط انسان‌های «ناصالح»، از اندیشه و نگاه و ساختار اسلامی خارج است، چنان که از حکم عقل سلیم نیز خارج است.

و / ۱ - اکثر (تقریباً قریب به اتفاق) کشورها و نظامات حاکم بر آنها در جهان، توسط افراد، احزاب و قدرت‌های ناصالح اداره می‌شوند. به ویژه کشورهای قدرتمند مثل آمریکا و اروپا - آنها به ظاهر امر، در برخی از امور نیز بسیار موفق عمل می‌کنند، اما این وضعی است که آنها در کشورهای خودشان پیش آورده‌اند و بر سایر کشورها و مردمان جهان تحمیل کرده‌اند. جنگ، خونریزی، تجاوز، غارت، وحشت، فقر عمومی فرهنگی، فقر عمومی اقتصادی، فقر عمومی امنیت و ... این است نتیجه حکومت ناصالحان.

نکته:

البته ضمن دقت به این مهم که نه تنها احکام اسلامی، متوقف به طهارت و برخی عبادات نمی باشد، بلکه احکام اجتماعی و حکومتی آن به مراتب بیشتر و حساس تر می باشند، باید دقت داشته باشیم و بدانیم که هر مجتهد یا فقیهی نیز نمی تواند مرجعیت و ولایت سیاسی و حکومتی - یا همان رهبری جامعه و نظام سیاسی آن را بر عهده بگیرد، چرا که صرف علم به فقه کافی نیست. چنان که نه هر کسی بداند "ظلم بد است" کفایت می کند و نه هر کسی بداند "نماز واجب است" کفایت دارد، بلکه باید، ضمن اشراف علمی به تمامی جهات آن، خودش نیز مؤمن، متقی، مجاهد در حفظ حدود الهی و عالم به آن چه می داند و رهبری می کند باشد.

از این رو وقتی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، به ضرورت تقلید عوام از فقها اشاره می کنند، ویژگی های اصلی آنان را نیز بیان می دارند و تأکید می نمایند که این ویژگی ها در تمامی مجتهدین و فقها وجود ندارد و فقط بعضی از آنها قابل تقلید و پیروی می باشند. به این حدیث توجه کنید:

«الإمام العسکریُّ علیه السلام . بَعَدَ تَقْبِيحِ تَقْلِيدِ عَوَامِ الْيَهُودِ لِعُلَمَاءِ الْفَسَقَةِ . : فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ فُقَهَائِهِمْ .

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ.» (الاحتجاج : ۲/ ۵۱۰/ ۳۳۷)

ترجمه: امام عسکری علیه السلام . بعد از تقبیح تقلید عوام یهود از علمای فاسقشان . : اگر (مسلمانان) از چنین فقهای تقلید کنند ، مانند همان یهودیانی هستند که خداوند آنان را به سبب تقلید و پیروی از فقهای فاسق و بدکارشان نکوهش کرده است .

اما هر فقیهی که خویشتندار و نگاهبان دین خود باشد و با هوای نفسش بستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد ، بر عوام است که از او تقلید کنند و البته این ویژگی ها را تنها برخی فقهای شیعه دارا هستند، نه همه آنها.

نتیجه:

یک - در نتیجه، تا وقتی مردم، نظام جمهوری اسلامی ایران را برای نوع رژیم سیاسی و حکومتی در کشور خود انتخاب کرده اند، شاکله ی نظام اسلامی است و باید طبق فقه اسلام عمل کند، پس رهبری آن نیز باید با یک فقیه جامع الشرایط (مشروعیت و مقبولیت و توان و ...) باشد، که به او «ولیّ فقیه» می گویند. هر گاه مردم از این انتخاب و گزینه ی خود دست کشیدند و منصرف شدند، رژیم سیاسی و حکومتی تغییر می کند و رهبران دیگری بر آنان حاکم می شود.

دو - دقت شود که اگر حتی شخص رسول اکرم، امیرالمؤمنین و سایر معصومین علیهم السلام، رهبری نظام سیاسی و اداره کشور را به دست بگیرند، ولی مردم [اعم از مسئولین و عموم]، به رهبری او توجه نکنند - بی بصیرت شوند - تذکرها و هشدارها و رهنمودها را رعایت نکنند - غفلت کنند، تنبل شوند، بی‌انگیزه باشند - فقط نگران کمی رفاه بیشتر شخص خودشان باشند و ...، کاری از آنها بر نمی‌آید و انحرافات و مشکلات روزافزون می‌شود و حتی ممکن است پس از ترور رهبری (امام علی علیه السلام)، با رضایت تن به حکومت معاویه دهند و حتی به رغم علم و اطلاع به ظلم و فساد دستگاه یزیدی، به قتل امام حسین علیه السلام، راضی یا حتی خشنود باشند و بگویند: اگر چه حق نیست، اما قائله تمام می‌شود، جنگ و نزاع به پایان می‌رسد، تهدید و تحرم تمام می‌شود و احتمالاً سفره ما نیز کمی رنگین‌تر می‌شود! که البته نمی‌شود، بلکه همان دستگاه ظلم یزیدی، به شهرهای آنها می‌تازد و اموال و نوامیس آنها را بر خود حلال می‌کند و خون‌ها می‌ریزد و سپس همگان را به صلابه می‌کشد. امروز هم همین طور است.

سه - اما دشمن (شیطان) دقیق و هواس جمع است، پس از ایجاد انحراف و اعوجاج در مسئولین و جامعه و بالتبع بروز مشکلات، رهبری صالح را نشانه می‌رود و القا می‌کند که ضعف‌ها به خاطر وجود اوست و اگر برداشته شود، یا به طور کل ریشه کن شود، حتی اگر ناصالحی حاکم گردد، وضع بهتر می‌شود! دشمن همین را می‌خواهد.

چهار - امروزه تلاش بسیار گسترده‌ای (حتی در داخل کشور)، برای تغییر نظام رهبری صورت می‌گیرد، از مباحث مطروحه در خصوص "رهبری شورایی" گرفته، تا انواع و اقسام فتنه‌های آشکار و پنهان و ریز و درشت دیگر علیه "ولایت فقیه و ولیّ فقیه، و مصداق بارزش در امروز"؛ و از جمله آنها، گرفتن انگشت اتهام در مشکلاتی که خودشان ایجاد و تحمیل می‌کنند، به سوی رهبری است. البته این شیوه برای عوام الناس است، چون می‌دانند که اهل علم و بصیرت، آگاه و هوشیارند.

*** -** و البته حتماً باید همگان بدانند که فشار خارجی بر تغییر اصول اساسی این رژیم و از جمله کنار گذاشتن "ولیّ فقیه"، به مراتب بیش از سایر فشارهای نظامی، تهدیدی، امنیتی، اقتصادی، تحریمی، هسته‌ای و ... می‌باشد. آنها خوب می‌دانند که بزرگترین و تنها مشکل آنها برای غضب، استعمار و استثمار دوباره این کشور و نیز تجزیه‌ی آن، همین حکومت اسلامی، به رهبری "ولیّ فقیه واجد شرایط" می‌باشد. با سایر متخصص‌ها و مدیران، به ویژه اگر ناصالح نیز باشند، راحت‌تر می‌شود کنار آمد و به سهولت می‌توان فریب داد. چنان که مکرر در ایران و جهان، شاهد بوده و هستیم.

به نظر شما چه عواملی باعث شده که کشورهای آمریکا، انگلیس و اسرائیل، متأسفانه اینقدر در جنگ نرم علیه ایران موفق بودن؟ الان با ماهواره و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی تونستن خیلی افراد رو به گناه بکشونن و خانواده‌ها و جوانان رو نابودکنن.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

جنگ نرم و سخت، یا حتی جنگ اقتصادی و نظامی صهیونیسم بین‌الملل، اختصاص به ایران ندارد، یک جنگ سراسری است که حتی علیه مردم خودشان نیز با شدت و سرعت بیشتری در جریان می‌باشد. پس، نمی‌توان دو، پنج یا ده علت را بر شمرد و گفت: "علل این است" - علت اصلی این است که قدرت سیاسی، اقتصادی، رسانه‌ای، علمی و نظامی دست آنهاست و بنای فروپاشی و تجزیه‌ی بسیاری از کشورها و از جمله ایران را دارند.

شاید اگر بخواهید در بررسی علل ریشه‌یابی کنید، به چند قرن وحشی‌گری و تهاجم از یک سو - رشد علمی و ابزاری آنها از سوی دیگر - تقویت بنیه اقتصادی با استعمار کشورها از سوی دیگر ... و خواب سران ملت‌ها و خواب کردن ملت‌هایشان از سوی دیگر برسید.

آن موقعی که پادشان ایران و سایر کشورهای اسلامی، آسیایی و ...، دنبال خوشگذرانی و حمام در شیر الاغ با زنان بودند و برای یک فاحشه اروپایی و کمی پول برای خزانة و جهت خوشگذرانی بیشتر، حتی خاک کشورشان را دو دستی تقدیم می‌کردند، آنها به دنبال رشد علمی، اقتصادی، نظامی و سیطره بر جهان بودند.

لابی صهیونیسم:

مسئله لابی صهیونیسم، تصاحب منابع و ثروت‌های جهانی، گستره‌ی سلطه ... و نیز زنجیره‌ی رسانه‌های صهیونیستی، بسیار گسترده‌تر از آن است که گمان کنیم مسئله فقط القای چند خبر دروغ به زبان فارسی یا پخش چند شو یا فیلم مستهجن برای تهاجم فرهنگی به ایرانیان می‌باشد.

آیا گمان می‌شود که در تهاجم فرهنگی و جنگ نرم، نقش دانشگاه‌ها و مدارس - کتاب‌ها - اساتید و آموزگاران وابسته و یا بی‌هویت - خانواده‌های بی‌فکری که گمان می‌کنند به خاطر غرب زدگی‌شان، خیلی هم روشنفکر هستند و ...، کمتر از رسانه‌های زنجیره‌ای و شبکه‌های اجتماعی می‌باشد و یا گمان می‌شود که مخاطب این شبکه‌های تلویزیونی یا اینترنتی، فقط مردم ساده و عوام هستند؟!!

جمهوری اسلامی ایران:

اتفاقاً موفقیت سلطه‌ی صهیونیسم بین‌الملل به سردگی و نقش‌آفرینی آمریکا، انگلیس و اسرائیل؛ در ایرانی که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، "زاندانم منطقه" و حیات خلوت آمریکا و منبع

تغذیه اقتصادی و نفتی و ... آنها و از جمله اسرائیل خوانده می‌شد، پس از انقلاب اسلامی بسیار تضعیف شد و الحمدلله شاهدیم که هر روز ضعیف‌تر می‌شود و این یک واقعیتی است که خودشان مکرر اذعان دارند.

تردیدی نیست که امریکا، انگلیس و اسرائیل، نه با رنگ پوست، مو و چشم و ابروی ما مشکلی دارند، نه با زبان و گویش ما، و نه حتی با نماز خواندن و روزه گرفتن ما - پس این همه دشمنی، جنایت، تحمیل جنگ، تحریم اقتصادی و هجمه سیاسی، امنیتی و فرهنگی و این همه ترور و تهدید برای چیست؟! برای این که سلطه و مالکیت سابق خود را از دست داده‌اند. به تعبیر امام و مقام معظم رهبری، از ما سیلی خورده‌اند. و البته این شکست و شکست‌های پیاپی دیگر، نه تنها اصلاً دلیل نمی‌شود که رضایت دهند، عقب نشینی کنند و کاری به کار ما نداشته باشند، بلکه خود سبب اهتمام بیشتر به نفوذ، نابودی و سلطه‌ی مجددشان بر این کشور و ملت می‌گردد.

منتهی از یک سو امکان حمله نظامی ندارند [وگرنه لحظه‌ای درنگ نمی‌کردند] و از سوی دیگر، حربه‌ی اقتصادی و فرهنگی و تبلیغاتی، (به تعبیر حضرت امام خمینی رحمة الله علیه)، بسیار برنده‌تر از سلاح جنگ است، و از سوی دیگر، مملکت و نظامی که بر پایه فرهنگ و آن هم فرهنگ اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله (اسلام ولایی) استوار شده است، با جنگ و بحران اقتصادی، دچار مشکل می‌شود، اما فرو نمی‌پاشد. پس باید هجمه تبلیغاتی، جنگ روانی، شیخون فرهنگی و مسموم کردن افکار و اعتقادات و باورها و امیدهای مردم را هدف قرار دهند.

مشکلات ما:

البته از این طرف نیز ضعف‌ها و مشکلات بسیاری وجود دارد که سبب موفقیت‌هایی برای آنان می‌گردد. ضعف‌های در سه قوه و دستگاه‌های ذیربط (سازمان‌ها و نهادهای علمی، فرهنگی، تبلیغاتی، رسانه‌ای)؛ و نیز ضعف‌هایی در اقشاری از مردم.

شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین و فاجعه‌آمیزترین ضعفی که اگر در نظام حاکمه (کم یا زیاد) ایجاد شود، عرصه‌ی تهاجم را برای دشمنان مساعدتر می‌نماید، «خود ناباوری و امید به لطف و محبت و یاری آنان باشد»، البته امیدی که از بی‌اطلاعی، بی‌بصیرتی، تنبلی و بی‌برنامه بودن خودشان و وحشت‌شان از قدرت‌های خارجی نشأت می‌گیرد.

بزرگ‌ترین ضعف مردم نیز می‌تواند از سستی اعتقادات - ضعف علمی و آگاهی - بی‌بصیرتی - زودباوری - احساس خود کم‌بینی - غرب زدگی - عوامی - تنبلی - تحمل‌گرایی - اسراف ... و خدایی ناکرده بروز خلل در "وحدت" شان باشد، که موجبات هر گونه تزلزل و نفوذی را فراهم می‌نماید.

* - چرا مقام معظم رهبری که سالها دربارهی اهداف و مقاصد شوم مذاکره به دولت و ملت تذکر و بیداری دادند، و در دو سال اخیر، ضمن حمایت از دولت منتخب مردم، حدود و ثغور و به اصطلاح قرمزها را تأکید و محافظت نمودند و ...، پس از پایان مذاکرات، بدون اشاره به مفاد توافقی که دائم می فرمایند: «ممکن است تصویب بشود یا نشود»، تأکید دارند که "ملت باید متحد باشند"!

انرژی هسته ای، مذاکرات، مفاد توافقی و ...، چه ربطی به "وحدت مردم" دارد؟! پس لابد خبرهایی هست (که در سخنان اخیر نیز به آنها اشاره نمودند)، لذا مردم باید هوشیار و بصیر باشند.

* - نفوذ و گستره ی جنگ نرم و تهاجم فرهنگی و رواج فساد و فحشا و ... نیز در نهایت به همت دولت (اعم از سه قوه و دستگاهها)، و نیز جدیت، غیرت، بصیرت و میل مردم بستگی دارد. وقتی از فساد و فحشا و رشوه و رانت و ... استقبال شد، وقتی اذهان عمومی مرعوب شد، وقتی فریب خورد و هواری بی جهت کشید و ...، حتماً باید منتظر عواقبش باشد.

پس اگر هر کسی خود را یک مسلمان، یک ایرانی، یک افسر یا سرباز جنگ نرم در سنگرهای فکری، علمی، فرهنگی، دینی، اقتصادی، سیاسی و ... ببیند و مردم حول محور ولایت، وحدت داشته باشند و نگذارند که به هر بهانه ای آنها را در مقابل هم به صف کشی درآورند؛ وعده نصرت الهی قطعی و حتمی است و تا کنون نیز همین تجربه را نموده ایم.

* - مردم بپرسند و تحقیق و مطالبه کنند که بر سر تحدید نسل (کنترل جمعیت) چه می آید؟ چه بودجه ای تصویب شده؟ در اختیار چه افراد و سازمانهایی قرار دارد و آنها چه می کنند؟ پشت پرده در خصوص رواج فرهنگ تک فرزندی یا حتی بی فرزندی، سقط جنین، بستن لوله ها و ... چه می گذرد؟

* - مردم بپرسند و تحقیق و مطالبه کنند که آیا مشکل کمبود آب در این مملکت، فقط به خاطر کاهش نزولات آسمانی است؟ فقط به خاطر مصرف غیر علمی و غیر مکانیزه در کشاورزی است؟ فقط به خاطر اسراف عمومی است؟ یا مشکلات دیگر و عمده ای نیز وجود دارد؟ آیا سرازیر شدن آبهای ورودی به ایران، هم چنان ادامه دارد؟ البته ما نمی گوئیم ندارد، ولی مطالعه و پیگیری جدی دولت و ملت را می طلبد. جنگ آب، حتمی است. نکند قبلاً جنگ، شکست بخوریم.

* - مردم بپرسند و تحقیق و مطالبه کنند که پس از گذشت نزدیک به چهل سال، و میلیاردها تومان و دلار هزینه، در دانشگاهها [به ویژه علوم انسانی - از فلسفه و علوم سیاسی گرفته تا ارتباطات و هنر و ...] و در متون درسی و مطالعاتی و در گزینش هیئت های علمی و انتخاب اساتید و ...، چه اتفاقی افتاده است؟

* - مردم بپرسند و تحقیق و مطالبه کنند که شهرداریها چه می کنند؟ آیا مسئله فقط قطع چند درخت و ساخت چند برج و مرکز تجاری است؟ یا بافتها و فرهنگها نیز دگرگون می شود؟ به کدام سو و چرا؟ به سر فضای سبز

این مملکت چه آمده و می‌آید؟! مگر می‌شود که به همین راحتی در وسط جنگ‌ها و رودخانه‌ها و فضا‌های عمومی و ریه‌های تنفسی شهرها، خانه و ویلا و برج و هتل و حتی شهرک بسازند و کسی هم نفهمد؟! یک آجر را ساعت دو بعد از نیمه شب جا به جا کنید، مأمور شهرداری با موتور می‌آید.

* - خب اگر مردم نه خودشان با فکر و بصیرت تحقیق و مطالعه و مطالبه کنند، نه به رهنمودها و تذکرات رهبرشان توجه کافی کنند، و نه اصلاً در زندگی شخصی و اجتماعی خود، علاقمند و نگران فرهنگ دینی و ملی خود باشند و نه نسبت به آفات داخلی و خارجی دلواپس باشند، هر اتفاقی ممکن است بیفتد (و یا حتماً می‌افتد).

و الحمدلله که به رغم تمامی کاستی‌ها و کمبودهای اختیاری و اجباری، ملت خوب، آگاه، بصیر و در میدانی داریم، وگرنه اینجا را زودتر از مصر، سوریه می‌کردند.

تذکر مهم:

لازم به ذکر است که موفقیت ایران اسلامی، به رهبری ولایت فقیه و نیز وحدت و همت و از جان گذشتگی و ایثار و مجاهدت مردم و مسئولین با تقوا، با درایت و بصیر و دلسوز، در اشاعه‌ی شعائر بر حق، بیداری ملت‌ها، حتی در اروپا و امریکا، رسوا کردن چهره‌ی زشت نظام استکباری سلطه و چهره‌کریه و بچه‌کش اسرائیل و نیز در موج بیداری اسلامی، به مراتب بیشتر از موفقیت آنها در جنگ نرم علیه این ملت بوده است. و این هم شعار نیست، بلکه اخبار، آمار و ارقام و حتی اعترافات خواسته یا ناخواسته دشمنان، خود گواه بر صحت ادعاست.

مقام معظم رهبری:

«نقشه‌ی دوّم دشمن نفوذ است؛ می‌خواهند در کشورهای اسلامی و در کشورهای این منطقه، یک نفوذی به‌وجود بیاورند که تا ده‌ها سال ادامه داشته باشد. امروز آمریکا آبروی گذشته را در این منطقه ندارد؛ می‌خواهند این را بازسازی کنند. **در کشور ما هم قصدشان همین است؛** در ایران هم نیتشان این است. آنها به خیال خودشان، در این جریان مذاکرات هسته‌ای - این توافقی که حالا نه در اینجا هنوز تکلیفش معلوم است، نه در آمریکا؛ هم اینجا معلوم نیست که رد بشود یا قبول، هم آنجا معلوم نیست که رد بشود یا قبول - **نیت آنها این بود که از این مذاکرات و از این توافق، وسیله‌ای پیدا کنند برای نفوذ در داخل کشور. ما این راه را بستیم و این راه را به طور قاطع خواهیم بست؛** نه نفوذ اقتصادی آمریکایی‌ها را در کشورمان اجازه خواهیم داد، نه نفوذ سیاسی آنها را، نه حضور سیاسی آنها را، نه نفوذ فرهنگی آنها را؛ با همه‌ی توان - که این توان هم بحمدالله امروز توان زیادی است - مقابله خواهیم کرد؛ اجازه نخواهیم داد.» (۱۳۹۴/۵/۲۶)



اعتقادی - شهریور ۱۳۹۴

در فیسبوک خطاب به مسلمانها: این چه خدایی ایست که انسانها روی هم در دنیا و هم آخرت عذاب می دهد و به گونه ای لذت می برد و عذاب رو هم بیشتر می کند (مثل افراد شکنجه گر) مثلاً کودکانی که در آفریقا از گرسنگی و بیماری می میرند و رنج می کشند و خدای شما کاری انجام نمی دهد در صورتی که هیچ گناهی انجام نداده اند. شما مسلمانها همین خدایی رو می پرستید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خیلی کوتاه، مختصر و مفید پاسخ دهید، نوشته:

«عذاب کشیدن انسانها را به چشم می بینیم، نه تنها در آفریقا، بلکه در سرتاسر دنیا. پس چه خدایی باشد و چه نباشد، انسان متحمل عذاب شده و چون شما منکر خداید، پس باید اقرار کنید که این عذابها از ناحیه ای انسانهای بی خدایی مانند شما، بر هم نوعان خود تحمیل شده است. پس شما باید آن ظالمان شکنجه گر - از یک سو ظلم و جنایت می کنید و از سوی دیگر می گوئید: چون ما به راحتی ظلم می کنیم، پس خدایی نیست؟! - پس معلوم شما که خدای شما (فرعون زمان) ظالم است».

الف - خداوند متعال، نه با پرستش مسلمانان به وجود آمده و نا با کفر کافران از بین می رود. پس نه راه اثبات وجود خدا و حقانیت اسلام، شکم سیر مرفهین بی درد است و نه راه انکار و تکذیب او، شکم خالی آفریقاییها و ... می باشد. بلکه عاقل، از عقلش برای شناخت بهره می برد.

ب - مگر نمی گویند که خدایی نیست و اسلام بر حق نیست؛ خب پس چرا این همه ظلم، فقر، گرسنگی و ... وجود دارد؟! پس اگر معتقدند که خدا، اسلام و معاد نیست، باید به صراحت اذعان کنند که علت تمامی بدبختیهای انسانها، خودشان هستند، یعنی مردمان بی اعتقاد به خدا و قیامت و بالتبع مردمان متکبر، بی قانون، و وحشیهایی بدتر از فاشیستها.

ج - ما خدا را می پرستیم، چه همگان گرسنه باشند و چه سیر؛ این را هم می دانیم که "انسان بی پرستش روی زمین وجود ندارد"؛ خب حالا آنها بگویند: که خدا و دین و معاد آنها کدام است که این همه ظلم، فقر و بدبختی را به ارمغان آورده است؟!

د - هم می‌گویند: "خدا و معادی در کار نیست"، هم می‌گویند: "خدا این بدبختی‌ها را به بندگانش تحمیل کرده است"، خب بالاخره خدایی هست یا نیست؟ و اگر می‌گویند: "نیست"، این بدبختی‌ها را همین خدا ناباورانی که صدها خدای کاذب را می‌پرستند، بر نوع بشر تحمیل کرده‌اند.

ه - به راستی چرا حمله‌وران، مهاجمان، قتل‌عام‌کنندگان، مستکبران، ظالمان، متجاوزان، تحمیل‌کنندگان جنگ، بدبختی، آوارگی، فقر، قحطی، گرسنگی و ...، همه از کفار مرتجع، متعصب، مدرن و پست مدرن هستند، و قربانیان همه از موحدین و مسلمانان؟!!

جرم‌شان جز این که می‌گویند: شما را به الوهیت و ربوبیت قبول نداریم، بلکه خدای ما، "الله وحده لا شریک له" است، چیست؟ مگر این کفار دم از دموکراسی، لائیسیم و لیبرالیسم نمی‌زنند؟! پس چرا ما را با اعتقاداتمان به خدا، اسلام و معاد رها نمی‌کنند و به خاطر اعتقاداتمان به خاک و خون می‌کشند؟! این همه دشمنی با خداپرستان برای چیست؟ از جان مردم چه می‌خواهند که خداپرستی‌شان، سد راه رسیدن آنها به اهداف و منافع‌شان است؟!!

«الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحج، ۴۰)

ترجمه: همان کسانی که بناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما خداست» و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است.

روش ابلیس و ابلیسیان:

بارها بیان نمودیم که روش ابلیس و ابلیسیان، این است که گناه خود را به گردن دیگران و در نهایت گردن خدا بیاندازند. این شاکله‌ی همه مستکبرین عالم است، خواه ابلیس باشد یا سایر شیاطین انس و جن.

ابلیس هم پس از استکبار و عصیان، وقتی دید که کار از کار گذشته است، باز هم ادب نشد و گفت: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي» یعنی «خدایا! حال که تو مرا گمراه کردی»؛ یعنی گناه تکبر، جهالت، ظلم و کفر خود را گردن خدا انداخت!

این سنت هم چنان در زیر مجموعه‌ی ابلیس (شیاطین کوچک و بزرگ) جاری است، ایجاب روحیه‌ی استکباری همین اصول است، اولاً: اگر چه هزاران هزار خدا را [از طاغوت‌های دورنی نفس گرفته تا طواغیت بیرونی] را عبادت و پرستش می‌کنند، اما هرگز به بندگی خدا در نمی‌آیند - و ثانیاً خود را مبرای از هر عیب و نقصی می‌دانند و بالتبع همیشه دیگران را مقصر می‌شمارند - و ثالثاً در نهایت، [به رغم کفرشان]، باز هم اذعان به وجود

خدا می کنند، چرا که تمامی جنایات و ظلم های خود را گردن او می اندازند! گویی خدا می خواهد به خودشان ثابت کند که "منکر واقعی نیستید، بلکه می شناسید، ولی دشمنی (عناد) دارید.

و اما قیامت:

تمامی جهالت ها، غفلت ها و بالتبع ظلم هایی که از ناحیه ی بشر خدانشناس به خویش و سایر همنوعان تحمیل می شود، به خاطر «عدم اعتقاد به معاد است، نه صرفاً عدم اعتقاد به مبدأ». چون اعتقادی به معاد، بازگشت، حساب و کتاب و پاداش و کیفر ندارند، این همه ظلم می کنند؛ و با انکار عذاب الهی در قیامت، این همه فساد، فحشا و جنایت می کنند.

صهیونیست ها، (که البته منکر وجود خدا نبودند)، از همان ابتدا، با انکار عذاب الهی نسبت به خودشان، به خود جرأت خیانت و ظلم دادند و جنایات خود را توجیه کردند، این که جدید نیست. به طور کلی، کفار راجع به مسئله قیامت، دو دسته شدند؛ یک دسته اصلش را منکر شدند، پیامبران و اندازهای آنان را دروغ شمردند و گفتند:

«هَيَّاتَ هَيَّاتَ لِمَا تُوْعَدُونَ * إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ * إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» (المؤمنون، ۳۶ تا ۳۸)

ترجمه: (گفتند:) وه چه دور است آنچه که وعده داده می شوید * جز این زندگانی دنیای ما چیزی نیست می میریم و زندگی می کنیم و دیگر برانگیخته نخواهیم شد * او (پیامبرشان) جز مردی که بر خدا دروغ می بندد نیست و ما به او اعتقاد نداریم.

یک دسته نیز (صهیونیست ها = یهودیان ناباور و سلطه گر) گفتند: خیر، خدا و قیامت هست، اما ما عذاب نمی شویم، اگر هم عذابی شویم، خیلی کم و کوتاه خواهد بود.

«وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً ۗ قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۸۰)

ترجمه: و گفتند جز روزهایی چند هرگز آتش به ما نخواهد رسید! بگو مگر پیمانی از خدا گرفته اید که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد یا آنچه را نمی دانید به دروغ به خدا نسبت می دهید؟!

آری، خداوند متعال در قرآن کریم و در آیات بسیاری بیان نموده که علت اصلی این گناهان و ظلم ها، عدم باور قیامت است.

«وَقَالُوا أَيُّدَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَتِنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» (السجدة، ۱۰)

ترجمه: و گفتند آیا وقتی در [دل] زمین گم شدیم آیا [باز] ما در خلقت جدیدی خواهیم بود؟ [نه] بلکه آنها به لقای پروردگارشان [و حضور او] کافرند.

نتایج:

یک - شناخت خداوند متعال و حتی ادعای تکذیب او، دلیل عقلی می‌خواهد و نه شعار معدوی؛ هر چند که دیدن این شکم‌های برآمده از گوشت و خون مردم مظلوم و این شکم‌های خالی و به پشت چسبیده‌ی مظلومین و قحطی‌زدگان و کشتار مستضعفین به دست مستکبرین نیز، دلایل بسیاری آشکاری بر حقانیت بشارت‌ها، اندازها، تذکرات و آموزه‌های قرآن کریم و اسلام می‌باشد. اما وقتی عقل، زیر فضولات معده مدفون شد، این شعارهای معدوی نیز تنها براهین آنها برای شناخت می‌شود و این فجایع بر می‌آید.

دو - اگر بگویند: خدایی هست، پس باید اقرار کنند که این ظلم‌ها از ناحیه‌ی خدا نابوران و منکران قیامت است؛ و اگر بگویند: "خدایی نیست"، این اقرار صریح‌تری است مبنی بر این که تمامی این ظلم‌ها از خودشان است.

سه - کدام جنگ، خونریزی، ظلم، فتنه، قتل‌عام، کودک‌کشی، تجاوز، فسق، فساد، فحشا، قحطی و ... را دیده‌اید که عامل اصلیش استکبار و ظلم کفار نباشد؟!

چه کار کنیم که در قیامت اهل نجات باشیم؟**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):**

در یک جمله‌ی کوتاه، "ایمان و عمل" صالح سبب رشد، کمال، قرب و نجات است. اما توضیح آن که هر موضع و کار آدمی، مبتنی بر دو ثقل است و دو بُعد دارد، یکی بُعد نظری و دیگری عملی. بُعد نظری همان اعتقادات و باورهای اوست و بُعد عملی نیز افعال او می‌باشد.

الف - پس اولین شرط اهل نجات بودن، باور قیامت و حیات اخروی است. بسیاری وجود خداوند متعال را به عنوان مبدأ، خالق و پروردگار عالم قبول دارند، اما قیامت، حشر و حیات اخروی را قبول یا باور ندارند و همین باور نداشتن قیامت است که سبب بروز خطا، انحراف و گناه می‌شود.

ب - قبول داشتن خداوند متعال به عنوان مبدأ، خالق و پروردگار، مثل قبول داشتن "علت پیدایش و گردش" هر چیز دیگری است و هیچ مسئولیتی نمی‌آورد. به عنوان مثال: اگر کسی اهل تحقیقات علمی باشد و پی‌برد که علت نور و انرژی خورشید، انفجارات اتمی در آن است، به کدام وظیفه یا مسئولیتی مکلف می‌گردد؟

حال اگر شما به خودتان یا به مخاطب اثبات کردید که این عالم خالق دارد و او هم بگوید: «باشد، قبول» - بعد بگویید: «لابد خالق علیم و حکیم است»، او بگوید: «این هم قبول»، - بعد بگویید: «لابد ما را هدایت کرده و می‌کند»، او بگوید: «این هم قبول» ...؛ اما آخرش به هدف معینی نرسد، به معاد نرسد، به «إلیه المصیر =

بازگشت به سوی اوست» و «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ = رجعت به سوی اوست» نرسد، نه تنها همه چیز در نظر عبث می آید، بلکه هیچ تکلیف و مسئولیتی را نمی آورد. از این رو شناخت و اعتقاد به مبدأ، باید با شناخت و اعتقاد به هدف توأم باشد.

جهان بینی موحدین و مسلمانان، مبتنی بر هر دو اصل توحیدی مبدأ و معاد می باشد: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». **ج -** بدیهی است هر کسی به سوی اهداف کوچکتر، در راستای هدف غایی خود رهسپار است، پس کسی که حیات اخروی را شناخته و باور دارد، نگاهش به دنیا اصلاح می شود. چنین کسی دیگر دنیا و متاع دنیا را هدف نمی گیرد، به دنیا وابسته نمی شود و به دنیا و هر چه در آن است، نگاه ابزاری دارد. پس می فهمد که این متاع یا نعمت، فقط وسیله و ابزاری است برای رشد او، برای نجات از هلاکت و تقرب او؛ لذا از این ابزار به گونه ای بهره می برد که او را نزدیک گرداند و اگر چیزی سبب دوری اش شود، از آن اجتناب می کند (تقوا).

دقت کنیم که آدمی همیشه به سوی "دعوت" رهسپار می شود، تا از یک سو دعوت در کار نباشد، از سوی دیگر پذیرش، حرکت و رفتنی در کار نیست؛ پس کسی که به معاد ایمان آورد، با بصیرت می نگرد که به کدام سو و چه هدفی دعوت می شود؟

تمامی این معانی، در سه آیه ذیل بیان شده است:

«يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ * مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ دُونِ ذَلِكَ أَوْ أَنْتُمْ هُوَ مِمَّنْ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» (غافر، ۳۸ تا ۴۰)

ترجمه: ای قوم من، این زندگی دنیا تنها کالایی [ناچیز] است، و در حقیقت، آن آخرت است که سرای پایدار است * هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی باید و هر که کار شایسته کند - چه مرد باشد یا زن - در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند * و ای قوم من، چه شده است که من شما را به نجات فرامی خوانم و [شما] مرا به آتش فرامی خوانید؟

حُبِّ وِ مَحْبُوبِ:

در میان حکما و عرفا سخن زیبایی بر گرفته از آیات، احادیث و روایات هست، مبنی بر این که «مُحِبِّ، مَائِلِ بِه لِقَائِ مَحْبُوبِ اسْت»، یعنی هر کسی، چیزی یا شخصی را دوست داشته باشد، با شوقی که مستمراً تشدید می شود، مایل است به وصال و دیدار محبوب برسد. پس اگر کسی خداوند متعال، خدای متان، خدای ارحم الراحمین را دوست داشته باشد، مایل به لقای اوست. چنین کسی در بُعد نظری، چیزی را با خدا "شریک" نمی گرداند و در بُعد عملی نیز "عمل صالح" انجام می دهد و می شود اهل کمال و اهل نجات:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (الکهف، ۱۱۰)

ترجمه: بگو: «من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.»

دقت:

"شرک" که همان شریک گرفتن است، نه تنها انواع و اقسام دارد، بلکه شدت و ضعف مرتبه هم دارد.

* - گاهی انسان در خالقیت خدا شرک می‌ورزد؛ گمان دارد که دیگران نقشی در خلقت دارند! حال خواه بگوید این بُت خالق باران است و خواه بگوید: انرژی، ماده اولیه، بیگ بنگ و ... خالق هستند.

* - گاهی انسان در ربوبیت خدا شرک می‌ورزد. ربوبیت همان صاحب اختیاری، تربیت و تدبیر امور است. مثل کسانی که بیش از یک وسیله، برای دیگران نقشی در رزاقیت قائلند. این نوع از شرک عمومیت بیشتری از نوع "شرک در خالقیت دارد".

* - گاهی انسان در اطاعت و تسلیم شرک می‌ورزد. یعنی احکام نفس خود یا دیگران را بر احکام الهی ترجیح می‌دهد. این نوع از شرک عمومیت بیشتری نسبت به انواع دیگر شرک دارد.

پس کسی که دقت کند موحد باشد، در هدف نهایی، محبوب غایی، ربوبیت و تسلیم و بندگی شرک نوزد، اهل نجات می‌گردد.

همه این معانی، از ولایت گرفته تا حکم، در یک آیه بیان شده است:

«قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِن وَّلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا»

ترجمه: بگو: «خدا به آنچه درنگ کردند دانایتر است. نهان آسمان‌ها و زمین به او اختصاص دارد. وه! چه بینا و شنواست. برای آنان یآوری (سرپرستی) جز او نیست و هیچ کس را در فرمانروایی خود شریک نمی‌گیرد.»

اتصال:

آدمی، برای رسیدن به هر مقصود و هدفی، دائماً خود را به کسی یا چیزی (وسیله/توسل) که او را به مقصود برساند "متصل" می‌گرداند.

به اتصالات همین زندگی دنیوی بنگریم. کسی که می‌خواهد سفر دوری برود، خودش را به هواپیما متصل می‌کند تا با سرعت آن حرکت کند - کسی که می‌خواهد از راه دریا عبور کند، خودش را به کشتی متصل می‌کند، تا هم حرکت جهت‌دار داشته باشد و هم در آب فرو نرود - کسی که می‌خواهد کسب علم کند، خودش را به محیط علمی، کتاب و معلم متصل می‌کند - کسی که گرسنه است و می‌خواهد رفع جوع کند، خودش را به سفره متصل می‌کند و ...

پس کسی که می خواهد اهل نجات باشد، خودش را به کشتی نجات متصل می کند و کسی که می خواهد به محبوب برسد، خودش را به آن چه او فرموده متصل می نماید.

چرا فرمود: "صلاة - صلوات، صله ارحام و ..."، اینها همه "اتصال" است. پس کسی که وصل به فانی (دنیا و متاعش) شد، خودش هم به هلاکت می افتد و کسی که وصل به باقی شد، خودش نیز نجات یافته و بقا می باید.

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (الرعد، ۲۱)

ترجمه: و کسانی که هر آنچه را خداوند به پیوستن آن فرمان داده می پیوندند و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب بیم دارند.

قطع اتصال:

انسان بدون اتصال نمی ماند، اما هر آن ممکن است که اتصال خود را به وسیله ای قطع کند و به وسیله دیگری که برای هدف دیگری می باشد، متصل نماید. کسی که از خدا و معاد قطع می کند و دنیا را هدف و محبوب می گیرد، خودش را به وسایل رسیدن به آن متصل می کند:

«الَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (البقره، ۲۷)

ترجمه: همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می گسلند و در زمین به فساد می پردازند آنانند که زیانکارانند.

تابعیت:

نکته ای حایز اهمیت دیگر، "تابعیت" است. انسان سرگردان است، از این رو دائماً به دنبال الگو و رهبری است تا با تبعیت از او به سوی "محبوب" رود و به وصال و لقای او برسد.

ریشه این تابعیت، همان «محبت» است. کسی که محبوب غایی اش متاع دنیاست، از اهل دنیا تبعیت می کند و کسی که محبوب غایی اش، الله جلّ جلاله می باشد، از رسول او [صلوات الله علیه و آله] و کسانی تبعیت می کند که او را به سوی محبوب ببرند.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو: اگر خدا را دوست می دارید پس مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهانتان را ببامزد، و خداوند آمرزگار و مهربان است.

***- پس راه نجات، در همان دو کلمه خلاصه می شود: «ایمان و عمل صالح».

www.x-shobhe.ir



قرآن کریم و حدیث - شهریور ۱۳۹۴

چرا در قرآن کریم، لغت "قتل" در اشکال مختلف آن ۱۵۸ مرتبه در بیش از ۱۳۰ آیه بکار رفته است که در بیش از ۲۰ آیه خداوند مستقیماً امر به کشتن انسان‌ها می‌دهد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

بدیهی است که وقتی در حقوق بشر امروزی، مدافعان و مجاهدان در مقابل استکبار و ظلم «تروریست» خوانده می‌شوند، مهاجمان «انسان‌ها» خوانده می‌شوند.

اگر چه این آمار صحیح نیست، اما در هر حال واژه «قتل» و مشتقاتش ده‌ها بار در آیات کریمه تکرار شده است (شاید ۹۸ بار باشد).

الف - واژه «قتل» به معنای «کشتن و کشته شدن» می‌باشد، یعنی مرگ یا ازاله‌ی روح از بدن، به واسطه‌ی عملی که سبب مرگ شود و توسط عاملی که از عوامل مرگ طبیعی نباشد.

ب - از این رو در قرآن کریم، این واژه به مصادیق بسیاری تعلق گرفته است. از قتل نفس هابیل به دست قابیل گرفته، تا مرگ (کشته شدن) یک قوم به واسطه عذاب الهی، تا جنگیدن یک جناح باطل یا یک جناح حق، تا حتی کشته شدن کودکان بی‌گناه، تا ده‌ها توصیه و حکم شرعی در خصوص قتل. مثل آن که فرمود: کسی را بی‌گناه نکشید یا ... پس چنین نیست که تمامی این آیات، مربوط به جنگ و امر به کشتن باشد.

ج - پس، در قرآن کریم، از انواع و اقسام کشته شدن‌ها، با واژه «قتل» یاد شده است. از کشتن خدا به عذاب گرفته، تا قتل عمد و غیر عمد، تا جنگ که در قرآن از آن به «قتال» یاد می‌شود، تا بیان حوادث تاریخی «فَهَرَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ - پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود جالوت را کشت / البقره، ۲۵۱» و حتی بسیاری از نفرین‌های الهی، مانند «فُقِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ / کشته باد یاران آن خندق [که در آن آتش افروخته بودند و موحدین را زنده زنده در آن می‌انداختند] - البروج، ۴» - «فُقِلَ الْحَرَّاصُونَ - مرگ بر دروغ‌پردازان / الدّارینات، ۱۰» - یا «فُقِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ - کشته باد انسان، چقدر پوشاننده‌ی [حق و ناسپاس] است / عبس، ۱۷» - تا نگاه به شهید، که او را مُرده قلمداد نکنند «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

أَمْوَاتٌ بَلًا أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَأَ تَشْعُرُونَ - و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مرده نخوانید بلکه زنده اند ولی شما نمی دانید / البقره، ۱۵۴ - تا احکام شکار در حال احرام یا تقبیح کشتن فرزندان و
 آیا یک رقم ۱۵۰ تایی می دهند و بعد همه را به یک معنا می گیرند؟! خب مگر خواندن این آیات چقدر زحمت دارد؟ در نهایت به رقم خودشان، ۱۳۰ خط می شود. پس لابد، غرض سوء و عمدی در کارشان هست!

روش ضد تبلیغ:

همان گونه که بیان شد، دامنه‌ی اطلاق کلمه "قتل" بسیار گسترده است و ده‌ها موضوع متفاوت را در بر می گیرد؛ سخن اعتراضی و انتقادی اینها مثل آن است که بگویند: چرا کلمه "مرگ یا کشته شدن"، [از شعر و قصه گرفته تا اقسام حقوق و اخبار حوادث و ...] در هر ادبیاتی این قدر زیاد است؟ خب بالاخره هر انسانی که به دنیا آمدن را تجربه کرده است، قطعاً نوعی از مرگ را تجربه خواهد کرد و جالب است که بدانیم اکثر مرگ‌ها، نوعی قتل و کشته شدن است و نه مرگ طبیعی. حال خواه در جهاد فی سبیل الله کشته شوند، یا فی سبیل الطاغوت، یا به واسطه حوادث طبیعی و غیر طبیعی، یا پرخوری، شراخواری، درگیری، ترور، یا جنگ بیولوژیک و بسیار پنهان، یا سقط جنین و

اما روش ضد تبلیغ همین است که با این واژه به صورت چرتکه‌ای برخورد می کنند، حتی یک آیه که در آن واژه "قتل" آمده باشد را نیز نمی خوانند، بلکه در جستجوگرها، تعداد تکرار کلمه را نگاه می کنند، بعد دو یا سه یا ده آیه در خصوص "جنگ" را پیدا می کنند و چنان جو سازی و ضد تبلیغ می کنند که اذهان عمومی گمان می کند که حتی اگر در صد آیه یا دویست آیه هم کلمه "قتل" آمده باشد، بدین معناست که بروید دیگران را بگیرید و بکشید!

امر به قتل:

شاید اگر تمامی ۹۸ یا صد یا صد و پنجاه آیه‌ای که در آن واژه‌ی "قتل" آمده است را مطالعه کنیم، کمتر از ده آیه‌ی "امری" پیدا کنیم، که بیشتر این تعداد نیز به موضوع "جنگ" اختصاص دارد که در ادبیات قرآنی به آن "قتال" گفته می شود.

"قتال" به معنای جنگ:

اگر چه تعداد این آیات نیز بسیار کم است، اما موضوعش بسیار مهم و حیاتی است. بی تردید هیچ شخص یا سپاهی، با زمین، آب، آسمان، هوا و در و دیوار نمی جنگد، بلکه حتماً سپاهی از آدمیان در مقابل قرار دارند؛ و این دو سپاه یا هر دو بر باطل هستند و یا یکی باطل است و دیگری حق. پس هیچ جنگی یک سویه نیست. دو جناح که با هم دشمن هستند، به جنگ هم می روند.

بشر از وقتی قابیل، برادرش هابیل را کشت، مبتلا به عارضه "آدم گُشی" شد که بیشترین مصداق آن در "جنگ"ها رخ می دهد و وقتی موضوع جنگ [قتال] در اسلام و قرآن مورد بحث است، یعنی جنگ بین «حق و باطل» - از این رو می فرماید: هر دو جناح می جنگند، منتهی یک در راه خدا و دیگری در راه طاغوت:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده اند، در راه خدا کارزار می کنند. و کسانی که کافر شده اند، در راه طاغوت می جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

از جنگ گریزی نیست:

پس از جنگ گریزی نیست، چرا که مستکبران و ستمگران و چپاولگران عالم، هیچ گاه آرام ننشسته و نخواهند نشست. هیچ لحظه ای از تاریخ بشر، خالی و مصون از "جنگ" نبوده است، چرا که همیشه حق و باطل، مقابل یک دیگر صف آرای و کارزار می کنند.

در این مقوله، نه تنها هیچ فرقی بین دوران نمرودیان، فرعونیان، قرون وسطایی ها و امروزی ها نمی باشد، بلکه هر چه سیطره استکبار گسترده تر می شود، جنگ افروزی، قتل عام، نسل گُشی، آدم گُشی، بچه گُشی و انواع جنایات شان به طرق مختلف و ابزار متفاوت «جنگ نرم و سخت» نیز بیشتر می شود. صدها هزار نفر را از فقر می گُشند، صدها هزار نفر را در جنگ بیولوژیک می کُشند، صدها هزار نفر را در جنگ فرهنگی (از سقط جنین گرفته تا اعتیاد و خودکشی) از پای در می آورند و میلیون ها نفر را نیز با بمباران های اتمی، نوترونی، الکترونی، شیمیایی و ... می کُشند.

از این رو خداوند متعال در قرآن کریم که دین و کتاب همه جهانیان در تمامی اعصار است، خطاب به مؤمنین فرمود «جنگ برای شما نوشته شده است»، یعنی گریزی از آن نیست. بجوایید یا نخواهید، خوش تان بیاید یا نیاید، درگیر جنگ هستید.

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۲۱۶)

ترجمه: بر شما کارزار (با کفار) نوشته و مقرر شد و حال آنکه برای شما ناخوشایند است، و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما بهتر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بدتر است، و خدا می داند و شما نمی دانید.

ناراحتی دشمن از اسلام:

اتفاقاً ریشه ناراحتی و بغض و البته ترس دشمن از اسلام، در همین توجه به جنگ، مقابله، استقامت و شدت با کفار است.

امروزه چه در ادیان الهی، و چه در مکاتب بشری، دیگر هیچ جریان فکری، عملی، تربیتی و حقوقی باقی نمانده است که بگوید: خوار و تسلیم و زبون دشمنان خدا و خودتان نگردید - تسلیم ظلم و ستم نشوید. اگر مسیحی باشند، به اسم ایشان و به بهانه‌ی «اخلاق»، می‌گویند: «اگر این طرف صورتت را سیلی زدند، آن طرف را بیاور تا یکی دیگر هم بزند!» و اگر اهل مکاتب بشری (لیبرال دموکراسی، پست مدرن و ...) باشند، می‌گویند: هیچ مفهوم مطلق وجود ندارد - هیچ قداستی وجود ندارد - هیچ قیامتی وجود ندارد - هیچ ارزش و ضد ارزشی وجود ندارد...؛ و البته خوب که بنگیرد، متوجه می‌شوید که تأویل همه اینها، این است که "حق با قدرت" است، پس کسی با قدرت برتر در نیافتد.

البته خودشان هم دین‌گرا (فراماسون و صهیونیسم و شیطان پرست) هستند و در دین خود بسیار متعصب نیز می‌باشند - هم مکتب‌گرا هستند و کارخانجات مکتب‌سازی آنها تولید مستمر دارد - هم مستکبر و ظالم و زیاده خواه هستند و هم دنیا به آتش جنگ کشیده‌اند.

در این میان فقط اسلام است که امت خود و مردمان جهان را تعلیم می‌دهد که خیر این چنین نیست، بلکه باید علیه استکبار و ظلم پیاخیزید، از خودتان دفاع کنید، تسلیم نشوید، برده و بنده‌ی طاغوت‌های درونی و بیرونی نگردید، از کسی جز خدا نترسید و اگر در این راه کشته شوید (به قتل برسید) نیز به والاترین مقام که شهادت است، رسیده‌اید و حیات می‌یابید.

آیات و آموزه‌های قرآنی در این خصوص (مانند دو آیه ذیل)، دشمن را ناراحت، عصبانی و البته نگران می‌کند، آنها می‌خواهند که در مقابل زورگویی آنها، حتی اندک مقابله‌ای نیز صورت نپذیرد!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (المائدة، ۸)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (البقره، ۱۹۰)

ترجمه: و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید، ولی از اندازه درنگذرید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

امر به جنگ (قتال):

چه تعبیر زیبایی حضرت امام خمینی رحمه الله علیه داشتند، فرمودند: «جنگ، جنگ است و عزت و شرف ما در **گرو همین جنگ است**»، یعنی در جنگ، جایی برای تعارف و پذیرایی از دشمن با شیرینی و شربت نیست، و با لب خندان و دسته گل به پیشواز دشمن نمی روند. وقتی دشمن لشکر کشی کرده و قصد جان، مال، سرمایه های مادی و معنوی و نوامیس شما را کرده و حمله ور شده و از زمین و آسمان شما را زیر آتش گرفته است، اگر عمدی و خائنانه نباشد، ابلهانه است کسی بگوید: «نه، ما فقط و فقط دین آشتی و صلح هستیم - ما اصلاً معنا و مفهوم جنگ را نمی دانیم و اصلاً جنگیدن را نمی توانیم - ما فقط اهل همزیستی مسالمت آمیز، گفتمان، مذاکره، لبخند و برو و بیا و میهمانی هستیم».

خیر، بلکه اسلام ضمن آن که توصیه و تأکید بر صلح و همزیستی مسالمت آمیز و تعاون در خیر دارد، می فرماید که باید به شدت مقابل مهاجمین به دین، مملکت و ملت خودتان ایستادگی کنید. و این دستوره های خداوند، دشمنان او و دین او را آزار می دهد.

انواع جنگ ها و مقابله ها و کشته ها:

اگر چه امروزه جهان در سایه ی ظلمانی لیبرال دموکراسی و صهیونیسم بین الملل، در آتش جنگ می سوزد، اما جنگ فقط جنگ میدانی و با سلاح گرم نیست. جنگ نرم، جنگ روانی [یا همان جنگ فرهنگی و تبلیغاتی]، جنگ اقتصادی و جنگ سیاسی نیز از انواع جنگ هایی هستند که استکبار جهانی بر مردم تحمیل کرده است و اتفاقاً کشته های این میادین، اگر بیشتر از جنگ سخت با سلاح گرم نباشد، کمتر هم نیست.

فتنه:

از این رو خداوند متعال در جنگ نرم نیز می فرماید با "فتنه گران" بجنگید، آن قدر که دیگر فتنه گری باقی نماند و می فرماید از همان موضعی که شما را رانده اند، برانیدشان؛ و البته همانجا تصریح می کند که "فتنه، از قتل بزرگ تر و شدیدتر است". خب معلوم است که دشمنان اسلام و مسلمین، باید از این مواضع، بصیرت بخشی در دشمن شناسی و ترغیب به مقابله و ایستادگی بترسند و ضد تبلیغ کنند و بگویند چرا در قرآن کریم صد بار یا بیشتر واژه ی "قتال" آمده است؛ هر چند که بیان شد، دامنه، مصادیق و موارد "قتال" بسیار گسترده و متنوع است و همه به "جنگ" یا دستور به "جنگ" بر نمی گردد.

«وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۱۹۱)

ترجمه: و هر کجا بر ایشان دست یافتید آنان را بکشید، و همان گونه که شما را بیرون راندند، آنان را بیرون برانید، [چرا که] فتنه [شرك] از قتل بدتر است، [با این همه] در کنار مسجد الحرام با آنان جنگ مکنید، مگر آنکه با شما در آن جا به جنگ درآیند، پس اگر با شما جنگیدند، آنان را بکشید، که کیفر کافران چنین است.

در آیه ۲۱۷ در همین سوره، می‌فرماید: «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»، یعنی فتنه از قتل بزرگ‌تر است؛ و همین آگاهی و بصیرت بخشی‌ها در آموزه‌های قرآنی است که موجب انزجار، دغدغه و دل‌رهی هر چه بیشتر دشمنان می‌گردد.

می‌خواهند مسلمانان نه تنها نادان، ابله و بی‌بصیرت باشند و متوجه انواع و اقسام "فتنه‌ها و توطئه‌ها" در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و ... نشوند، بلکه اگر متوجه شدند نیز فقط به "گفتمان" روی آورند و هیچ برخوردی نکنند، تا آنها کار خود را به انجام رسانده و به مقصود برسند.

در خطبه ۹۱ فتح البلاغه، در قسمتی که در مورد فتنه‌ها صحبت می‌کند، امام می‌فرماید: «آن که در آن فتنه‌ها بصیر و داناست بلا دام‌گیری می‌گردد و هر که کوردل و نابیناست بلا از او دور می‌ماند» توضیح دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این خطبه در بیشتر نسخه‌ها به شماره ۹۳ می‌باشد و در برخی به شماره ۹۲. بدیهی است که به هنگام مطالعه‌ی محققانه جهت ادراک، تفسیر و درک پیام، دانستن معنی واژگان اصلی، محوری و کلیدی ضرورت دارد. به عنوان مثال در همین فراز از خطبه، واژگان «فتنه، بلا و بصیرت»، محورهای اصلی بحث هستند.

بصیرت:

«بصیر» از اسمای الهی می‌باشد، در آیات بسیاری ذکر شده که او بصیر، سمیع، خبیر و حکیم است. برای کلمه «بصیرت» معانی متفاوت و مترادفی بیان شده است، اما در یک کلمه می‌تواند گفت: "بینش عمیق در نگاه به یک موضوع یا مقوله که سبب درک درست از آن می‌شود را بصیرت می‌گویند". این "بینش" که از علم و شناخت درست و صحیح و عمقی (نه سطحی و ظاهری) حاصل می‌گردد، مانع از این می‌شود که «بصیر»، خطا کند و یا فریب بخورد.

امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام فرمودند: «إِنَّ مَعِيَ لَبصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَ لَا لُبْسَ عَلَيَّ ... / خطبه ۱۰» - یعنی با من بصیرتی هست (بصیرتی دارم - بصیر هستم) [لذا] نه کسی را فریب دادم و نه فریب کسی را خوردم.

فتنه:

برای فتنه نیز معانی متفاوتی بیان شده است و حتی در قرآن کریم نیز به چند معنا به کار رفته است، اما در مجموع معنای «آزمایش و نیز اسباب آزمایش» می‌دهد. چنان که در قرآن کریم می‌فرماید: اولاد و اموال شما فتنه هستند

— خدا شما را با فتنه خیر و شرّ آزمایش می کند — خدا برخی از شما را فتنه‌ی (محل آزمایش) برخی دیگر قرار می دهد و ...

گاهی فتنه به یک گرفتاری بزرگ نیز گفته می شود (چون انسان و جامعه با آن امتحان می شوند): «وَ إِنْ أَصَابَتْهُ **فِتْنَةٌ** انْقَلَبْ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ - اگر مصیبتی به آنها برسد دگرگون می شوند و به کفر رو می آورند و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را / الحج، ۱۱» - گاهی فتنه به غوغایی که در گذشته برخاسته و یا آینده بر می خیزد گفته می شود؛ در قرآن کریم حتی به غوغای آتش و عذاب جهنم نیز فتنه اطلاق شده است «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ * ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ - روزی [است] که در آتش دوزخ به عذاب سوخته شوند. (به آنها گفته می شود) عذابتان را بچشید، این همان است که بدان عجله می کردید / الذّاریات، ۱۳ و ۱۴». وجه مرتبطش با "امتحان" نیز همین است که حالا به رغم انکارها و تکبرها، هم جهنم را آزمایش می کنند و هم امتحان پس می دهند که آیا باورشان شد و آیا می توانند رهایی یابند و یا تحمل کنند و !؟...

بلاء:

واژه‌ی "بلا" نیز به همان امتحان و آزمایش گفته می شود و غالباً به همراه واژه‌ی "فتنه" می آید، پس تفاوتی دارد. شاید بتوان گفت که تفاوت بلا و فتنه در این است که وقتی فتنه (آزمایش) دامنگیر کسی می شود، او را "مبتلا" می کند و در این بلا آزمایش شده و به تعبیری هم فتنه را تجربه می کند و هم خودش را می آزمایشد. بلا آن دامنگیری و امتحانی است که توأم با سختی می باشد، آن فتنه و آزمایش تعلق گرفته به فرد یا جامعه است که صبر (استقامت)، تحمل و گذر سالم از آن بسیار دشوار است، هر چند که نعمت و موهبتی باشد. مثل آزمایش حضرت ابراهیم سلام الله علیه، در قربانی کردن فرزندش برای خدا. فرزندش "فتنه" = محل آزمایش " است، و امر به قربانی کردن او "بلا" می باشد، و انجام دستور و نجات به همراه تشکر و تقدیر الهی، پاداش گذر سالم از این فتنه و بلا.

«وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ» - و ما او را ندا دردادیم که ای ابراهیم!

«قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» - حقاً که تو خوابت را تحقق بخشیدی، ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم.

«إِنَّ هَذَا هُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» - به یقین که این (حادثه) همان آزمایش آشکار بود. (الصّافات، ۱۰۴ تا ۱۰۶)

بیان امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام در خطبه ۹۳:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که باب علم و حکمت الهی می باشند، بیانات و تعاریف بسیار ژرفی از واژگان «فتنه» و «بلاء» دارند که حتماً باید مورد مطالعه‌ی همگان و به ویژه مسلمانان و بالاخص در این روزگار آشوب‌زده قرار گیرد.

در این خطبه نیز به یک فتنه‌ی مهم سیاسی، حکومتی، اجتماعی و اعتقادی در گذشته (مثل خوارج و جنگ نهروان) اشاره نموده و می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فُقَاتُ عَيْنِ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي - ای مردم! من چشم فتنه را کور کردم و غیر از من کسی بر دفع آن فتنه و فساد جرأت نداشت.»

*- و سپس توضیحی درباره اینگونه فتنه‌های "سیاسی - اجتماعی" داده و می‌فرماید:

«إِنَّ الْفِتْنََ إِذَا أَقْبَلَتْ سَبَّهَتْ، وَ إِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ. يُنْكَرُونَ مُقْبِلَاتِ، وَ يُعْرِفُونَ مُدْبِرَاتِ. يُحْمَنُ حَوْمَ الرِّيحِ، يُصِيبُ بَلْدًا وَ يُخْطِفُ بَلْدًا»

ترجمه: فتنه‌ها به وقتی که روی آرند عامل اشتباه شوند، و چون از میان بروند حقیقت آن بر همه معلوم گردد. فتنه‌ها به وقت آمدن ناشناس‌اند، و هنگام رفتن شناخته می‌شوند. فتنه‌ها همچون باد در گردشند، به شهری اصابت می‌کنند و از شهری می‌گذرند.

*- و سپس به یک فتنه مخوف در آینده به نام "فتنه معاویه" اشاره می‌نماید:

«أَلَا وَ إِنَّ أَحْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ، عَمَّتْ خُطْبُهَا، وَ حَصَّتْ بَلِيَّتُهَا، وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا»

ترجمه: بدانید که ترسناک‌ترین فتنه‌ها به نظر من در زندگی شما، فتنه بنی امیه است، زیرا فتنه‌ای است کور و تاریک و فراگیر، و بلایش مخصوص مردم با ایمان است، آن که در آن فتنه‌ها بصیر و داناست بلا دامنگیرش می‌گردد، و هر که کوردل و نابیناست بلا از او دور می‌ماند!

ملاحظه: اگر چه فتنه و بلا (چنان که توضیح داده شد) عمومیت و استمرار دارد، اما گاهی به خاطر یک جریان خاص، تخصیص می‌خورند. مثل «فتنه معاویه، فتنه ۷۸، فتنه ۸۸».

چرا بی‌بصیرت گرفتار بلاهای آن نمی‌شود:

بدیهی است که دشمنان خدا، دشمنان اسلام و مسلمین و دشمنان بشریت؛ یعنی مستکبران منفعت طلب، نه تنها با قشر نادان، بی‌فکر، بی‌بصیرت و احمق جامعه کاری ندارند، بلکه به آنها برای استقرار حکومت ظالمانه‌ی خویش و مزدوری و سیاهی لشکری احتیاج هم دارند. لذا آنها را هم می‌خرند و هم مورد تفقد و التفات خود قرار می‌دهند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در همین فراز تمثیل می‌نماید که حکومت بنی‌امیه، مثل یک شتر دیوانه است که نه سواری می‌دهد و نه شیر می‌دهد و مرتب لگد هم می‌اندازد؛ همه را از دم تیغ می‌گذرانند، مگر این برایش فایده یا

سودی داشته باشند: «لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّىٰ لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ - همواره بر شما تسلط دارند تا کسی از شما را (روی زمین) باقی نگذارند، مگر اینکه برای آنان سود داشته باشد، یا بر ایشان زیان آور نباشد». اما در مقابل، انسان (و جامعه‌ی) موحد، مسلمان، انقلابی، با فکر، با بصیرت، مسئول، غیرتمند و اقتداکننده به امام حق برای قیام به قسط و مبارزه با ظلم و فتنه‌های گمراه‌کننده، همیشه هدف اصلی حملات و آماج مستکبران و ظالمان هستند.

امروزه:

جان کری، وزیر خارجه امریکا در نطقی گفت: «مردم امریکا حق دارند و آزادند که احمق باشند» (۱) - اما بدیهی است هیچ ملت عاقلی، از جمله ایرانیان، چنین حق و دموکراسی‌ای را نمی‌پسندند. (۲) - در اسلام، کسی حق ندارد که جاهل و احمق باشد یا خود را به حماقت بزند. ضرر، زیان و آزار خودی‌های جاهل و احمق، بسیار بیشتر از دشمنان آشکار است. چنان که امام زمان، حضرت مهدی سلام الله علیه و عَجَّ اللهُ تَعَالَى فرجه، می‌فرمایند:

«قَدْ آذَانَا جُهْلَاءُ الشَّيْعَةِ وَحُمَاؤُهُمْ، وَمَنْ دَيْتُهُ جِنَاحُ الْبُعُوضِهِ أَرْجِحُ مِنْهُ» (احتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹)

ترجمه: همانا نادانان و کم‌خردان (جاهل‌ها و احمق‌های) شیعه و کسانی که پر و بال پشه از دین داری آنان برتر و محکم‌تر است، ما را آزار می‌دهند.

در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین قاعده بود، ضرری که طرفداران احمق ایشان در جنگ صفین زدند (به بهانه‌ی مقدس مآبی، فریب قرآن سر نیزه را خوردند و از جنگ در هنگام پیروزی کامل، دست کشیدند)، به مراتب بیشتر، شدیدتر و عمیق‌تر از حمله نظامی معاویه لعنة الله علیه بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام:

ایشان نیز فرمودند که مصیبت‌ها و بلاهای فتنه‌ی مخوف معاویه، دامنگیر انسان‌های عاقل، فکور، بصیر، مؤمن، آزادی که زیر باز ظلم نمی‌روند و همیشه در مقابل استکبار صف‌آرایی می‌کنند، خواهد شد و آنان با مردمان گر و کور و ابله، یعنی کسی که نمی‌فهمد، شعور ندارد، غیرت ندارد، دین ندارد، ایمان ندارد، بصیرت ندارد، و اصلاً نمی‌فهمد که خیر و شر چیست و دوست و دشمن کیست، یا اینان چه می‌کنند و چه مقاصد شومی برای یک ملت را هدف گرفته‌اند و ...، کاری ندارند. اگر لازم باشد جایزه هم می‌دهند.

باری آنها کسی که فرق بین امام علی علیه السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را نمی‌فهمد، و حتی در زمان حکومت یا حیات معصومین، به معاویه و یزید و ولید و هارون و مأمون، «امیرالمؤمنین» می‌گوید، خوب مرکبی است، با او که کاری ندارند. اگر لازم شد عالاف و علوفی نیز می‌دهند تا بهتر سواری دهد و بار بکشد. امروزه نیز همین‌طور است و البته پس مدتی، نوبت به ذبح‌شان می‌رسد.

خداوند در آیه ۴ از سوره التین می‌فرماید: من انسان را احسن تقویم آفریدم؛ ولی با این آیه چگونه خلقت ناقص بعضی از انسان‌ها توجیه می‌شود؟ آیا اینکه بعضی افراد سالم هستند و بعضی افراد ناقص و معیوب هستند ظلم خداوند علی کل شی قدیر نیست؟ آیا آیه ۴ سوره تین با جهان واقعی تناقض ندارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

یک موقع کسی ملحد و کافر است و منکر وجود خداوند سبحان می‌باشد، خب در مورد او می‌گویید: علم ندارد، شناخت ندارد، بصیرت ندارد و یا اساساً «حَتَمَ اللَّهُ» شده است؛ اما یک موقع کسی خدا را قبول دارد، اما او را متهم و محکوم به «ظلم» می‌کند(!؟) خب در این موارد چه می‌شود گفت؟ باز هم باید حمل بر شناخت ضعیف نمود؟ یا باید گفت: اصلاً خدا را نشناخته است؟ یا شناخته و عناد و دشمنی دارد...؟

پس خیلی مراقب باشیم. هر چه سؤال و شبهه داریم، بپرسیم، اما اول خودمان کمی درباره آن تفکر کنیم و سپس سعی کنیم در مورد اصل سؤال طرح شده در ذهن پرسش و تحقیق کنیم و الزاماً آخر هر سؤالی را ختم به متهم کردن خداوند سبحان به ظلم نکنیم که این خودش بدترین ظلم است و ظالم نیز هدایت نمی‌شود، حتی قرآن هم بخواند، گمراه‌تر می‌شود. به این دو آیه توجه کنید:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (الأنعام، ۲۱)

ترجمه: و کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده؟! بی‌تردید ستمکاران رستگار نخواهند شد.

«وَوُنزِلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم، و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

سوره التین و پاسخ:

حال بازگردیم به بحث؛ متن و ترجمه آیه‌ی مورد سؤال و بحث به شرح ذیل می‌باشد:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (التین، ۴)

ترجمه: [که] براسستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.

*** - آدم، بشر و انسان، همه نام‌های این موجودی است که می‌شناسیم، اما هر کدام معنای خود را دارد و هر اسمی به ویژگی جداگانه‌ای اشاره دارد.

آدم، یعنی نوعی از مخلوق که نژادش از نسل حضرت آدم علیه السلام است؛ بشر، به معنی پوست، جلد و ظاهر است. یعنی موجودی که جسم و بدنش مانند حیوانات با مو و پشم پوشیده نشده، بلکه با پوست پوشانده شده؛ - انسان، یعنی این بشر و آدمی که متشکل از روح و جسم است، هم اهل انس است و هم مبتلا به نسیان (فراموشی)، با تمامی ویژگی هایش، خیلی زود انس می گیرد و خیلی سریع و زود هم فراموش می کند. خداوند سبحان، یک جا این مخلوقش را «یا بنی آدم» خطاب می کند، جای دیگر «ایها الناس - ای انسانها» و به پیامبرش می فرماید که بگو من از دسته فرشتگان یا اجنه یا سایر موجودات نیستم، بلکه بشری مثل شما هستم (أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ).

الف - فرمود که انسان را در «بهترین قوام» آفریدم. «قوام»، یعنی هر چیزی و هر شرطی که ثبات و بقای موجود به تناسب هدف از آفرینشش و جایگاه و نقشش در نظام هستی مستلزم آن باشد. لذا فرمود: جنس انسان، نه تنها دارای «قوام»، بلکه بهترین قوام است. یعنی هر چه که هست، بر اساس "تقویم" آفریده شده است و خلقت انسان، بهترین تقویم است.

ب - انسان وجوه مشترکی با جمادات دارد، مثل دندانها و استخوان هایش و حتی نطفه اش - هم چنین وجوه مشترکی با حیوانات دارد، مثل کیفیت نطفه، خون، گوشت، استخوان، خوردن، خوابیدن، جماع برای تولید مثل و ... - هم چنین وجوه مشترکی با ملائک دارد، مثل روح و عقل - از این رو، خالق متعال وقتی شرح چگونگی خلقت انسان را می دهد، تا آن جایی که بیان از خلقت مادی و حیوانی اوست، هیچ سخنی از "احسن" نمی آورد؛ خب حیوانات بسیاری نیز با همین ویژگی ها و سلسله مراتب آفریده شده اند، چه بسا بزرگ تر، قوی تر و حساس تر. اما وقتی می رسد به این که «خلقت دیگری در او انجام دادم»، (یعنی از نوع مادی نیست) و از روح خودم (روح از چیزی خلق نشده، بلکه از امر پروردگار است) به این حیوان دمیدم و انسان شد، می فرماید: «أحسن الخالقین». حال به آیه دقت فرمایید:

«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (المؤمنون، ۱۴)

ترجمه: آن گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آن گاه مضغه را استخوانهایی ساختیم، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آن گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

ج - پس انسان از جمادی به نباتی، از نباتی به حیوانی و از حیوانی به روحانی رسید و استعدادهای «شدن» به او داده شد. می‌تواند «خلیفه الله» (رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند) و می‌تواند به پست‌ترین مراحل حیوانی سقوط کند، تا آنجا که از حیوان نیز پست‌تر گردد (کالأنعام بلهم اضل).

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان برزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم
حملة دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملایک پر و سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو	کل شیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان (پزبان) شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم (مولوی)

نه به جماد چنین امکان و استعدادی داده شده، نه به حیوان، نه به جنّ و نه به فرشتگان. خب این «أَحْسَنِ تَقْوِمٍ» است.

د - پس در اینجا، بحث از خلقت جسم حیوانی نیست که گفته شود: یکی بلند است و یکی کوتاه - یکی به نظر زشت‌رو می‌آید و یکی زیبا - یکی سالم به دنیا می‌آید، یکی ناقص. منظور از «أَحْسَنِ تَقْوِمٍ» خوشگل‌ترین و سالم‌ترین بدنی، جسمی و مادی نمی‌باشد.

ه - معنای بهترین اندازه‌ها (تقدیرها) و بهترین قوام‌ها، اعتدال‌ها نیز این نیست که او را مثل یک مجسمه یا چوب خشک آفریده باشند که هیچ نوع تغییری به او راه نداشته باشد و یا اساساً از نظام علیّی (علت و معلول) مستثنی باشد.

در نظام خلقت بدن نیز همین "مغز" انسان، که اگر چه از مغز فیل و کردگردن و خر کوچک‌تر است، اما می‌تواند به عالم اشراف علمی پیدا کند و ...، با یک ضربه سبک و یا سنگین، دچار نقص و اختلال می‌شود - و همین پوست دستش را که هشتاد، نود سال از آن کار می‌کشد و باز به محض استهلاک نو می‌شود، اگر روی آتش بگیرد، مانند سوختن نایلون می‌سوزد.

روح آدمی نیز همین‌طور است. عقل و فطرت نیز همین‌طور هستند. با یک جرقه‌ی نور، معرفت پیدا می‌کنند و چنان می‌درخشند که علمی را روشن می‌کنند، و با کمترین توجه به نفس حیوانی، چنان ضعیف و مدفون می‌گردند که هیچ‌ظهور و بروزی از آنان دیده نمی‌شود.

پس اگر کسی بهداشت و سلامت را رعایت نکرد و سبب بروز اختلال در خلقت خودش و یا نسل‌اش گردید - اگر کسی احکام را رعایت نکرد و سبب بروز بسیاری از ابتلائات در خودش و نسل‌اش شد - اگر نطفه سالم نبود، اگر بارداری با مراقبت نبود، اگر انواع خوراکی‌ها [از حلال و حرام یا مفید و مضر] را مصرف کرد، اگر

ضربه دید، عصبانی شد، ترسید ...، و روی نطفه اثر گذاشت، نه تنها هیچ منافاتی با عدل خدا، نظام آفرینش، قوانین حاکم بر آن و نظام خلقت احسن ندارد، بلکه عین آن است.

آیا اگر کسی چاقویی در چشم کسی فرو کند و او کور شود - شرابی بنوشد و نطفه و طفلش ناقص به دنیا بیاید - بمب شیمایی و اتمی بیاندازد و نسلها معلول شوند - هوا را آلوده کند و خون مادر کثیف شود - جنگ بیولوژیکی راه بیاندازد تا تعداد اولاد ناقص الخلقه در یک جامعه (مثل ایران) زیاد شود و ... منافاتی با قوانین حاکم بر نظام آفرینش دارد؟ آیا معنای « **أَحْسَنُ تَقْوِيمٍ** » این است که همه چیز روی انسان بی اثر شود؟!

مرتبط:

* - آیا وجود تفاوت مقامی در بین افراد با عدل خدا در تضاد نیست؟ (۸ آذر ۱۳۹۳)

* - از خانواده‌های مذهبی فرزندان ناصالح به دنیا می‌آیند و از خانواده‌های بی‌دین یا کم‌تقید، فرزندان صالحی می‌آیند! علت چیست و آیا با عدل الهی مغایرت

ندارد؟! (۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲)

و ... (با درج کلمات مرتبط در بخش جستجو)



سیاسی - شهریور ۱۳۹۴

مدتی است که آقای صادق زیبا کلام عنوان می کند که امریکا ستیزی چه نفعی برای ما داشته؟ یا اینکه چه مرجعی رسالت نابودی اسرائیل را بر عهده ما گذاشته است. لطفاً پاسخی جامع و درخور به این سخنان بدهید.

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این اظهارات ایشان اختصاص به مدتی خاص ندارد، بلکه نقطه نظرات وی از ابتدا همین گونه بوده است. بدیهی است که برخی از نوع مواضع و اظهارات، به ساختار شخصیتی افراد بر می گردد. برخی بسیار ضعیف النفس هستند، برخی دیگر در گذشته دچار بحرانها و تألماتی شدند که تاب نیاوردند و سبب عقده، حقارت و خود کم بینی آنها گردید، اکنون که به پست و مسندی رسیده اند، آن کمبودها و عقده های شان، در قالب اظهار نظرها و یا حتی اخذ تصمیمات بیرون می زند. ندیدید برخی با تمام ظاهر درستی که دارند و با تمام شعار اسلامیت و ایرانیستی که سر می دهند، دشمنان ملت خود را بسیار بزرگ و محترم می شمارند، از بذل اندک توجه آنها [اگر چه به قصد سوء]، مست لذت می شوند و دائماً ملت خود را سرزنش می کنند؟! اینها دیگر دلیل عقلی و علمی و سیاسی ندارد، بازتاب همان کمبودها، عقده ها و حقارت های گذشته است.

مواضع برخی دیگر به چگونگی مطالعات و دانش آنها و برخی دیگر به چگونگی و سطح و عمق بینش آنها بستگی دارد، که البته این «کیش شخصیت» در تمامی این مراحل نیز نقش آفرینی می کند.

به عنوان مثال: آقای زیبا کلام، در عین حال که فردی مسلمان و اهل نماز و از خانواده ی مذهبی می باشد، از معارف اسلامی، اندیشه اسلامی، علوم قرآنی و آموزه های اهل عصمت علیهم السلام، اطلاعات زیادی ندارد.

از طرف دیگر در ساختار شخصیتی (این گونه احساس می شود که) که اساساً مخالفت را دوست دارد، یعنی هر چه بگویید، او عکسش را می گوید و گاه اگر سخن خودش را بگویید، آن را هم رد می کند و در بیشتر موارد، خودش در سخنانش، خودش را هم رد می کند! با داد و فریاد به در و دیوار می زند، طرف مقابل را مسخره می کند، با عصبیت تمام در یک بحث علمی، این کش شلووار را عقب و جلو می برد، اما اگر کمی صبر داشته باشید و ادامه دهید، در جمله ی دهم، یادش می رود که خودش در جمله سوم چه گفته و همان را نیز رد می کند.

و اما از نظر اطلاعات و معلومات، باید اذعان کنیم که متأسفانه منابع علمی بسیاری از اساتید حوزه‌ی علوم انسانی و از جمله علوم سیاسی و شاخه‌هایش (چون اندیشه و ...) در کشور ما، منابع غربی است که بسیار هم شیفته‌ی آن هستند؛ و منابع خبری آنان نیز بیشتر رسانه‌های غربی می‌باشد. از این رو چون ورودی‌ها یک سو به جهت دار می‌باشند، خروجی‌ها نیز یک سو به همسوی با اهداف آنان خواهد بود.

******* - یادتان هست که این عضو هیئت علمی و استاد علوم سیاسی و حقوق بشر، به سفارت سوئد نامه نوشته بود که جایزه نوبل را به آقای علی مطهری بدهند؟! خب این کلام نبود که بگوییم یک اشتباه لفظی بود؛ بلکه یک نامه‌ی رسمی بود و حاکی از آن که این استاد عالی مقام، سوئد، نروژ، نوبل و آقای علی مطهری را نشناخته است.

زیباکلام: آمریکا ستیزی بر انقلاب تحمیل شد!

خب، حالا به این ادعای آقای زیبای کلام، از چه منظری باید پاسخ داد؟ جهان بینی و بینش اسلامی؟ - یا براهین عقلی - یا سیر تاریخی روابط - یا حقوق بین الملل - یا تاریخ ایران و جهان - یا انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، اهداف، دوستان و دشمنان - یا اندیشه غرب و یا ...؟!

الف - به لحاظ عقلی، تردیدی نیست که با دشمن، باید دشمنی و ستیزه داشت، وگرنه هلاکت حتمی است.

ب - به لحاظ جهان بینی اسلامی و وحی، با دشمن (ابلیس و سایر شیاطین جنّ و انس، و هم چنین طواغیت و مستکبرین و ظالمین سلطه‌گر)، باید ستیزه داشت، چرا که او عناد لجوجانه‌ای دارد و از ستیز دست بر نمی‌دارد و هر کس ستیز نکند، نجات‌یافته مغلوب و هلاک است. سراسر قرآن کریم، بحث و تأکید بر دقت در "تولا و تبرا"، دوست شناسی و دشمن شناسی است.

ج - به لحاظ اندیشه سیاسی غرب، هیچ تعریف و مفهوم واحد، قاعده‌ی محکم، اصل قابل اعتمادی وجود ندارد. لیبرال دموکراسی آمریکا، پایان تاریخ بشر است و آمریکا حق دارد به هر قیمتی که شده، در جهت سلطه بر جهان [تحت عنوان حکومت واحد جهانی = Globalism] گام بردارد. در این اندیشه حتی بمباران هیروشیما توجیه و تظہیر می‌شود. در این اندیشه فضا و از جمله فضای مجازی، جای مکان جنگ را می‌گیرد و در این جنگ، از اقدامات سخت افزاری نیز به صورت تاکتیکی و مقطعی در درون استراتژی‌های نرم افزاری استفاده می‌شود و ...

د - به لحاظ مواضع غرب: چنان که شخص اوباما و پارلمان آمریکا، بارها (و حتی پس از توافق) صریحاً اعلام کردند، ایران را دشمن خود می‌دانند. حال ما او را دوست فرض کنیم؟! همه بدبختی‌ها از اینجا شروع می‌شود که انسان، دشمن خود را دوست فرض کند. چنان که مقام معظم رهبری در بیانات اخیر خود، ضمن تصریح به دشمن

شناسی ملت ایران [ملت ایران همیشه متوجه بود که این کشورها فریب خورده و آلت دستند و دشمن واقعی، همان آمریکا و اسرائیل است]، توجه دادند که علت شکست سایر گروه‌های اسلامی در کشورهای دیگر، جا به جایی دوست و دشمن بود.

«آنها برخلاف ملت ایران، جای دوست و دشمن را اشتباه گرفتند و ضربه‌اش را نیز خوردند.»

۵ - به لحاظ سیر تاریخی روابط: روابط ایران و آمریکا، امتداد روابط ایران و انگلیس بود. یعنی رابطه‌ی کشور مستعمره با دولت استعمارگر. به تعبیر حضرت امام خمینی (ره)، رابطه گرگ و میش.

پس از انقلاب نیز به جز تحریک و تسلیح گروهک‌های ضد انقلاب و تروریستی - تحمیل جنگ داخلی - جنگ خارجی - ترور شخصیت‌های مذهبی، علمی، سیاسی ... و حتی مردم عادی - تحریم اقتصادی، هدایت و تقویت انواع فتنه‌ها جهت براندازی و ایجاد آشوب و ... چیزی ندیدیم.

و - به لحاظ اهداف و بالتبع مواضع سیاست داخلی و خارجی در منطقه و جهان نیز نه تنها هیچ گونه همسویی بین جمهوری اسلامی ایران و آمریکا وجود ندارد، بلکه کاملاً مغایر و ضد هم بوده و در مقابل یک دیگر قرار دارند.

*** -** آیا یک استاد علوم سیاسی، این ساده‌ترین‌ها را نیز نمی‌داند و از فایده‌ی «امریکا ستیزی» می‌پرسد؟ فایده‌اش این است که دشمن خود را می‌شناسیم و مقابل هجمه و نفوذش ایستادگی می‌کنیم تا به حیات‌مان ادامه دهیم و احمقانه فریب نخوریم، تسلیم نشویم و در حال ذلت استعمار و استثمار و استعمار، به هلاکت نرسیم.

هدف از این شعایر، چیز دیگری است:

اما شما اصلاً به دنبال پاسخ علمی، منطقی، مستدل، مستند و آکادمیک به کسانی که شعار «امریکا ستیزی» را راه انداخته و علیه آن جنجال و هوچی‌گری می‌کنند، نباشید - چرا که اولاً آنان خودشان بهتر از ما می‌دانند که حقایق و واقعیت‌ها چیست؟ ثانیاً اصلاً دنبال بحث، گفتگوی منطقی، استدلال و ... نیز نیستند، بلکه هدف دیگری را دنبال می‌کنند.

هدف اصلی بوغ‌های فعال برای این شعار، چه سیاستمدار باشند، چه استاد دانشگاه و چه اصحاب رسانه و ... فقط یک چیز است، و آن این است که در درجه اول، بافراکنی به اذهان عمومی القا کنند که: «امریکا

هیچ دشمنی و ستیزی با نظام، کشور و ملت ایران ندارد، پس این دشمنی یک جانبه و از طرف ماست». از این

رو، هیچ گاه نمی‌گویند: «ایران ستیزی آمریکا یا انگلیس»، بلکه فقط می‌گویند: «امریکا ستیزی حکومت و ملت

ما» - دیدید که حتی با صراحت می‌گفتند: عمده‌ی دشمنی‌های آمریکا نیز به خاطر "بداخلاقی ما" در برخی از

ادوار گذشته بوده است. حتی عده‌ای با نادانی و بی‌بصیرتی کامل، و با جهالت و وقاحت تمام، دشمنی امریکا با ما را «اوهام» بیان داشتند و آقای صادق زیبا کلام نیز از همین قشر هستند.

امریکا ستیزی:

البته ما نه تنها ابایی نداریم که بگوییم «با دشمنان مان، دشمنیم» و با ستیزه‌جویان علیه‌مان، «در ستیز» هستیم، بلکه به آن افتخار هم می‌کنیم، چرا که نشانه‌ی عقل، شعور، بینش، دانش، بصیرت، استقلال، هویت و حیثیت دینی و ملی و دشمن‌شناسی ماست. و از نظر ملت ما، آنان که گمان دارند امریکا، انگلیس و اسرائیل، برادران بزرگتر یا دست کم پسرخاله‌هایی هستند که به خاطر بی‌مهری و بداخلاقی ما، قهر کرده‌اند و در حالت قهر نیز کاری با ما ندارند، بلکه ما آنها را آزار می‌دهیم و آنها گاهی مجبور به نشان دادن چنگ و دندان می‌شوند را، اگر وابسته، خودفروش، خودزن، به تعبیر مقام معظم رهبری «نوکران بی‌جیر و مواجب» و ذلیل نبینیم، حتماً نادان، جاهل و بی‌بصیرت می‌بینیم، اگر چه با ژست‌های روشنفکر مأبانه بر پست‌های علمی و مسندهای سیاسی و قدرت تکیه زده باشند و دیگران را نیز ابله و بی‌سواد بخوانند.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۳)

ترجمه: و چون به آنان گفته شود: «همان گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید»، می‌گویند: «آیا همان گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟» هشدار که آنان همان کم‌خردانند ولی نمی‌دانند.

مرتبط:

* - نتیجه اشتباه گرفتن جای دوست و دشمن هلاکت است و خدا هم با کسی قوم و خویشی ندارد. (۲ شهریور ۱۳۹۴)

* - آقای زیبا کلام در باره «جنگ نرم» گفته است: «این اصطلاح در ایران تولید شده و زاده همان تفکر توهم توطئه‌ای است که در ایران و برخی از سران

وجود دارد»؟! (۲۱ آبان ۱۳۸۹)

آیا ایران می‌تواند با نیروی هوایی ایالات متحده بجنگد؟ در حالی که امریکا هزاران فروند f-22 و f-35 دارد و پیشرفته‌ترین جنگنده‌ها هستند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همان گونه مقام معظم رهبری، بارها تأکید نمودند، جمهوری اسلامی ایران، هیچ گاه ابتدا به جنگ نمی‌کند، اما اگر جنگی بر او تحمیل شود، نه تنها قدرت مقاومت دارد، بلکه توان‌هایی دارد که برخی را می‌دانند و برخی دیگر را در عرصه عمل پی‌خواهند برد.

ابتدا دقت نمایید که هر چند ممکن است این سؤال به ذهن خود شما خطور کرده باشد، اما تقریباً سالی یک بار این سؤال با همین متن برای اذهان عمومی مطرح می‌شود و قصد اصلی ضمن تحقیر، ایجاد رعب و به رخ کشیدن قدرت نظامی امریکا می‌باشد.

در مقام پاسخ، در بُعد معنوی و مادی، باید به محورها و مباحث مهمی توجه شود که در این مختصر، فقط به برخی از آنها اشاره می‌شود.

معنوی:

اگر جبهه‌ای بر حق باشد و برای خدا قیام و مجاهدت نماید و حتی در صورت ضرورت و لزوم بجنگد، مشمول وعده‌ی نصرت الهی می‌گردد و تعداد هواپیماها، بمب‌ها و سایر تجهیزات نظامی را نمی‌توان با نصرت الهی و جنود و لشکریان الهی مقایسه نمود.

اگر چه بسیاری سعی دارند که این مهم را از نظر اذهان عمومی جهانیان دور بدارند تا بتوانند قدرت خود را به رخ بکشند، اما این حقیقتی است که در طول تاریخ، از قیام و نهضت انبیا و اولیای الهی که تنهایی و یا با قلت انگشت‌شمار به میدان آمدند، تا قیام و انقلاب مردم خودمان در ایران، جنگ هشت ساله (با تجهیزات و پشتیبانی قدرتمندترین کشورهای جهان از دشمن)، و هم‌چنین در فلسطین، لبنان (مقاومت، حزب الله)، یمن، بحرین و ... به تجربه ثابت شده است.

نکته:

* - آیا امریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه و سایر متحدین و شوروی سابق و ... در زمان انقلاب اسلامی و حکومت جبار محمدرضای دست‌نشانده، اف F4 یا اف F14 و F16 و ناوهای جنگی و ... نداشتند و یا تجهیزات نظامی آنها در همین ایران مستقر نبود؟!

* - آیا در همان ابتدا انقلاب که جنگ داخلی را در کردستان به راه انداختند، تمامی گروهک‌های تروریستی مانند کومله، فداییان، منافقین و ... را همچون داعش کنونی در کردستان سوریه، مسلح نکردند و جنگ داخلی راه نیانداختند؟!

* - آیا در طول جنگ تحمیلی، ارتش بعثی صدام را با آواکس امریکایی، میگ روسی، موشک‌های کروز فرانسوی، بمب‌های شیمیایی آلمانی، تانک‌های چیفتن انگلیسی، ناوهای جنگی ایتالیایی، پول‌های عربی، مستشاران نظامی و سلاح‌های سبک اسرائیلی و ... حمایت نظامی، اطلاعاتی و تسلیحاتی نکردند؟! **خب چه شد؟! این همان نصرت الهی و نیروی معنوی است.**

قوای مادی:

در این بُعد نیز به چند محور و نکته‌ی بسیار مهم باید توجه داشت:

* - قوت نظامی برای جنگیدن، منحصر به تعداد هواپیماها یا ناوهای نمی باشد؛ بلکه ملزومات و ملاحظات و شرایط بسیار دیگری وجود دارند که نقش آنها اگر بیشتر از تسلیحات نظامی نباشد، به طور حتم کمتر نیز نمی باشد.

یقین بدانید که امریکا و اروپای متحد، نه تنها عاشق چشم و ابروی ما ایرانی ها نیستند، بلکه به اذعان خودشان قوی ترین و شدیدترین دشمن خود را جمهوری اسلامی و ملت ایران می دانند، پس اگر با توجه به تفاوت سطح قوای تسلیحاتی می توانستند حمله کنند، حتماً یک دقیقه هم درنگ نمی کردند و اگر حمله ای نکرده اند، چون نمی توانند، نه این که لطف کرده و یا نمی خواهند.

* - در هر جنگی، بزرگ ترین و قدرتمندترین سلاح، برخورداری از حمایت و پشتیبانی اذهان عمومی می باشد که امریکا در این لجستیک، دست خالی است. نه تنها با مردمی طرف است که یکپارچگی و وحدت علیه امریکا دارند، بلکه از حمایت اذهان عمومی جهانیان نیز برخوردار می باشند. مضافاً بر این که امریکا و اروپا در میان ملت خودشان نیز از چنین حمایتی برخوردار نمی باشند.

* - بالاخره جنگ باید نتیجه دهد؛ نه چنین است که با بمباران چند نقطه استراتژیک یا چند مرکز نظامی یا اقتصادی بتوانند یک ملت را از پای درآورند و نه چنین است که بتوانند ده ها میلیون نفر را بکشند. پس هیچ گاه جنگ آنها به نتیجه نمی رسد، اگر چه صد سال هم طول بکشد. آیا در عراق و فلسطین، با آن وضعیت اسف بارشان به نتیجه رسیده اند؟ یا ناچار شدند که نیروهای خود را خارج کنند و گروه های تروریستی بومی را سازماندهی کرده و به جان مردم بیاندازند؟! حالا مجبورند که به جهانیان اعلام کنند که ما با همان گروه های تروریستی که خودمان تشکیل داده و تجهیز نمودیم، باید بجنگیم؟!

* - نکته ی بعدی در جنگ، حفظ نقاط استراتژیک و نیز حفظ منافع است. اگر امریکا ده هزار هواپیما و ناو جنگی هم داشته باشد، اما ایران بتواند با دستاوردهای بسیار قوی و پیچیده ی خود در تربیت نیرو و صنایع نظامی، به ویژه در سیستم موشکی و ...، تل آویو را کلاً ویران کند و ناوهای امریکایی را در خلیج فارس هدف قرار دهد و به پایگاه های امریکایی در بحرین، قطر یا هر نقطه ی دیگری حمله کند، چه می شود؟! آیا می خواهد از نیویورک یا واشنگتن هواپیما و نیرو اعزام کند؟!

* - تمامی جنگ افروزی های امریکا در این منطقه، برای سلطه است؛ حال اگر به واسطه جنگ با ایران، همین سلطه فعلی را نیز از دست بدهد، چه می شود؟ ارتش اسرائیل مشهور به «کلاه آهنین» بود و اکنون ثابت شد که به رغم برخورداری از پیچیده ترین سلاح ها و حتی موشک های دور بُرد و سلاح اتمی، مقابل چند صد موشک دست ساز "حزب الله"، تاب مقاومت نیاورده است، بیش از ۳۳ روز یا ۲۳ روز نمی تواند مقاومت کند!

* - نکته‌ی حایز اهمیت دیگر، قدرت اقتصادی و "هزینه جنگ" است. خب به ظاهر امریکا سرمایه‌دار است و حتی شاید شرکت‌هایی داشته باشد که درآمد سال آنها به مراتب بیشتر از درآمد ملی کشور ما باشد، اما از سویی کشوری ورشکسته با بیشترین سطح بدهی خارجی است، و از سویی دیگر دچار بحران اقتصادی و پولی می‌باشد و از سوی دیگری تجربه نشان داد که حتی اگر متحدین اروپایی را مجبور به همکاری کند، و بخش بیشتر هزینه‌های جنگی خود را به این کشورهای استعمارزده تحمیل نماید، باز هم توان هزینه‌های جنگ مستقیم را ندارد و به همین دلیل در هر کشوری، توسط گروهک‌های تروریستی جنگ را پیش می‌برد، چرا که هزینه‌ی سال این گروهک‌های ذلیل و خودفروخته، از هزینه روز جنگ مستقیم، کمتر است.

از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران در عمل نیز ثابت کرده که به رغم تحریم‌ها، از قوای اقتصادی با پشتوانه‌ای برای ادامه هر چنگی برخوردار است، چرا که از حمایت مردمی برخوردار می‌باشد. اوضاع اقتصادی کشور ما در دوران جنگ تحمیلی، به مراتب ضعیف‌تر و اسف‌بارتر از امروز بود، اما مردم ضمن تحمل تمامی شرایط بسیار دشوار، از جنگ و نیروهای خود به شدت حمایت می‌کردند.

و البته ده‌ها لحاظ اصلی و محوری دیگر نیز وجود دارد که مانع از هر گونه حمله‌ی نظامی به جمهوری اسلامی ایران شده است، برای همین تصمیم به مذاکره و نفوذ گرفته‌اند و در هر امری، اعم از کلی و جزئی، سیاسی و نظامی، امنیتی و اطلاعاتی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و ...، کانون و محور قدرت، یعنی "ولایت فقیه" را هدف اصلی گرفته‌اند.

ولایت فقیه که نباشد، جمهوری اسلامی نخواهد بود، در آن صورت مملکت اگر به فرض آرام هم که باشد، کشوری است مانند سایر کشورها که به هیچ وجه تاب مقاومت در برابر امریکا و یا اروپا را نخواهد داشت و به سرعت به وضعیت عراق، افغانستان، سوریه و ... خواهد رسید.

بعضی‌ها می‌گویند که مسلمان‌ها، مسلمان بودنشون رو مدیون خلیفه دوم هستند چرا که ایشون بودند که با لشکر کشی و ... (گرچه از راه نادرست و غیر اسلامی) تمدن اسلامی را حتی در اروپا گسترش دادند. آیا اگر این اتفاق نمی‌افتاد، به احتمال چند درصد اسلام این همه گسترش پیدا می‌کرد جدای از اینکه نقدهای زیادی به این عمل خلیفه دوم بار میشه، آیا می‌شود کار ا را صد در صد اشتباه دانست یا اینکه اگر بخواهیم منصفانه نگاه کنیم تا حدی هم (گر چه کم) قابل تحسین بود و موجب پیشرفت اسلام شد؟

یکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

این سؤال نه تاریخی است، نه اعتقادی، و نه تحلیلی در مباحثی چون اندیشه‌شناسی یا جامعه‌شناسی، بلکه کاملاً سیاسی طرح و شایع می‌شود.

دقت کنیم که دشمنانِ فهم، شعور و بصیرت مردم - دشمنان اسلام و مسلمین - همیشه تیرهای چند شعبه رها می کنند، تا مردمان از هر کدام گریختند، دیگری اصابت کند - همیشه دارویی تجویز می کنند که اگر در انسان یک درد را درمان کند، به ده ها درد بی درمان دیگر مبتلا می نماید.

اکنون به همین مطلب فوق دقت کنید: مقصود چیست؟ آیا می خواهند در قالب سؤال القا کنند که اسلام با جنگ فراگیر شد؟ تمدن اسلامی با جنگ صادر شد؟ خلیفه دوم کار خوبی کرد؟ خلیفه دوم کار بدی کرد و...؟ هر کدام را بپذیرید، توابع خودش را دارد.

صرف نظر از موضوع خلیفه اول، خلیفه دوم، لشکر کشی به ایران و یا هر نقطه دیگری و کم و کیف آنها، به چند نکته ی اساسی باید توجه داشت، (که پیش از این نیز بسیار توضیح داده شده و از طریق درج کلمات مرتبط در بخش جستجو و کلیک روی آن، قابل دستیابی می باشد):

الف - تمامی جنگ های عالم، یا بین دو جبهه ی باطل رخ می دهد، یا دو جبهه ای که یکی حق است و دیگری باطل. [اگر جبهه ای حق و باطل را باهم به میدان آورد، خودش می شود مواضع و عملکردهای مُشْتَبِه، التقاطی و باطل]. در جهاد اکبر و جنگ درونی نیز همین طور است.

ب - جنگ ها می توانند پیامدهای مستقیم و غیر مستقیم "خوب یا بد" داشته باشند. هشت سال جنگ داشتیم؛ این همه ظلم، تحریب، جنایت، آدم کشی، نسل کشی، بمباران های شیمیایی، به اسارت بردن رزمندگان یا افراد عادی، تحمیل ناامنی و رعب و وحشت و... هیچ کدام خوب نبود. اما: بصیرت یافتن مردم، دشمن شناسی مردم، وحدت مردم، بسیج مردم، ظهور و بروز غیرت دینی و ملی مردم، تقویت روحیه ی مبارزه و مقاومت در مردم، کنار زده شدن نقاب از چهره ی مستکبرین غربی و شرقی برای مردم، ظهور و بروز صفات کمالی چون تعاون و ایثار و از جان گذشتگی در مردم، همت مردم برای خودکفایی و دست یابی به آن چه نیاز دارند - و همه حول محور ولایت...، همه "خوب" بود، همه کمال بود، همه برکت بود، همه فیض بود...، هنوز هم از پشتوانه ی اصلی این نظام و ملت، همان است.

ج - جنگ ها در انتقال فرهنگ ها نقش دارند، چنان که تعاملات سیاسی و اقتصادی و سایر ارتباطات نقش دارند؛ اما علت تامّ یا حتی اصلی برای اعتقادات مردم نیستند.

* - آیا حضرات موسی و عیسی علیهما السلام، به امریکا و اروپا لشکر کشی کرده بودند که اکثر آنها مسیحی و تعدادی هم یهودی هستند؟!

* - آیا این همه غیر مسلمان ایرانی، از اعصار گذشته تا کنون، در زمان حمله اعراب فرار کرده بودند و یا واکسینه شده بودند که مسلمان نشدند؟! این همه دشمن داخلی و ستون پنجم (ایرانی)، که گاه در قالب گروهک هایی چون

منافقین، کومله، حزب توده، پژواک ...، و گاه در قالب گروه‌های حزبی و گاه در قالب گروه‌های فکری و نظری، علیه اسلام و به نفع نظامات سلطه فعالیت می‌کنند، محصول و معلول کدام جنگ هستند؟!

* - ملت آلبانی و بوسنی در قلب اروپا و ملل کشورهای حاشیه‌ی شمالی دریای خزر، به رغم استیلا و سلطه‌ی امپریالیسم غرب و کمونیسم شرق، هم چنان به دین اسلام باقی ماندند و بسیاری در خود روسیه و اکراین و گرجستان، هم چنان مسیحی ماندند و در شرق نیز ملل چین و ژاپن، به رغم سلطه‌های نظامی، حملات اتمی، سلطه‌ی کمونیسم و ...، هم چنان هندو و بودایی باقی ماندند و بسیاری در امریکا و اروپا مسلمان بوده و یا جدید به اسلام می‌پیوندند. آیا در این میان، فقط «اسلام و مسلمانی» معلول جنگ است؟! به ویژه اسلام ما ایرانیان؟!

* - چرا به دنبال جنگ‌های صلیبی توسط دولت‌های مسیحی، مسلمانان مسیحی نشدند؟ چرا به دنبال اشغال فلسطین به امر انگلیس و جنایات صهیونیسم به محوریت اسرائیل، همه یهودی نشدند؟ چرا به دنبال نزدیک به سیصد سال لشکرکشی، جنگ و استعمار ایران و ایرانی، مردم مسیحی یا لاییک نشدند و تازه با شعار "الله اکبر" قیام کردند؟! قرآن و سنت و آموزه‌های اهل عصمت علیهم السلام را به قیمت جان و مال طالب شدند، و چرا جهان به ظاهر لیبرال و متمدن، این مردم را به خاطر اعتقادات و ایمان‌شان به خاک و خون می‌کشند؟!

* - آیا عقل، شعور، فطرت، تفکر، علم، اختیار و بصیرت مردمان جهان کلاً تعطیل است و فقط جنگ‌ها برای اعتقادات آنها تعیین و تکلیف می‌کند؟!

*** - پس اینها همه تاکتیک‌های "جنگ نرم" و "شعارهای ضد تبلیغی" می‌باشند که با جمله‌بندی‌های متفاوتی ترویج و القا می‌گردند. به نوعی که اگر دقت نشود، هر پاسخی به نفع آنان تمام شود.

خلیفه دوم:

سؤال در مورد عملکرد وی نیز چند سوپیه است؟ حال شما هر چه پاسخ دهید، آنها از سوراخ دیگری وارد شده یا فرار می‌کنند (نفاق)، تا بجهی خود را از ضرر ما ببرند.

اگر بگویید عملکرد خلیفه دوم، کلاً خلاف و مغایر با اسلام بود، از یک سو به تشدید اختلافات شیعه و سنی دامن می‌زنند - از سوی دیگر نقد می‌کنند - از سوی دیگر اسلام در ایران را منکوب می‌کنند و خواهند گفت که بر پایه خلاف و مغایرت با اسلام بنا شده و

اگر بگویید عملکرد خلیفه دوم کلاً درست بود، از سویی می‌گویند: پس ادعای ما راست است که اسلام با جنگ ترویج یافت - از سوی دیگر این حکم، جامعه تشیع را به مخالفت بر می‌خیزاند - از سوی دیگر اختلاف بین ملی‌گرا و اسلام‌گرا تشدید می‌شود - از سوی دیگر اسلام را عربی معرفی کرده و مقابل ایران قرار داده

می دهند (ناسیونالیسم جای دین را می گیرد) - از سوی دیگر جنایات اعراب در ایران فهرست شده و به حساب اسلام گذاشته می شود و ...

*****-** از همه اینها گذشته، می خواهند بگویند که دیدگاه ماکیاولی و اصل «هدف وسیله را توجیه می کند»، درست است. آن هم نه برای اثبات و تطهیر کار خلیفه دوم یا خلفای اموی و عباسی، بلکه برای توجیه سیاست های امریکا و انگلیس (صهیونیسم بین الملل). می خواهند القا کنند که الا و لابد انتشار اندیشه و تمدن اسلامی در ایران و اروپا، معلول جنگ بوده است، پس امروزه جهان مدرن و پست مدرن، حق دارند که برای انتقال تمدن، با دنیا بجنگند و به ویژه شما مسلمانان شیعه و سنی را به خاک و خون بکشند.

اگر جنگ نمی شد:

این فرض درستی نیست، چرا که "جنگ همیشه هست و خواهد بود" و هیچ راه گریزی از آن وجود ندارد. علت اصلی اش نیز استکبار مستکبران، و کفر کافران، و ظلم ظالمان است که منافع شان در سلطه بر دیگران و به یغما بردن تمامی سرمایه ها و ثروت های مادی و معنوی آنها می باشد. دراکولاهای واقعی که رگ حیات شان از خون مردم پُر می شود.

پس جنگ همیشه وجود داشته و خواهد داشت، چنان که فریادهای "صلح طلبی" متجاوزان نیز همیشه با تحمیل جنگ ها بلند شده است. اگر شما هم کاری نداشته باشید، آنها "جنگ پیش گیرانه" یا "جنگ برای صلح" یا جنگ برای "مبارزه با تروریست خود ساخته" راه می اندازند.

از این رو، اگر چه ظاهر "جنگ" همیشه بد و مذموم به نظر می رسد، اما گاهی نه تنها لازم، بلکه بسیار هم خوب است. چرا که اگر مقابل کفر، ظلم و جنایت نایستید، از ترس مرگ خودکشی کرده اید و دشمن شما را قتل عام کرده و بدون تحمل هیچ هزینه ی مالی و جانی، به مراد می رسد؛ و اگر بایستید، آرام نمی گیرد، بلکه می جنگد تا با قوه ی قهریه اش غالب شود. لذا فرمود که «جنگ برای شما نوشته شده است»:

«**كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**» (البقره، ۲۱۶)

ترجمه: بر شما کارزار (با کفار) نوشته و مقرر شد و حال آنکه برای شما ناخوشایند است، و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما بهتر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بدتر است، و خدا می داند و شما نمی دانید.

«اگر جنگ نبود»، یعنی اگر جهل نبود، اگر کفر و شرک و ظلم نبود، اگر استکبار و زیاده خواهی نبود، اگر نفاق و ستون پنجم نبود، اگر همه انسان بودند - اگر همه بصیر بودند - اگر همه متخلق بودند ... و بالاخره اگر همه متحد بودند؛ و این همه "اگر"ها، فقط در قلعه ی توحید (یک خدا) و حول محور ولایت (یک حکومت و

حاکم الهی) محقق می‌گردد - یعنی همان شرایطی که مدت‌ها پس از ظهور و قیام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، بر جهان حاکم خواهد شد.

* - پس هیچ‌گاه نباید بحث را بر اساس شعار فرضی و نادرست انجام داد و پیش برد.

*** - باور بفرمایید (شوخی نیست)، اکنون در دپارتمان‌های رسمی "علمی - سیاسی"، و در مقطع دکترا و سطح اساتید و محققان، سؤال مطرح کرده‌اند که «اگر امروز افلاطون بود، آیا اصولگرا بود و یا اصلاح طلب؟!» - باور بفرمایید که نه جوک است، نه شوخی و نه مزاح؛ بلکه بسیار هدفمند و برای اهل تفکر و اندیشه در مقاطع عالی طرح شده است!

پس آگاه، بصیر و دقیق باشیم.

چگوارا - یکی از چهره‌هایی که جوانان به عنوان مردی انقلابی دوستش دارند و شهرت زیادی پیدا کرده ارنستو چگوارا است. لطفا بفرمایید این شخصیت خوب بوده یا بد؟ از طرفی آزادیخواه بوده از طرفی معدود شواهدی از قتل‌ها و فسادها و بدی مدیریتش می‌گویند. لطفا توضیح بفرمایید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این که چگوارا که بود؟ چه شخصیتی داشت؟ جهان‌بینی و اندیشه‌هایش چه بود؟ چه کرد و چگونه کشته شد؟ یک مقوله است، اما این که عده‌ای از جوانان او را به عنوان «شخصیت انقلابی» دوست دارند، مقوله‌ی دیگری است. چرا که دوست داشتن‌ها گاهی مبتنی بر شناخت و نیز نوعی کفویت و همسویی است، و گاهی مبتنی بر مُد یا جوسازی! و گاهی هیچ محبتی در کار نیست، بلکه به خاطر دشمنی با دیگری و جایگزینی "غیری" به جای آن چه که هست، یا «بدلی به جای اصل» یا آلت‌رناتیو می‌باشد. مثل مطرح کردن انواع و اقسام بت‌ها و الهه‌های دروغین و اختصاص دادن محبت فطری به خدا، به آنها!

محبوب و معشوق کاذب:

بدیهی است که انسان فطرتاً خداجو، خداپرست و خدا دوست است؛ خداوند متعال عشق به خود را در وجود انسان سرشته و نهادینه کرده است، چنان که همگان عاشق کمال محض هستند، خب این کشش و گرایش فطری را که نمی‌شود از انسان گرفت، از این رو به جایش بدل قرار می‌دهند و القا می‌کنند که این همان إله و معبودی است که ندا و عشق فطری تو به او اختصاص دارد. این بدل، گاهی مجسمه است، گاهی گوساله، گاهی فرعون و گاهی یک چهره.

بینید چه زیبا و ژرف این جایگزینی محبوب جعلی به جای محبوب حقیقی را در یک آیه بیان می‌دارد:

«وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می دارند ولی کسانی که ایمان آورده اند به خدا محبت بیشتری دارند کسانی که [با برگزیدن بت های زنده و بی جان به خود] ستم نموده اند اگر می دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو [ها] از آن خداست و خدا سخت کیفر است.

میل به قدرت و خودنمایی:

آدمی عاشق کمال است و یکی از جلوه های کمال، قوت و قدرت می باشد. پس انسان قوت و قدرت را دوست دارد [چون فطرتاً عاشق آن قوی و قادر حقیقی است]؛ پس جلوه ها و مصادیق آن را هم دوست دارد، حال خواه قوت و قدرت جسمی باشد، یا مالی و اقتصادی، یا علمی، یا معنوی و

فقر ذاتی:

اما انسان نه تنها ذاتاً قوت و قدرتی ندارد، بلکه به اندازه ی "هیچ بودن" ضعیف است؛ از این رو قوت و قدرت او با متصل شدن به قوت و قدرت دیگری حاصل می گردد. از قدیم گفته اند: «کسی که چیزی برای مطرح کردن خود ندارد، یا به یک بزرگی می چسبد و یا به یک بزرگی حمله می کند، تا از قبیل او قوی و مطرح شود». آن که امام حسین علیه السلام وصل می شود و یا آن که به او حمله می کند، هر دو مطرح و معروف می شوند. هم حضرت عباس و حضرت زینب و حبیب بن مظاهر معروف شدند و هم یزید و شمر و خولی و عمر سعد. این قاعده کلی است، انسان با ایمانش به خدا و اهل خدا وصل می شود تا نیرومند و مطرح شود، انسان غیر مؤمن نیز به مظاهر ظاهری و حتی جعلی قوت و قدرت می چسبد، تا احساس کند که نیرو گرفته و خودش را مطرح می کند. از این رو در بخش دوم از آیه فوق، می فرماید: «ظالم ها، وقتی عذاب را دیدند، می فهمند که همه قوت و قدرت مال خداست - أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا».

محبت به مظاهر جعلی:

محبت به امریکا، انگلیس، اسرائیل - و یا مارکس، لنین، چکوارا - یا حتی ایسم ها، اشخاص، پوشش یا رفتارهایی که مُد می شود نیز از همین قبیل می باشند. همه برای هم شکل شدن با "معروف" است. منتهی معروف یکی حق است و دیگری باطل و منکر است.

برخی به لحاظ اندیشه، طرفدار هگل و ... هستند، برخی برای خودنمایی و برخی دیگر برای توسل به آلت رناتیوی در مقابل حکمت و فلسفه اسلامی، دم از فلسفه ی آنها می زنند و حتی شکل ظاهر خود را شبیه به آنان می کنند،

در حالی که نه از فلسفه و حکمت در اسلام چیزی می‌دانند و نه از فلسفه هگل، مارکس، رورتی، بودریا و
نه مکتب اسلام را می‌شناسند و نه مکتب فرانکفورت را، اما برای خودنمایی دم از آن می‌زنند!

مثال:

چند سال پیش که جو "چگوارا گرایی" بیشتر مطرح شده بود، با تعدادی دانش آموز دختر و پسر آشنا شدیم که در کتاب‌های درسی، کلاس‌ها، اتاق‌های خانه خود، عکس چگوارا را نصب کرده بودند و حتی سعی می‌کردند با لباس و ادا، خود را شبیه او سازند! وقتی با هر کدام صحبت کردیم، دیدیم اصلاً او را نمی‌شناسند، نه خودش را، نه اندیشه‌هایش را و نه عملکردهایش را، بلکه تحت تأثیر یک جریان انحرافی و آلترناتیو ساز قرار گرفته بودند.

چگوارا که بود؟

حال به تاریخ برگردیم؛ نام کامل او «ارنستو چگوارا دل‌اسرنا» می‌باشد و «چه» لقبی است که کوبایی‌ها او به عنوان احترام به یک مرد مبارز به او دادند.

ملیت او در اصل آرژانتینی است، او در ۱۴ ژوئن ۱۹۲۸ در «روزاریو»، دومین شهر مهم و بزرگ آرژانتین به دنیا آمد، از خانواده‌ای "اسپانیایی - ایرلندی" تبار و شناخته شده و ممتاز و البته با گرایش‌ها به اصطلاح «چپ». او پس از اتمام تحصیل در رشته پزشکی (۱۹۵۳) و در دانشگاه بوئنوس آیرس، به امریکا رفت و سفرهای ایالتی خود را آغاز کرد.

آغاز فعالیت سیاسی و مبارزات نظامی:

چگوارا در سال ۱۹۵۴، یعنی دوره‌ای که در «گواتمالا» بود، با پشتیبانی از حکومت «جاکوب آربنز» قدم به عرصه سیاست گذاشت. آربنز محبوب و منتخب مردم بود و هنگامی که رژیم او با توطئه‌های سازمان سیا (CIA) سرنگون شد، چگوارا مجبور به فرار شد و به مکزیک گریخت و جنگ‌های چریکی او نیز در سال ۱۹۶۵، از عرشه یک کشتی و قدم گذاشتن به خاک کوبا شروع شد.

او برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری «فولژ نیسو باتیستا» در کوبا، به فیدل کاسترو پیوست و پس از سقوط «باتیستا» در دسامبر ۱۹۵۶، چه گوارا یکی از رهبران حکومت تازه‌ی کارگران و دهقانان شد و پست‌های دولتی متعددی چون ریاست بانک مرکزی کوبا و وزارت صنایع به او واگذار شد و در سال ۱۹۶۵، حزب کمونیست را در کوبا بنیانگذاری کرد.

خروج از کوبا:

اما او به خاطر اندیشه ضد امپریالیستی و سرمایه‌داری با گرایش کمونیستی از یک سو و روحیه‌ی مبارزاتی و چریکی از سوی دیگر، در همان اوایل سال ۱۹۶۵، از مشاغلش استعفا داد و از کوبا خارج شد و سمت زئیر

(آفریقا) رفت و سپس گروهی را در بولیوی تشکیل داد. در ژنر به «پاتریس لومومبا» پیوست و به مدت یک سال رهبری بخش مبارزاتی جنبش را به دست گرفت.

مرگ چگوارا:

طبق اسناد و گزارشات تاریخی، سازمان سیا (CIA)، جنگی را بین نظامیان دولت بولیوی و چریک‌های طرفدار لومومبا به رهبری چگوارا، ترتیب داد و در این جنگ، تمامی نیروهای "چه" به جز دو نفر کشته شدند که هر سه به اسارت نیروهای ارتش بولیوی درآمدند.

روز بعد از دستگیری، چگوارا با شنیدن صدای شلیک جوخه‌ی اعدام، متوجه شد که دو همزم «پرویی» و «بولیوی‌اش» اعدام شده‌اند و حالا نوبت اوست.

گفته می‌شود در همین مدت کوتاه، او را بسیار شکنجه دادند و چون غالب عکس‌های جسد او از سمت راست می‌باشد، گفته شد که دست چپ او را نیز قطع کردند.

گفته شده که دستور اعدام او با همراه شکنجه صادر شده بود، یعنی نباید به قلب یا سر او شلیک می‌کردند، بلکه باید از کمر به پایین را هدف می‌گرفتند که زجر بکشد، و در نهایت اصابت گلوله به پهلوی چپش، سبب نهای مرگش گردید.

محل دفن جسد او تا مدتی نامعلوم ماند، تا اینکه در سال ۱۹۹۵ یک ژنرال بولیویایی که در عملیات دستگیری او شرکت داشت مکان دفن او را که در کنار باند یک فرودگاه در نزدیکی جایی که در آن به قتل رسیده بود افشا کرد. بقایای جسد چه‌گوارا در سال ۱۹۹۷ (میلادی) به کوبا انتقال یافت و در سانتا کلارا، شهری که پیروزی‌های زیادی در جریان جنگ‌های انقلابی کوبا کسب کرده بود دفن شد و بنای یادبودی به افتخار او ساخته شد.

اندیشه‌های چگوارا:

شخصیت‌هایی چون فیدل کاسترو و نلسون ماندلا، او را یک قهرمان خواندند - اگر چه آرژانتینی بود، کوبایی‌ها او را "قهرمان ملی کوبا" نامیدند (و می‌نامند) و ژان پل سارتر، او را "اندیشمند" نامید. اما این که او ضمن مبارزه علیه امپریالیسم، یک فیلسوف قلمداد شود، بیشتر جوّی است که امریکایی‌ها برای آلترناتیو سازی، در جهان سوم راه انداخته‌اند.

البته او اهل تفکر و قلم بود و جملات ادبی، فلسفی و مبارزاتی بسیاری دارد؛ اما به لحاظ اندیشه و گرایش، از یک سو دو قطب «امپریالیسم و کمونیسم» را شناخته و به کمونیسم گرایش داشت و به لحاظ اندیشه دینی، فقط مسیحیت را می‌شناخت که بسیار با آن مخالف بود، و هم چنین با هر گونه ارزشمندی در آرمان‌گرایی (مثل بشر

دوستی) که طبعاً بانگه ماده و مادی گرایانه کمونیسم منافات دارد نیز مخالف بود و فقط طرفدار مبارزه بود! چنان که از جملات معروف او این است:

«من نه یک مسیحی هستم و نه یک بشردوست. من هرچیزی به جز یک مسیحی هستم، و بشردوستی در مقایسه با باور من دارم بی ارزش به نظر می رسد. من به جای این که اجازه بدهم به یک صلیب میخ کوبم کنند، با هر سلاحی که دستم به آن برسد پیکار خواهم کرد».

البته او در عمل پیرو اندیشه های ماکیاولی نیز بود و مسئولیت پذیری اش در اعدام مستقیم افراد به وسیله سلاح کمربندی اش، و نیز خونسردی و خوشنودی به این رفتار، چهره ی دیگری از این فرد انقلابی، مبارزاتی و ادیب را نیز به نمایش گذاشت. او خود در خاطراتش به شرح شلیک گلوله به سمت راست سر «ایتیفانگورا» که از سمت چپ سرش خارج شد، به عنوان اولین اعدامش می پردازد.

چرا چگوارا اسوه باشد؟

خب حالا به موضوع محبوبیت و طرفداری تعدادی جوان از او بپردازیم. فارغ از گرایشات فکری، اندیشه ای و اعتقاد ملحدانه ی او و نیز خشونت طلبی اش، فرض می کنیم که او یک فرد انقلابی و مبارز علیه امپریالیسم بود، خوب هم مبارزه کرد و در نهایت کشته شد. جملات قشنگی هم نوشته است که غالباً صبغهی مبارزاتی دارد.

خب، حالا چه ویژگی چشمگیر دیگری برای الگو و اسوه شدن او، به ویژه در میان جوانان ایرانی وجود دارد؟! * - آیا این عده ی معدود از جوانان، گرایش ضد امپریالیستی دارند و اصلاً می دانند که امپریالیسم یعنی چه و مصداق بارزش کدام است؟

* - آیا روحیه مبارزاتی دارند و آماده اند که با امپریالیسم تا مرز جان مبارزه کنند؟

* - نظرشان نسبت به شعار "مرگ بر امریکا"ی که بزرگترین سمبل امپریالیسم است، چه می باشد؟

* - چگوارا متعلق به نیم قرن پیش است، اکنون نه کمونیسمی باقی مانده و نه امپریالیسم و صهیونیسم بین الملل، دشمنی قوی تر و جدی تر از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران دارد. خب موضع شان چیست؟

* - آیا در میان هموطنان معاصر خود، ضد استکبار، ضد امپریالیسم، ضد صهیونیسم و ضد هر گونه استکبار، استبداد و ظلم نمی شناسند؟ چرا امثال شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید مفتاح و ... را که همه توسط امپریالیسم و مزدوران شان ترور شدند را الگو نمی گیرند؟!

اگر چه مثال بسیار است، اما به عنوان نمونه، آیا اندیشه ها، جهان بینی، اعتقادات و باورهای "دکتر چمران"، اصولی تر و حکمیانه تر از چگوارا نیست؟ آیا مبارزاتش در لبنان، فلسطین و ایران، علیه امپریالیسم و صهیونیسم بین الملل، بیشتر از چگوارا نیست؟ آیا ادبیاتش مفهوم تر و کلامش مُدرک تر و قلمش زیباتر و نثر و شعرش عارفانه تر و حکیمانه تر و انقلابی تر از چگوارا نیست؟!

پس می فهمیم که این ابراز علاقه، فقط مبتنی بر شعار، جو سازی و جایگزینی آلترناتیو می باشد، که البته فقط قادر به فریب عوام یا کسانی است که با چگوارا و یا بدون چگوارا، قلب هایشان نسبت به اسلام، مسلمین، ایران و ایرانی مکدر می باشد.

پس همگان، به ویژه نوجوانان و جوانان، باید در شناخت و انتخاب الگو (در هر عرصه ای)، بسیار هوشمند، دقیق، حساس و بصیر باشند.

از پدر پرسیدم برای چی انقلاب کردید؟ پاسخ داد: برای اسلام؛ گفتم: مگه اون وقت ها نماز نمی خوندی؟... چرا مگه مسجد نمی رفتی؟... چرا مگه مکه نمی رفتی؟... همه بیدارشین ببینن چی داره سرمون میاد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

در متن این شبهه رایج شده در فضای مجازی، بیست خط شعار و اعداد و ارقام داده، اما در نهایت توصیه ی بسیار خوبی کرده است؛ بالاخره نه تنها خوب، بلکه لازم و واجب است که "همه بیدار باشیم و ببینیم که چی به سرمون داره میاد"؟! ائمه اطهار علیهم السلام بسیار توصیه کردند که "حکمت را برای فراگرفت" اگر چه در سینه کافر باشد.

از جمله بلاهایی که نه تنها هر روز، بلکه هر ساعت و هر دقیقه به سرمون میآد، مباران ضد تبلیغی در فضای مجازی، علیه فرهنگ، دین، ارزش ها، مملکت، انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران است.

محتوا و ترکیبات این بمب های اتمی و شیمیایی، چیزی نیستند، به جز چند کلمه، که در قالب چند جمله به هم بافته شده و بر سر عقل، ذهن، فرهنگ، دین و ایمان، ارزش و اخلاق، هویت دینی و ملی و خلاصه استقلال و عظمت یک کشور و یک ملت ریخته می شوند و قربانی های فراوانی می گیرند.

متن فوق نیز از همین بمب هاست که البته بسیار قدیمی است، منتهی چون گویا از یک سو مطالب شان تمام شده و از سویی دیگر امکانات جدید ارتباطات، شرایط مساعدتری برای فرافکنی فراهم نموده، دائم دور می زنند و همان مطالب کهنه و قدیمی را تکرار می کنند و حتی حوصله ندارند که دست کم انشایش را تغییر دهند.

تردید ننمایید که اصلاً چنین گفتگویی بین پدر و فرزندی برقرار نشده است، بلکه یک انشاء است. مثل همان انشایی که می گفت: «[دیروز سر کلاس دانش آموز از معلمش پرسید که شیطان چگونه وارد بهشت شد ...، و معلم پاسخ نداشت - لینک!](#)»؛ جالب تر این بود که هر کسی گمان می کرد خودش اولین و تنها کسی است که به این متن دسترسی یافته، لذا مدعی می شد که دیروز سر کلاس خودمان اتفاق افتاده است! و صدها شبهه ی شعاری مشابه دیگر که دائم تکرار می شوند.

الف - بله، در همان زمان حیات رسول الله صلوات الله علیه و آله، عده‌ای به ظاهر مسلمان و منافق صفت نیز مسجدی جهت فتنه و انحراف درست کردند که نامش "مسجد ضرار" شد و دستور به تخریب و حتی به آتش کشیدن خرابه‌اش آمد - خوارچ امام گُش نیز نماز می‌خواند و روزه می‌گرفتند - معاویه و یزید هم به نام "اسلام" بر مردم حکومت می‌کردند و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را ترور کردند و آن به سر مسلمانان آوردند که می‌دانیم. سایر خلفای اموی و عباسی نیز همین‌طور.

پس، سؤال مگر نماز نمی‌خواندی، مگر روزه نمی‌گرفتی و به مسجد نمی‌رفتی و ...، سخنی سبک و حاکی از اسلام ناشناسی گویندگان است.

ب - بدون هیچ انقلابی نیز می‌شود نماز خواند و روزه گرفت و به مسجد رفت؛ اما مشکل عمده‌ی مسلمانان (که البته مشکل اکثریت مردم است) از همان ابتدا، ظاهرنگری و سطحی بینی و بی‌بصیرتی بوده و هست. همان موقع امام حسین علیه السلام فرمودند که "دین لقلقه‌ی زبان شده است و به هنگام امتحان معلوم می‌شود که دینداران کم هستند". قبل از آن خداوند متعال در قرآن کریم و حتی خطاب به خود مؤمنین فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ / الصف، ۲» انقلاب کردیم که از آنان نباشیم و از دینداران باشیم.

ج - ما برای این که مرتب نماز بخوانیم، انقلاب نکردیم، این کار را که سعودی‌ها بیشتر از ما انجام می‌دهند، آن هم در مکه و مدینه و با تلفظی بسیار صحیح‌تر؛ بلکه انقلاب کردیم تا اسلام ما نیز «اسلام امریکایی و انگلیسی» نباشد - بلکه اسلامی باشد که دشمنان قسم خورده اسلام برایش کف و سوت نزنند - اسلامی باشد که کفار مستکبر و ظالم را به غیض آورد، چنان که آورده است.

**** -** آن امریکایی مستکبر و خونخوار - آن انگلیسی فریبکار و استعمارگر و آن اسرائیلی غاصب و بچه‌گُش، از همان ابتدا فهمیدند که ما چرا "الله اکبر" گویان به خیابان ریختیم و "مرگ بر شاه" گفتیم و به انقلاب خود رنگ و صبغه‌ی "اسلامی" دادیم؟! لذا از همان ابتدا موضع خصمانه گرفتند و این ملت را به خاک و خون کشیدند. اما این ایرانی بی‌بصیرت، خودفروش و خودزن نفهمیده و هنوز می‌پرسد: برای چه انقلاب کردید، مگر نماز نمی‌خواندید؟ البته او هم می‌داند، منتهی خوشش نمی‌آید. همان ذلت را بیشتر می‌پسندد. پس خودش را به ناهمی می‌زند.

د - پیش از انقلاب نیز نماز می‌خواندیم، اما فقط می‌خواندیم. اما چون کمی دقت کردیم و دیدیم که قبله‌ی ما "واشنگتن، لندن و تل‌آویو" شده است، گفتیم: این را قبول نداریم، ما می‌خواهیم خداوند را بندگی کنیم. خداوندگارهای کاذب و فراعنه نیز گفتند: به هیچ وجه نمی‌شود؛ حق ندارید که بدون اجازه‌ی ما ایمان بیاورید و

قبله عوض کنید، به خاک و خون تان می کشیم. پس مجبور شدیم تا برای تغییر قبله و نمازی که نماز باشد، انقلاب کنیم.

«قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آدَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرُومُهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ»
(الأعراف، ۱۲۳)

ترجمه: فرعون گفت: «آیا پیش از آنکه به شما رخصت دهم، به او ایمان آوردید؟ قطعاً این نیرنگی است که در شهر به راه انداخته‌اید تا مردمش را از آن بیرون کنید. پس به زودی خواهید دانست.

«لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ» (الأعراف، ۱۲۴)

ترجمه: همانا البته دست‌ها و پاهاى شما را بر خلاف یکدیگر (یکی از راست و یکی از چپ) خواهم برید، سپس بی‌تردید همگی شما را به چوبه دار خواهم آویخت.

این همان کاری بود که فرعون زمان با ما کرد. اما وقتی به خاطر تغییر قبله، ما را به خاک و خون کشیدند و سال‌ها کشتار کردند، تازه فهمیدیم که "نماز" چیست و چه آثار و برکاتی دارد؟ قبله کدام است؟ و چرا نماز از سنخ "اقامه = قیام" است و نه از سنخ "خواندن"؟ و فهمیدیم که چرا انقلاب کردیم و چه کار بزرگی انجام دادیم.

۵ - پیش از انقلاب نیز قرآن می‌خواندیم، زیاد هم می‌خواندیم، مرتب ختم انعام داشتیم، غافل از این که خودمان نیز مبدل به "انعام = چهارپایان" شده‌ایم! گرگ‌ها به ما علفی می‌دهند که بخوریم و چاق شویم، تا ما را بکشند و بخورند.

برای نجات از این وضعیت اسف‌بار، منتظر بودیم که از آسمان فرجی برسد، اما آن گاه که کمی به همین قرآنی که می‌خواندیم توجه‌مان دادند، فهمیدیم که خداوند متعال می‌فرماید: بله، نصرت الهی و غیبی هست، جنودالله از ملائکه هم هستند، اما «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ - ر حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند / الرعد، ۱۱».

و - تصمیم گرفتیم که سرنوشت ما را خودمان رقم بزنیم، نه فراعنه. گفتیم: چرا رئیس مملکت را امریکا و انگلیس تعیین کنند، خودمان انتخاب می‌کنیم، خواه انتخاب‌مان درست نباشد و بنی‌صدر را انتخاب کنیم، و خواه خوب و درست باشد و رجایی را انتخاب کنیم. بالاخره خودمان انتخاب می‌کنیم.

گفتند: شما را چه به این غلط‌ها؟! شما کی هستید که انتخاب هم بکنید؟! حتی شاه شما را که ما انتخاب کردیم، حق انتخاب نخست وزیرش را هم ندارد، نخست وزیر هم حق انتخاب وزیرش ندارد و وزیر هم حق تصمیم‌گیری ندارد و ... - همه بندگان ما هستید! از ناحیه خود سفیری می‌فرستیم تا او شما را بر اساس اهداف، منافع و امیال ما اداره کند ...؟ پس ما هم انقلاب کردیم تا چنین نباشد. آنها نیز ما را به خاک و خون کشیدند.

ز - گفتیم: ما مسلمانیم و قرنهاست که نماز و قرآن می‌خوانیم، پس چرا نخست وزیر ما، وزیر آموزش و پرورش ما، رئیس ارتش ما، رئیس سازمان امنیت ما، رئیس ورزش ما، رئیس صدا و سیما ما ... همه بهایی هستند؟! **گفتند به شما ربطی ندارد، خفه شوید و سر جای خودتان بنشینید، وگرنه پاسختان را با گلوله می‌دهیم.** و همین کار را هم کردند. منتهی ما نه تنها خفه نشدیم، بلکه زنده و پویا شدیم.

ح - انقلاب کردیم تا مانند دوره‌ی پادشاهی قاجار، خاک مملکت را به چند کیسه زر، مقداری دلار، کمی ارزاق و چند تا زن خارجی، نفروشدند. انقلاب کردیم تا مانند دوره‌ی پادشاهی محمد رضا پهلوی، خاک این کشور (بحرین) را با یک اشاره‌ی گوشه‌ی چشم انگلیس، تقدیم نکنند - انقلاب کردیم تا حتی اگر یک سوم این مملکت را اشغال کردند، هشت سال بجنگیم و "الله اکبر" گویان وجب به وجبش را آزاد کنیم و بتوانیم از تمامیت ارضی کشور خود محافظت نماییم.

ط - انقلاب کردیم تا حق حیات و نفس کشیدن داشته باشیم - حق دوست شناسی و دشمن شناسی داشته باشیم - حق ایمان و فهم قرآن و نماز و نهج البلاغه داشته باشیم - حق پیشرفت علمی و صنعتی داشته باشیم؛ به قول امام خمینی رحمة الله علیه (مضمون): این طور نباشد که از علم، آپولویس به آنان برسد و فوتبالش به ما (کتاب کاشف الغطاء) - حق فریاد زدن بر سر استکبار جهانی داشته باشیم - حق انسان شدن داشته باشیم.

انقلاب کردیم تا هم خودمان و هم ملل مسلمان و هم ملت‌های جهان بیدار شوند و بفهمند که این دوستان، گرگ‌ها و کفتارهایی بیش نیستند، تعامل‌شان نیز تعامل «گرگ و میش» است، دست دوستی‌شان نیز مشت آهنین در دستکش مخملین است؛ و اگر بخواهید حتی یک کلمه، یک قدم، یک لحظه به خودتان فکر کنید و کمترین حرکتی در راستای منافع خودتان بنمایید، با جنگ داخلی، جنگ خارجی، بمب شیمیایی، ترور، تحریم اقتصادی، انواع و اقسام فتنه‌ها و ... مواجه خواهید بود.

انقلاب کردیم، تا نمازمان، نماز باشد.

ما مسلمانان همیشه نماز می‌خواندیم، به فرموده رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، «نخستین چیزی که خداوند بر امت من واجب کرد نمازهای پنجگانه است، و نخستین عملی که از آنان بالا برده می‌شود، و از آنان سؤال می‌شود همان نماز است. / کنز العمال، ج ۷، ح ۱۸۸۵۹» - به فرموده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام، نماز صورت و شناسنامه‌ی اسلام و مسلمانی است: «لِكُلِّ شَيْءٍ وَجْهٌ وَ وَجْهٌ دِينِكُمُ الصَّلَاةُ» - برای هر چیزی سیمایی هست، و سیمای دین شما نماز است / بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۲۷»

اما:

اما، از همان صدر اسلام و دوران حکومت امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام تا کنون، هر گاه که متوجه شدیم، مسجد سنگر است نه باشگاه ژیمناستیک - و هر گاه که ما را متذکر شدند که محراب، "محل حرب" با دشمنان و شیاطین درون و برون است و نه مکانی برای ایستادن مربی ژیمناستیک، و هر گاه که متوجه شدیم، نماز قیام است، نه خم و راست شدن و صدا درآوردن، امامان جماعت مان را در محراب ترور کردند (با شمشیر، یا نارنجک) - نمازگزاران را در مسجد قتل عام کردند و مساجد را به آتش کشیدند و ویران کردند.

***- پس انقلاب کردیم تا اسلام ما، اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله باشد، نه اسلام امریکایی و انگلیسی، و نمازمان نماز باشد، نه یوگا - و اتفاقاً به همین دلیل ما را به خاک و خون می کشند، تحریم و تهدید می کنند.

حالا اگر کسی ارقام وام ازدواج یا نرخ اجاره یا قیمت سیب زمینی و پیاز را بیان داشت و پرسید "پس چرا انقلاب کردید؟"، در پاسخ چه باید گفت؟!



حقوقی و احکام - شهریور ۱۳۹۴

اگر قائل به تاثیر لقمه‌ی حرام بر رشد فرد باشیم چرا حضرت موسی علیه السلام که در خانه‌ی فرعون بزرگ شد به پیامبری

رسید؟

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

عکسش هم صادق و ثابت است، مثل پسر حضرت نوح علیه السلام، یا برادر امام حسن عسکری علیه السلام، یا پسر یزید لعنة الله علیه، یا بسیاری از فرزندان انسان‌های صالح و حلال‌خور، که خودشان ناصالح شدند، مانند فرزندان بسیاری از افراد ناصالح و حرام‌خور که خودشان صالح شدند. پس چون هر دو وجه این موضوع صدق دارد، معلوم می‌شود نکات دیگری هم هست که باید به آن توجه نمود.

الف - یک موقع بحث شخص حضرت موسی علیه السلام می‌باشد، که از شیر کسی نخورد، تا مجبور شدند مادرش را به عنوان یک دایه‌ی ناشناس بیاورند و از شیر او خورد و شاکله‌اش از شیر مادر شکل گرفت. در کودکی نیز تحت سرپرستی آسیه علیها السلام بود که فردی مؤمنه بود و دلیلی ندارد که هر چه شوهر به او داده، برای او نیز حرام باشد.

ب - اما نکته‌ی بعد قواعد کلی و نیز احکام است. و البته اهل عصمت علیهم السلام نیز از این قواعد و احکام مستثنی نمی‌باشند.

قواعد کلی:

وقتی گفته می‌شود کاری یا چیزی اثر مطلوب یا نامطلوب دارد، به یکی از سلسله علل در پیدایش آن اثر اشاره شده است، نه این که آن تنها علت و علت تامه باشد.

به عنوان مثال: اگر فرمود: نماز شب بخوان، باشد که به مقام محمود برسی - نماز بخوانید، باشد که مقرب شوید - خدا شما را می‌بخشد، باشد که شاکر گردید و ...؛ یعنی یکی از علل و شروط لازم برای رسیدن به مقام محمود، نماز شب است - یکی از شروط و علل تقرب، نماز است - یکی از شروط و علل و آثار مغفرت الهی، شاکر بودن است؛ نه این هر کس این کار را بکند، چنین می‌شود. مگر خداوند متعال این همه گناهان بزرگ و کوچک

را بر بندگان مؤمن و کافرش می بخشد، الزاماً و اجباراً همه شاکر می شوند؟! خیر؛ چرا که سایر شروط و علل فراهم نشده است.

آیا ندیدیم مؤمنین یا حتی علمایی که نه تنها نماز اول وقت شان دقیقه ای به تأخیر نمی افتد، بلکه نماز شب شان نیز قطع نمی شود، اما با لقمه حرام یا شبهه ناک منحرف شدند؟ آیا ندیدیم افراد غیر مؤمنی که خودشان حساس هستند و لقمه ای حرام نخورده اند، اما به خاطر بی نمازی یا نقصان های دیگر به هلاکت افتادند؟ پس هر کدام از اینها، یک اصل هستند، یک اثری دارند، نه این علت تامه باشند و همه آثار متوقف به آنها باشد. بالاخره پس از شرایط محیطی، تعلیم و تربیت، ارتباطات و ...، آن علت آخری که همه را جمع می کند، «اختیار و اراده» هر کس می باشد. اگر ده تا کتابخانه در یک محل باشد، همه افراد آن محل نیز اهل مطالعه باشند و تمامی شرایط نیز برای مطالعه فراهم باشد، گام آخر اراده شخص است که آیا کتاب بخواند یا نخواند؟ پس ناگهان همه آن علل و آثارشان برای او بی اثر می گردد، همین طور است اگر همه شرایط و محیط فاسد باشد، اما حلقه آخر که اختیار و اراده است، مخالف فساد باشد.

احکام:

احکام نیز [چه واجبات و چه محرمات] فقط یک اصل و فصل ظاهری ندارند و بالتبع یک اثر نیز ندارند. به عنوان مثال:

یک - احکام برای کسی است که مکلف شده است. پس کودکان مکلف نیستند. پس این طور نیست که اگر به کودکی لقمه ی حرامی بخوراند، الزاماً و اجباراً در او تأثیر منفی بگذارد.

دو - لقمه حرام، همان کسب حرام است و کودکی که سر سفره پدر نشسته که کسب حرام ندارد.

سه - اثر لقمه ی حرام، اثر روحی و نفسی آن است و نه اثر وضعی لقمه. یعنی وضعیت فیزیکی یک تکه نان یا گوشت حرام، مثل وضعیت نان و گوشتی نیست که آن را به سمی آلوده کرده باشند، وگرنه تا کسی می خورد، مسموم می شد. بلکه هر چیزی باطنی، یا به تعبیری روحی و ملکوتی دارد و بالتبع آثار روحی دارد که با آثار فیزیکی متفاوت است و بروز اثرش نیز در روح است. پس اگر فرمود: مال یتیمی که در شکم ها می ریزند، همان زقوم و آتشی است که روزی ظاهر می شود، بطن آن لقمه است، نه ظاهرش (پول، مسکن، خوراک، پوشاک و ...).

از این رو، لقمه حلال و حرام نیز فقط آن چیزی نیست که انسان به دهان می گذارد، می جود و فرو می برد، بلکه ورودی های حرام به چشم و گوش نیز لقمه حرام هستند.

چهار - وضعیت و احکام مضطر (در حال اضطرار) همیشه متفاوت است. روزه واجب است و بر بیمار حرام - پس اگر بیماری که روزه برای او ضرر دارد، به امر خدا روزه نگیرد، عین عبادت است و اگر بگیرد، عین نافرمانی است. گوشت خوک مطلقاً حرام است، حالا اگر جان کسی در خطر باشد، اجازه دارد به حد نجات جانش بخورد.

سؤال: فرض کنید (البته فرضی است که واقعیت بیرونی دارد)، مسلمان مؤمن و بی‌گناهی، در امریکا، اروپا، اسرائیل و ... به زندان‌های محلی و یا امثال گوانتانامو برده شده است. بدیهی است که بودجه این زندان‌ها، همه از اندوخته‌های ظالمانه فراهم شده و پشتوانه‌اش چیزی جز حق یا حتی خون مردم بی‌گناه نمی‌باشد، حال آیا وعده‌های خوراکی که به زندانی می‌دهند، برای او نیز لقمه حرام است؟! پس احکام نیز شرایط و ویژگی‌های خودش را دارد.



کوناگون - شهریور ۱۳۹۴

ربا و نزول خواری حرام‌ترین اعمال است اما اگر بروی از بانک وام با بهره ۳۵ درصد بگیری حلال می‌شود - صدا و سیما
 آلات موسیقی را از پشت در و دیوار و گلدان نشان می‌دهد، چرا که می‌گویند نمایش آلات موسیقی حرام است، اما
 اگر ۱۲۰ هزار تومان بدی بروی کنسرت برج میلاد، آن موقع حلال می‌شود... [بقیه سؤال در متن]. امیدوارم توجیه الکی
 نکنید و برخی انتقادات در جامعه را بپذیرید!

(ادامه پرسش): سرزمین عجایب اینجاست که هر حرامی با پول حلال می‌شود! اگر فقرا جایی جمع شوند، می‌شوند "باند"، اگر ثروتمندان جایی جمع شوند می‌شود "جلسه" - اگر فقیر دزدی کند، می‌شود "سرقت"، اگر ثروتمند دزدی کند، می‌شود "اختلاس" در دنیایی که حتی مفاهیم هم با مقدار پولی که در جیب است، عوض می‌شود، به دنبال عدالت هستیم؟ امیدوارم توجیه الکی نکنید و برخی انتقادات در جامعه را بپذیرید!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چنان می‌فرمایید: «امیدوارم توجیه الکی نکنید و بپذیرید» که گویی عامل مجرم ما هستیم و منتقد شما! خیر، بلکه آن چه فرمودید، دردها، نقدها و بلکه فریادهایی است که همگان دارند و از بدترین کارها این است که کسی بخواهد ضعف را توجیه کند و بدتر از آن وقتی است که پا را از توجیه فراتر گذاشته، و راست راست تو روی مردم نگاه می‌کنند و واقعیتی که برای همگان مشهود است را انکار می‌کنند! چنان که پس از نمایش یک گزارش مستند از یک واقعه‌ی نادرست، با وزیر، معاون یا مدیری مصاحبه می‌کنند و او خیلی صریح و وقیح می‌گوید: «من قبول ندارم!»

متأسفانه این فرهنگ غلط و نگاه طبقاتی به مشکلات، ضعف‌ها و کاستی‌ها، همیشه بوده و هست، تا آنجا که از ضرب المثلی بسیار عمیقی برخوردار شده است. می‌گویند: «صدای دو چیز هیچ وقت در نمی‌آید، یکی مرگ فقیر و دیگری ننگ پولدار».

یک مثال:

این نگاه، فقط در حکومت یا سیستم اجرایی کشور وجود ندارد، بلکه متأسفانه به خاطر چند قرن استعمار و استثمار، به فرهنگی عمومی مبدل شده است. به عنوان مثال اگر بگویند: «دختر فلان ثروتمند طلاق گرفت. و

شما برسید: خب حالا چه می کند؟ و به شما بگویند: صبح ها تا ساعت ده می خوابد - بعد خود را آراسته و به کلاس موسیقی می رود - بعد به دیدن دوستانش می رود - بعد به همراه آنان در رستورانی نهار می خورد - سپس استراحت می کند - عصر یا استخر می رود و یا اسب سواری - شب به میهمانی ها می رود و سپس تا ساعت ۲ بامداد در شبکه های ماهواره ای فیلم می بیند - گاهی با مردی آشنا می شود و یک ماهی او را می آزماید که به درد می خورد یا نه؟ اما کلاً با ازدواج مخالف است و ...»، می گویند: «ماشاء الله، از اول یک پارچه خانم بود، مدیر و زیر و زنگ بود، اجتماعی و با شخصیت بود، اصلاً حیف اوست که با هر مردی ازدواج کند و ...»!

حال اگر بگویند: دختری از سطح اقتصادی متوسط به پایین، یا بی بضاعت و فقیر طلاق گرفته و برسید: حالا چه می کند؟ و بگویند: صبح ها کلاس زبان می رود - بعد کلاس کامپیوتر یا خیاطی می رود (تا حرفه ای برای کسب معاش بیاموزد) - نهاری گذرا در یک اغذیه فروشی می خورد و پس از کمی استراحت، به کتابخانه ای می رود - هفته ای یک بار دوستانش را می بیند و البته جویای کار است؛ می گویند: «از اول سبک عقل، بی شعور، جلف و احمق بود، دذری بود، اهل زندگی و خانه داری نبود، بی خود شوهرش طلاقش نداد و ...» (البته اگر چیزهای دیگری نگویند)!

* - همیشه همین طور بوده و هست. اگر پسر یا دختر جوانی که بی بضاعت هستند، شلوار جینی که کمی پوسیده پوشند، گفته می شود: "گدای بی همه چیز" - اما اگر پولداری جینی پوشد که سر زانویش را عمداً پاره کرده اند، پایین آن ریش ریش شده است و ...، می گویند: مُد روز را پوشیده است. اگر فقیر موی سرش را خوب نشورد و درست شانه نکند، می گویند: کثافت و ژولیده! اما پولدار چند ده هزار تومان می دهد تا موهایش را کثیف و ژولیده جلوه دهند، و می شود "تیپ"!

** - **دین** - همین فرهنگ [در سرتاسر جهان و به ویژه جهان سوم و ملل به اصطلاح رو به رشد] در مورد "دین و اخلاق" حاکم شده است. اگر کسی متدین یا متخلق و با نزاکت باشد، به او می گویند: عوام، اُمَل، متعصب، منزوی، غیر اجتماعی و ... - اما اگر کسی کافر باشد، بی دین یا بی تقید باشد، بی اخلاق و بی نزاکت باشد و ...؛ با تمام جهل و تعصب جاهلانته ای که دارد، به او می گویند: «روشنفکر، دگر اندیش، امروزی، اجتماعی، اهل فهم و شعور، انسان به روز و ...».

* - ندیدید در یک مبحث نظری، (حتی در سطح دانشگاه) اگر کسی آیه ای از قرآن کریم را بخواند و به آن استدلال کند، به او می گویند: اینجا که مسجد نیست، قرآن نخوان و دلیل علمی بیاور! اما اگر کسی حرف مفت، بی دلیل، بی منطق و غلطی را به عنوان نظریه ای فلان خارجی بگوید، به او نمره ی بالا هم می دهند؟! اگر کسی حافظ قرآن و نهج البلاغه باشد، به او با چه چشمی نگاه می کنند؟ اما اگر کسی نظریات صد نظریه پرداز

خارجی که نه تنها هیچ کدام اثبات نشده، بلکه همگی رد شده‌اند را حفظ باشد، چه؟ به او نابغه‌ی اندیشه شناسی می‌گویند!

**** - انتقاد -** حالا به دنیای انتقاد برگردیم، اگر کسی از مسلمانان انتقاد کند، جمله‌ی نادرست او را به هم پیامک می‌زنند، با افتخار می‌گویند: فلانی گفته که مسلمانان ساده و ابله و خشن و تروریست هستند؛ حالا اگر کسی از دراکولاهای غربی انتقاد کند چه می‌شود؟! اگر علیه اسلام و انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی گزارش، مقاله یا سناریوی بنویسید، به شما جوایز بین‌المللی هم می‌دهند، اما اگر علیه هلوکاست بنویسید، در مهد تمدن نیز به زندان می‌افتید (البته اگر به نوعی کشته نشوید).

***** - در همین مملکت خودمان، اگر کسی علیه علما و فقهای صالح، نابغه، خدمتگزار و بصیر صدها انتقاد نابجا به همراه اهانت بنویسد، چه می‌شود؟ می‌گویند: عجب فرد شجاعی و با درایت و روشنفکری! اما اگر علیه علما، فقها و مقامات ناصالح که قدرت و ثروت را غصب کرده‌اند بنویسد، چه می‌شود؟!

***** - اگر فلان آفتابه دزد را بگیرند، پدرِ پدرِ سوخته‌ی او را در می‌آورند و اگر چند نفر باشند که متهم به سرقت باندی می‌شوند و مجازات‌های سنگینی (حتی اعدام) برای‌شان در نظر گرفته می‌شود، اما اگر فلان شخصیت کلاهبردار را بگیرند، برایش در زندان امکاناتی فراهم می‌کنند که بتواند هم چنان و با احترام، به ارتباطات و تعاملات تجاری خود ادامه دهد!

***** - اگر یک زورگیر فقیر را بگیرند، او را برعکس سوار الاغ کرده و در محله می‌چرخانند، اما اگر یک شخصیت زورگیر را بگیرند، بازداشت او را نقطه‌ی عطفی برای انقلابی جدید و پایان دادن به نظام حاکم یا ظلم سیستم تلقی می‌کنند و حتی حکم دادگاه علیه چنین افرادی را «پدر سوخته بازی» می‌خوانند و صدا از کسی هم در نمی‌آید!

***** - بالاتر که بیایید، مسخره کردن، اهانت، انتقاد توأم با دروغ و تهمت و ... نسبت به یک رییس جمهور که ظاهراً مردمی‌تر بود، نقل و نُقل محافل رسمی و غیر رسمی می‌شود، اما کمترین انتقاد به جا از یک رییس جمهور دیگر که حتی ظاهرش نیز مردمی نیست، با شدیدترین پرخاش‌ها، اهانت‌ها و حتی پیگیری‌های قانونی مواجه می‌شود!

**** - مردم -** پس، این دردها زیاد است، نه تنها جای توجیه ندارد، بلکه باید آنها را فریاد زد، چنان که شما به چند نمونه اشاره نمودید و ما به نمونه‌های بیشتر.

فراموش نکنیم که در نهایت نقش تعیین کننده و اثرگذار را «مردم» دارند؛ رأی مردم، بافت مردم، فرهنگ مردم، مطالبات مردم، سکوت یا فریاد مردم، رضایت یا انتقاد مردم، ساده‌لوحی یا بصیرت مردم است که بسترها را آماده و چارچوب‌ها را تعیین می‌کند. حتی اگر پیامبر اکرم و اهل عصمت صلوات الله علیه و آله، رهبری مردم و

حکومت را بر عهده داشته باشند و امثال سلمان و مالک اشتر مسئول باشند، باز ساختار فرهنگی مردم است که سرنوشت را تقریر می‌کند. این سنت الله است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيَّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ - در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند / الرعد، ۱۱»

پس ما برای چنین اصلاحی قیام و انقلاب کرده‌ایم، لذا باید تا تحقق کامل اهداف محکم بایستیم و ادامه دهیم، نه این که چندتا مثال بیاوریم، بعد بگوییم: آیا در چنین عصری دنبال عدالت هستیم یا ...؟! بله، در چنین عصری انقلاب کردیم و دنبال بصیرت، عدالت، همت و پشتکار هستیم.

به نظر شما اگر شیطان بر انسان سجده می‌کرد و هبوط آدم ابوالبشر اتفاق نمی‌افتاد نحوه خلافت وی و ذریه‌اش در زمین چگونه بود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: متأسفانه باور عمومی مردم این است که چون ابلیس لعین استکبار کرد و از انجام فرمان الهی مبنی بر سجده تخطی کرد و اخراج شد، و بالتبع بغض و دشمنی آدم و بنی آدم را به دل گرفت و سبب فریب حضرت آدم علیه السلام و زوجه‌اش گردید، سرنوشت همگی هبوط به زمین رقم خورد، پس نتیجه منطقی این است که اگر سجده می‌کرد، چنین اتفاقی رخ نمی‌داد! اما حقیقت امر چنین نیست، بلکه لایه‌ها و ابعاد گوناگونی دارد که به تناسب سؤال مطروحه، به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

الف - اراده و مشیت الهی به قرار دادن آدم، به عنوان خلیفه خود در زمین، حتی به قبل از دمیدن روح در پیکر خلق شده‌ی اوست، چنان که فرشتگان خود فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... - و (به یاد آر) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: همانا من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد ... / البقره، ۳۰»؛ و فرمود:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (الحجر، ۲۹)

ترجمه: پس چون اندام او را درست و آراسته کردم و از روح خویش در او دمیدم او را سجده‌کنان درافتید.

ب - وقتی ملائکه متعجب می‌شوند که "چرا می‌خواهی خلیفه‌ی خود را آدم و او را نیز در زمین که جای فساد و خونریزی است قرار دهی؟ خداوند متعال ابتدا به علم خودش متذکر می‌شود که من می‌دانم آن چه شما نمی‌دانید و سپس به علم حضرت آدم علیه السلام تصریح می‌کند، که همه اسماء را به او تعلیم دادم. یعنی می‌فرماید: اراده و مشیتی هست که شما نمی‌دانید، و بار مسئولیتی هست که از توان و عهده شما فرشتگان من خارج است، اما او (آدم) می‌تواند. در واقع فرمود: شما ملائک که مرا تسبیح و تقدیس می‌کنید، شایستگی این مقام خلافت من در زمین را ندارید، اما آدم دارد.

ج - ملائک فقط مأمور به سجده بر مخلوقی به نام آدم علیه السلام نبودند، بلکه مأمور به سجده بر نوع آدم بوده و هستند؛ یعنی اگر بشر آدم شود، ملائک برای او رام و مسخر هستند و در مقابلش خضوع دارند و در خدمتش هستند. آیه ذیل نشان می دهد که این سجده، یک مورد و برای یک فرد مشخص نبوده است، پس این سجده و ابا کردن ابلیس (و سایر شیاطین) از روی استکبار، همیشگی می باشد:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِنَ السَّاجِدِينَ» (الأعراف، ۱۱)

ترجمه: و در حقیقت، شما را خلق کردیم، سپس به صورتگری شما پرداختیم آن گاه به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید.» پس [همه] سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. مرحوم علامه، آیت الله طباطبایی رحمه الله علیه، در این خصوص می فرماید:

«خطابی که در جمله "وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ..." است خطاب به عموم آدمیان و خطابی است امتنانی، هم چنان که در آیه قبلی هم گفتیم که لحن کلام لحن منت نهادن است، زیرا مضمون، همان مضمون است و تنها تفاوت بین آن دو اجمال آن و تفصیل این است.

بنا بر این، اینکه می بینیم از خطاب عمومی: "وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ" به خطاب خصوصی "ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ" منتقل شد برای بیان دو حقیقت است:

حقیقت اول اینکه سجده ملائکه برای جمیع بنی آدم و در حقیقت خضوع برای عالم بشریت بوده، و اگر حضرت آدم (ع) قبله گاه سجده ملائکه شده از جهت خصوصیت شخصیش نبوده، بلکه از این باب بوده که آدم (ع) نمونه کامل انسانیت بوده، و در حقیقت از طرف تمام افراد انسان به منزله نماینده بوده است، هم چنان که خانه کعبه از جهت اینکه حکایت از مقام ربوبی پروردگار می کند قبله گاه مردم قرار گرفته است... - حقیقت دوم اینکه خلقت آدم در حقیقت خلقت جمیع بنی نوع بشر بوده ... / المیزان، ذیل آیه».

د - پس اصل قرار گرفتن آدم و نسل او در زمین، به عنوان یک تنبیه نبوده است، و "هبوط"، همان پایین رفتن درجه و مقام و جایگاه است. چنان که سایر نوع بشر نیز گاه تا مقام خلیفه الهی می رود و گاه تا «کالانعام بَلَّغْهُمْ أَضْلًا» سقوط و هبوط می کند.

* - دشمنی ابلیس و فریب خوردن، سبب شد تا بدیهی های پنهان نوع انسان یا آنچه باید پوشانده شود (عورات)، مثل: دشمنی، کینه، حرص، طمع، حسادت و ... بیرون بریزد و فعال شود.

«فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» (البقره، ۳۶)

ترجمه: پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند ایشان را به درآورد و فرمودیم: «فرود آید، شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه، و تا چندی برخورداری خواهد بود.»

نوع بشر:

با کمی تأمل در آیات کریمه‌ی قرآن مجید، مشخص می‌شود که این جایگاه بهشتی و هبوط از آن و بیرون ریخته شدن بدی‌ها نیز اختصاصی به حضرات آدم و حوا علیهما السلام ندارد، چرا که خداوند متعال به همگان می‌فرماید که مراقب باشید شیطان سبب بروز و ظهور این ابتلائات در شما نیز نگردد، از بهشت اخراج‌تان نکند و لباس تقوا را از تن شما بیرون نکند:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَٰتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (الأعراف، ۲۷)

ترجمه: ای فرزندان آدم، زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند، و لباسشان را از ایشان برگند، تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند. در حقیقت، او و قبيله‌اش، شما را از آنجا که آنها را نمی‌بینید، می‌بینند. ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.

اگر ابلیس سجده می‌کرد؟

خداوند متعال خالق تمامی مخلوقات است و همه آنها را مشمول رحمت خودش قرار داده است، آنها را دوست دارد و هدایت می‌نماید. هم چنین به نمان و آشکار همگان علیم می‌باشد. پس، آن چه حکم می‌کند، نه تنها برای رشد، کمال و قرب است، بلکه دارو و مداوای دردهای پنهان و ناشناخته و بیرون نریخته نیز هست.

خداوند علیم و حکیم، می‌داند که در نهاد یک مخلوق عابد و زاهدی مثل ابلیس یا سایرین، تکبری وجود دارد که با «سجده به امر خدا»، مهار و به راه می‌شود. به ملائک دستور سجده داد - به ابلیس که به خاطر عباداتش در صف ملائک و عالم ملکوت بود، دستور سجده داد - به نوع بشر نیز دستور سجده (نماز) داد و فرمود: این سجده برای من، و به آن قبله‌ای که من می‌گویم: مهار کننده و داروی تکبر شماست.

پس، بدیهی است که هر کس فرمان برد رشد می‌کند و هر کس نافرمانی کند، هلاک می‌گردد و ابلیس نافرمانی کرد و هلاک شد.

اما اگر ابلیس سجده می‌کرد و مثل سایر ملائک یا انسان‌های مؤمن، عبد خالص خدا می‌شد، باز هم فرقی برای انسان نداشت، چرا که انسان "نفس" دارد و خودش شیطان خودش و دیگران می‌شود. شیطان به جز "وسوسه" یا "دعوت به باطل" کاری نمی‌تواند انجام دهد، اما شیاطین از نوع بشر، خیلی کارها انجام می‌دهند.

چرا داستان‌های پدر ژیتو، سنگول و منگول و ... را نباید قبول کرد، اما داستان حضرت یونس (ع) بیرون آمدنش از شکم ماهی را باید قبول کرد؟ دلیل می‌آورند که مگر می‌شود اعتقادات یک میلیارد نفر الکی باشه؟ اگر الکی بود که تا حالا از بین رفته بود.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از کی تا به حال چنین دلیلی برای اثبات واقعیت قصص قرآنی آورده است؟! در کجای آموزه‌های اسلامی یا براهین دانشمندان مسلمان، "کثرت"، دلیلی بر حقانیت آورده شده است؟! این دلیل را خودشان آورده‌اند که بتوانند به راحتی ابطالش کنند و بگویند اگر کثرت جمعیت دلیل باشد، تعداد مسیحیان و بوداییان به مراتب بیشتر است.

در هر حال اگر چه هر روز بیشتر از گذشته مخاطب انواع و اقسام جمله‌بندی‌ها و بافته‌ها در فضای مجازی قرار خواهید گرفت، و هیچ لزومی هم ندارد که حتماً به همه پاسخ دهید و اگر پاسخ بدهید نیز برای آنان فرقی نخواهد داشت و برای‌شان مساوی است که اندازشان بدهید یا ندهید، اما به چند اصل کلی اشاره می‌شود که برای تمامی متن‌ها و مثال‌های مشابه در گذشته و آینده، می‌تواند صادق و مفید باشد.

الف - قصه‌های دروغین، بدل از حکایات واقعی است:

کار ابلیس و سایر شیاطین و جنّ و انس برای فریب انسان، "بدل" زدن از اصل است. بدیهی است که جز خداوند متعال، کسی قادر نیست چیزی را خلق کند، پس شیاطین نیز نمی‌توانند خلقت جدیدی به میدان آورند، بلکه همان که هست را بدل می‌زنند. هر چیزی را چیز دیگری معرفی و القا می‌کنند. مثل این که به مجسمه بگویند بُت و به بُت بگویند "إله". خب مجسمه بدل از یک صورت یا هیکل (شکل) است و إله خواندن آن، بدل از "إله" حقیقی [الله جلّ جلاله] می‌باشد که عقل و فطرت به آن معترف می‌باشد.

الف/۱ - بی‌تردید هیچ قصه‌ای وجود ندارد، مگر آن که یا نقل ماجرای واقعی باشد، یا انتزاعی از آن باشد که می‌توان در قوه تخیل و تصور، صورت‌های گوناگون به آن داد. به عنوان مثال: آدم هست، پرنده هم هست، میمون و کروکودیل هم هست و دایناسور نیز بوده و اسکلت‌هایش هست. حالا می‌توان انتزاع نمود و در قوه تخیل، آدمی متصور شد که پرواز می‌کند، میمونی متصور شد که دانشمند علوم فضایی است و کروکودیل یا دایناسوری متصور شد که به میل خودش بزرگ و کوچک می‌شود.

*****-** پس قصه‌های دروغین، بدلی از حکایات واقعی است، نه این که حکایات واقعی، مشابه قصه‌های دروغین باشند.

الف/۲ - در اینجا شیاطین وارد می‌شوند و ضمن آن که سعی در القا و باوراندن قصه دروغین می‌کنند، تلاش می‌کنند تا حکایت واقعی را مخدوش و قصه‌ی تخیلی جلوه دهند؛ این همان "بدل" است. به عنوان مثال: می‌توان گفت: «چرا زورو، اسپایدر مَن و در نهایت ارباب حلقه‌ها، قصه باشد، اما منجی آخرالزمان قصه نباشد؟!» تردیدی نیست که اعتقاد به "منجی آخرالزمان" و حکومت ضعیف نگاه داشته شدگان و عدالت‌گستری، ضمن آن که وعده‌ی الهی در تمامی کتب آسمانی بوده، یک باور عقلی و فطری می‌باشد، لذا هر دینی و مکتبی [اگر چه شخصیتی چون حضرت امام مهدی علیه السلام را نمی‌شناسد و باور ندارد]، اما چنین سرانجامی برای کمال حیات فردی و اجتماعی بشر، باور و امید همگان است.

«وَوَرِّدُ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَتَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَتَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (القصص، ۵)

ترجمه: و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهمیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم.

لذا قصه‌های تخیلی ساخته می‌شود و برخی هم سعی در جایگزینی و بدل‌زدن دارند. شیطان بزرگ می‌گوید: حال که حکومت عدل جهانی به رهبری یک منجی، باور عقلی و فطری همگان است، پس باید القا شود که آن «امریکا»ست. حال کسانی که واقع‌گرا هستند، امریکا را منجی عدل گستر جهان بدانند و کسانی هم تخیل‌گرا هستند، به زورو، بتمن، اسپایدرمن و ماتریکس روی آورند که آنها نیز همه امریکایی هستند.

خب حال ما چه کنیم، چون شیطان بدل زده، اصل را منکر شویم یا در آن تشکیک کنیم، یا بدل را کنار بگذاریم!؟

ب - معجزات و رشد علمی:

هر چند معجزات تمامی انبیای الهی، برای همیشه معجزه است، یعنی همیشه بشر از انجام آن در عجز است، اما با رشد علمی، می‌تواند کاری مشابه در مراتب بسیار پایین‌تر و با اسباب و علل و طول زمان بیشتر انجام دهد. به عنوان مثال: حضرت ابراهیم علیه السلام، سالم از آتش بیرون آمد، امروز نیز به مدد تکنولوژی سالم از آتش بیرون می‌آیند [که در فیلم‌های اکشن بسیار دیده‌ایم]، منتهی کسی نمی‌تواند بدون هیچ وسیله و ابزار خارجی، یا فوت وقت این کار را انجام دهد، پس بیشتر به معجزه بودن آن پی می‌برد - امروزه در زیر دریاها، تونل‌های چند کیلومتری می‌سازند، اما هیچ کس نمی‌تواند با ضربه‌ی عصا این کار را بکند - امروزه بسیاری از بیماری‌ها را معالجه می‌کنند، اما هیچ کس نمی‌تواند با دست کشیدن کور را بینا کرده و یا مرده را زنده کند - امروزه مکتب و جهان‌بینی و ایدئولوژی و حقوق بسیار می‌نویسند، اما هیچ کس نمی‌تواند کتاب و کلامی چون قرآن کریم بیاورد

...؛ پس معجزه، همیشه معجزه است، منتهی هر چه زمان می گذرد و علم بشر افزون می شود، بیشتر به امکان وقوع آن معجزه و نیز معجزه بودن آنها پی می برد.

منتهی کفار همین را بدل می زنند. سفر حضرت سلیمان علیه السلام یا غواصی موجودات در زیر آب و آوردن ذخایر زیر آبی آن زمان را نفی می کنند - پرواز با هواپیما و یا استخراج معادن زیر زمینی یا زیر دریایی را قبول می کنند - سپس داستان های تخیلی نیز می سازند، و بعد شیاطین القا می کنند که ای انسان، به جای آن که با دستاوردهای علمی ات، بیشتر پی به حقانیت معجزه ببری، این معجزات را با قصه های تخیلی مقایسه کنو اگر این را نپذیرفتی و قصه دانستی، آن را نیز نپذیر و قصه بدان!

ج - اصول شناخت و باور:

در گزاره ها، گاهی انسان با مقوله هایی مواجه می گردد که شناخت و باور آن، مستلزم دلایل و براهین عقلی است - گاه با اخباری مواجه می شود که باور آن، مبتنی بر باور "مُخبر" می باشد.

به عنوان مثال: انسان با عقل و تجربه می فهمد که نقطه و شرایط امروزی او، در پی تاریخی طولانی به وجود آمده است؛ اما سؤال اینجاست که این تاریخ چه بوده و اقوال تاریخی چگونه اثبات می شوند؟! - ما می دانیم که در گذشته های دور و نزدیک، جنگ های بسیاری رخ داده است و اکنون نیز در مناطق بسیاری جنگ هست، اما اخبار آنها را چگونه باور می کنیم؟

پس همه به شناخت و باور «مُخبر» بر می گردد. کسی که باور کرده حکومت های صهیونیستی غرب، در بیان اخبار صادق هستند، هلوکاست را هم باور می کند، اما محقق می گوید: چون مُخبر را باور ندارم، هلوکاست را هم باور ندارم، مگر آن که اثبات شود. خب راه اثبات چیست؟ یا باید صداقت «مُخبر» ها اثبات شود و یا اسناد و شواهد دیگری باشد و یا به زور القا می شود که باید باور کنی، وگرنه به زندان می افتی!

کسی که پایگاه های خبری غرب و یا شبکه های اجتماعی را باور دارد، هر چه آنان بیان داشته و منتقل نمایند را "وحی منزل" قلمداد می کند، اما در خود وحی تشکیک می کنند!

ج/۱ - معارف قرآنی نیز همین طور است. بخشی به "شناخت" بر می گردد که باید با عقل، استدلال و براهین اثبات گردد، مثل خداشناسی، پیامبر شناسی، وحی شناسی، ولایت شناسی، معاد شناسی و ...؛ حال اگر این شناخت حاصل شد، «مُخبر» معتبر است و اگر خبری از گذشته یا آینده داد، مورد قبول است؛ اما اگر «مُخبر» شناخته نشد، باور نشد، دیگر بحث کردن در مورد خبر یا اخبار او بی مورد است. حال خواه خبر از وقایع گذشته ای چون اصحاب کهف یا حضرت یونس علیه السلام بدهد و خواه خبر از وقایع آینده ای چون ظهور منجی عالم بشریت یا قیامت بدهد.

ج/۲ - مؤلف قرآن کریم فرمود که به شما «احسن القصص» را می‌گویم، تاریخ گذشتگان را عین واقع و حکمت‌هایش بیان می‌دارم، اما قصه تخیلی نمی‌گوییم - نویسنده پدر ژیتو، اسپایدر مَن، دراکولای خون آشام - جنگ ستارگان و ...، نیز هر چند انتزاعی تخیلی از واقعیات نموده، اما مدعی نیست که اینها حقیقت و واقعیت دارد.

*****-** پس اگر هر دو «مُخبر» را بپذیریم، باز هم قصه ساختگی بودن اینها و واقعیت‌های تاریخی بودن آنها اثبات می‌شود و بیشتر روشن می‌شود که چرا آن را می‌گوییم "واقعی" و این را می‌گوییم "تخیلی". و البته به وضوح می‌فهمیم که وقتی کسی این دو را با هم قیاس می‌کند و تلاش دارد تا بیان تاریخی در وحی را با "پدر ژیتو" مقایسه کند، نه تنها اصول را نشناخته، نه تنها مُخبر را نشناخته، نه تنها تاریخ را نمی‌داند، نه تنها اصول تمیز "حق از باطل" و "واقعیت از تخیل" را نمی‌شناسد، بلکه بغض و عناد و لجاج هم دارد.

مرتبط:

*** -** [هالیوود، سینمای اعتقادی - سیاسی / منجی سازی از زور تا ماتریکس](#)

چرا امتیازات داده شده به شیطان (ابلیس) بیشتر از انسان است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا مطمئن شویم که چنین است، بعد بپرسیم: چرا چنین است؟

مثالی را آوردید که چون در صحت آن تردید بود، درج نگردید. تبدیل چوب یا شاخه انگور و ... به طلا یا هر چیز دیگری، یا معجزه است که از شیطان بر نمی‌آید، یا جادو و جنبل است که بیشتر تسخیر جسم است، نه این که واقعاً آن شیء مبدل به شیء دیگر شود؛ اما اصلاً چنین نیست که امتیازاتی که خدا به ابلیس لعین و سایر شیاطین داده است، بیشتر از انسان باشد.

این که موجودی بتواند کاری انجام دهد و موجود دیگری نتواند آن کار را انجام دهد، دلیل بر امتیازات بیشتر آن نسبت به این نیست. فیل می‌تواند با خرطومش درخت تنومندی را از ریشه در بیاورد، انسان نمی‌تواند - مورچه می‌تواند تا دویست برابر وزن خود را از زمین بلند کرده و مسافتی طولانی حمل نماید، نه انسان می‌تواند و نه فیل - خفاش می‌تواند بدون قوه بینایی، در تاریکی شب، و فقط با ارسال و دریافت امواج صوتی، و با سرعت بسیار پرواز و شکار کند، اما نه فیل، نه شیر، نه عقاب، نه موریانه و نه انسان و ... نمی‌توانند این کار را انجام دهند.

الف - فضیلت انسان بیشتر از تمامی موجودات بود که خداوند متعال به ملائکه و ابلیس که در سطح آنان بود، فرمان سجده بر آدم علیه السلام داد.

ب - شاید برخی بگویند که حضرت آدم علیه السلام، انسان کامل بود و این مقام و امتیاز فقط برای انسان کامل است! بله همین طور است، اما خداوند متعال به همه انسان‌ها قوا (استعدادهای بالفعل و بالقوه) را اعطا نموده است که به تناسب ظرفیت وجودی خودش کامل شوند. و این توان‌ها به هیچ یک از موجودات به صورت کامل اعطا نگردیده است.

ج - به انسان (هر انسانی)، روح متعالی و ملکوتی، فطرت منور به نور الهی، عقل و جسمی که در آن ویژگی‌های جمادی، نباتی و حیوانی وجود دارد، اعطا گردیده است، به قل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، دنیا کبیری در جسم صغیر او پیچیده شده است.

انسان می‌تواند چون ملائک (در نمازش) به معراج رود - چون شیطان از خدا دور شود و به فریب و دور و منحرف کردن دیگران اقدام کند - چون نبات رشد کند و چون حیوان اهلی بخورد، بخوابد، تولید مثل کند، بار حمل کند و چون حیوان وحشی، بدرزد. به هیچ موجودی تمامی این صفات، ویژگی‌ها و توان‌ها، یکجا داده نشده است.

توان شیطان نسبت به انسان:

البته ابلیس و سایر شیاطین از خاندان او، که همگی به تصریح قرآن کریم (إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ) از طبقه جنیان هستند، توان‌هایی دارند که انسان به طور معمول ندارد، مثل سرعت در حرکت و جا به جایی، اما همان‌طور که بیان شد، هر موجودی نسبت به سایر موجودات، از ویژگی‌هایی برخوردار می‌باشد.

پس، "برتری" را باید در نحوه و چگونگی تعامل دو موجود بررسی کرد. به عنوان مثال: اگر شیر یا پلنگی به انسان حمله کند و با او درافتد، حتماً بسیار ساده‌تر از شکار یک گاو میش یا بچه بوفالو، این انسان را تکه تکه می‌کند، اما آیا چون بازوی قوی‌تر و پنجه‌ی تیزتر و محکم‌تر دارد، حتماً برتری دارد؟! خیر، بلکه انسان می‌تواند با فکرش ابزاری بسازد و این شیر را از فاصله‌ی دور شکار کند، به قفس ببندد تا دیگران تماشايش کنند و با بکشد و پوستش را هم بکند. یا از فیل، سواری بگیرد یا عاجش را بفروشد - از سم مهلک مار، دارو بسازد و از پوست و چربی و گوشت نهنگ و کوسه هم بهره ببرد. نیش زنبور انسان را آزار داده و حتی ممکن است فلج کند و یا بکشد، اما انسان‌ها میلیاردها زنبور را جمع‌آوری کرده و از کندو و عسل‌سازی آنها بهره می‌برد.

***** -** حال به تعامل "شیطان" خواه ابلیس و شیاطین جنّ باشند و یا شیاطین از نوع انسان، توجه کنیم. این تعامل، به هیچ وجهی دوستانه و برای تعاون به یک دیگر نمی‌باشد، بلکه تعاملی کاملاً خصمانه و برای از پای درآوردن و به هلاکت کشاندن یک دیگر می‌باشد. لذا در خصوص شیطان، همیشه فرمود که او دشمن (عدو) شماست. «وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» - و مبادا شیطان شما را از راه به در برد، زیرا او برای شما دشمنی آشکار است. / الزخرف، ۶۲».

******* - از پا درآوردن و به هلاکت رساندن ممکن نیست، مگر پس از "سلطه"؛ و سلطه نیز ممکن نیست، مگر پس از اشراف و برخورداری از چاره‌ها (کیدها).

انسان دارای «فکر و عمل» است. خودش برای سلطه بر هر چیزی اول فکر می‌کند و بعد که راه کارش را پیدا کرد، به آن عمل می‌کند. پس شیطان هم باید ابتدا چاره‌جویی (کید) کند که چگونه می‌تواند بر فکر انسان مسلط شود که بدان وسیله، بر اعمالش نیز مسلط شود و بدین ترتیب، با سلطه بر تمامی مملکت وجود انسان، او را به بندگی خود و در نتیجه به هلاکت بکشاند.

حال ببینیم توان شیطان در این دو امر «کید و سلطه» در مقابل انسان چقدر است و کدام برترند؟

کید:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا کارزار می‌کنند. و کسانی که کافر شده‌اند، در راه طاغوت می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

نکته: به یکی از اساتید و بزرگان مشهور عرض کردم که هر کجا در امور شخصی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تبلیغاتی و ... دیدید که ابلیس، شیطان نفس و یا شیطان برون (امریکا و انگلیس و ...) توانستند شما را بفریبند، بدانید که بسیار ضعیف بودید، چرا که آن ضعیف، با آن کید ضعیفش، توانست شما را بفریبد.

سلطه:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (التحل، ۹۹)

ترجمه: همانا او را بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی نیست.

دقت کنیم! با کلمه «إِنَّهُ»، تأکید کرد که شیطان هیچ تسلطی ندارد.

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (التحل، ۱۰۰)

ترجمه: تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند، و بر کسانی که آنها به او [خدا] شرک می‌ورزند.

دقت کنیم! در این آیه فرمود: سلطه‌ی شیطان فقط بر کسانی است که خودشان سلطه‌ی او را می‌پذیرند.

نتیجه:

پس در این تعامل، هم کید شیطان ضعیف است و هم تا خود انسان نخواهد، هیچ راه نفوذ و سلطه‌ای ندارد، اما انسان او را راه داده و بر خود مسلط کند، و نیز می‌تواند راه نفوذ شیطان را ببندد، شیطان را به غل و زنجیر بکشد، دماغش را به خاک بمالد و
حال کدام برترند؟

چگونه از شقاوت در آخرت جلوگیری کنیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

"شقاوت" به معنای نکبت، خواری، بدبختی، پریشانی، نافرمانی و بدخواه دیگران بودن می‌باشد و در مقابل سعادت قرار دارد. وقتی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد که تو را "اشقی الاشقیاء"ی اولین و آخرین می‌کشد، یعنی از او نکبت‌تر، خوارتر، بدبخت‌تر، پریشان‌تر و بدخواه‌تر نیست.

الف - حیات اخروی، صورت و جنبه حقیقی همین عالم دنیاست، به قول معروف، آن روی سکه است. پس آن چه در حیات اخروی رخ می‌دهد، حقیقت، جان و روح همانی است که در دنیا واقع شده است، منتهی اینجا در پس پرده‌ی حجاب‌های گوناگون و از جمله حجاب بدن بوده و آنجا این حجاب کنار زده می‌شود، لذا در قرآن کریم فرمود که آخرت «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» است. یعنی روزی که پرده‌ها کنار می‌رود و رازها و پنهانی‌ها آشکار می‌شود.

ب - در قرآن کریم، هم درباره‌ی رسیدن به مقامات و نعمات بهشتی گفته شده که جزای ایمان و عمل صالح خودشان در دنیاست به اضافه‌ی فضل و کرم خدا - و هم در مورد عذاب‌های جهنمی گفته شده است که صورت حقیقی همان باورها و عملکردهای سوء خودشان است، بدون چیزی اضافه. [چرا که اضافه کردن به اجر جایزه و فضل است، اما اضافه کردن به کیفر بیش از حد جرم، ظلم می‌شود، لذا در اجر فرمود اضافه هم می‌دهم، در کیفر فرمود که به اندازه مثقالی ظلم نمی‌شود].

پس همه، صورت حقیقی همان باورها و عملکردها در دنیاست، چنان که فرمود: «حقیقت خوردن مال یتیم، خوردن آتش است». خب این حقیقت آنجا بیرون می‌زند.

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» (النساء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند، و به زودی در آتشی فروزان درآیند.

ج - پس کسی که می‌خواهد در آخرت شقی نباشد و سعید باشد، باید سعی کند که در دنیا سعید باشد و شقی نباشد.

شقاوت در قرآن کریم:

به واژه شقی و شقاوت، در چند آیه‌ی قرآن کریم اشاره شده است که همین آیات خودش راه‌کارهای سعادت و دوری از شقاوت در دنیا و بالتبع در آخرت را تبیین و تعلیم نموده است: از جمله:

«وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا» (مریم، ۴۸)

ترجمه: و من از شما و از آنچه به جای خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم، و پروردگار خود را می‌خوانم، امید آنکه در خواندن پروردگار محروم نباشم (یا به شقاوت نرسم چنان که شما با خواندن بت‌ها به شقاوت می‌رسید)

«قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (مریم، ۴)

ترجمه: [زکریا] گفت: «پروردگارا، من استخوانم سست گردیده و [موی] سرم از پیری سپید گشته، و - ای پروردگار من - هرگز در دعای تو ناامید نبوده‌ام.»

نکته:

با کمی دقت، مشهود می‌شود که در هر دو آیه، «شقاوت» را در مورد «دعای به درگاه ربوبی» آورده است. بدیهی است که "دعا"، صرفاً عرض حاجت نیست، بلکه «خواندن» است. خداوند متعال بندگان را به "توحید" می‌خواند و بندگان موحد نیز او را به الوهیت، ربوبیت و وحدانیت می‌خوانند و البته بندگان چون همه محتاج و فقیر به درگاه او هستند، حاجات را نیز به او عرضه می‌دارند.

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْعَيْبِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْعَيْبِيُّ» (مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه)

ترجمه: مولای من! ای مولای من! تویی بی‌نیاز و منم نیازمند، و آیا بر نیازمند، جز بی‌نیاز رحم کند؟

پس اگر کسی به خداوند متعال و وحدانیت او ایمان نیاورد، اگر کسی مشرک شود و جز خدا را بخواند، اگر کسی از فضل و رحمت خدا ناامید گردد، اگر کسی گمان کند که جز خدا، وجودی مستقل است که حاجتی از او برآورد و ...، "شقی" می‌شود.

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي * وَمَا يَجْعَلُنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (مریم، ۳۱ و ۳۲)

ترجمه: [حضرت عیسی علیه السلام گفت:] و مرا هر کجا که باشم وجود پربرکتی ساخته، و تا زنده هستم به نماز و زکات سفارش کرده است * و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است.

نکته:

در این آیه نیز به دو اصل اساسی برای دوری از شقاوت تصریح شده است، ابتدا وصل به خیر محض (برکت) که خداوند متعال است با «صلاة = نماز» و نیز خیر رساندن به مردم با «زکات» که سبب دوام این اتصال مبارک است - و سپس نیکی به والدین. (البته چون ایشان پدر نداشت، فقط لفظ مادر را آورد).

نتیجه:

نتیجه آن که اصل اول برای "شقی" نشدن در دنیا و اهل شقاوت نبودن در آخرت، «توحید و دوری از هر گونه شرک و ناامیدی از رحمت خداست» که با اتصال دائم = نماز (مادامی که زنده هستیم)، و نیز خیر رساندن به مردم [انواع زکات] محقق می گردد و دوم با نیکی به پدر و مادر، چه در قید حیات باشند یا نباشند. و سوم خیر رساندن به نیازمندان. چنان که در آیات دیگری نیز پس از توحید، امر و سفارش به نیکی به والدین و رسیدگی به نیازمندان نموده است.

«وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» (النساء، ۳۶)

ترجمه: و خدا را پرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر و نیز به خویشان و یتیمان و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و رفیق نزدیک (همکار، هم مجلس، همسفر و غیره) و در راه مانده و برده مملوکتان نیکی به سزا کنید، که همانا خداوند کسی را که متکبر و فخر فروش است دوست ندارد.

پس اگر کسی در درجه اول موحد باشد (خدا را آن گونه که خودش فرموده بندگی نماید و برای او شریک قایل نشود) و به این بندگی و اتصال (صلاة) تا زنده است دوام بخشد - به پدر و مادر نیکی نماید - و به نیازمندان نیز بدون فخر و تکبر رسیدگی کند، هیچ گاه در دنیا شقی نمی شود و در آخرت نیز جزو اشقیاء محشور نمی گردد، بلکه هم در دنیا سعید است و هم در آخرت اهل سعادت می گردد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

توبه - آیا مشرک اگر توبه کند پذیرفته می شود؟

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همه انبیای الهی برای همین گسیل شدند که مردمان را از "شرک" رهایی بخشند و آنان را از پرستش انواع و اقسام خدایان دروغین، به شناخت، ایمان و پرستش خداوند واحد و سبحان دعوت کرده و رهنمون گردند. پس اگر قرار بود که توبه از شرک پذیرفته نشود که اصلاً نبی و رسولی نمی آمد. و البته این دعوت به مقطع زمانی و مکانی

خاصی اختصاص ندارد، بلکه همیشگی و برای همگان است. پس امروزه نیز مانند زمان آنها، مردمان فوج فوج از شرک به سوی توحید می‌گروند و پذیرفته می‌شوند.

اگر توبه‌ی مشرک پذیرفته نشود، یعنی مجبور است که تا ابد مشرک بماند! در حالی که خداوند متعال تمامی بندگانش را به صورت مستمر از شرک به توحید می‌خواند.

الف - هر توبه‌ای، از سوی خداوند رحمان و رحیم، پذیرفته می‌شود. توبه یعنی بازگشت به سوی خدا؛ خب وقتی کسی که راه خطایی را می‌رفته، باز گردد، باز گشته است.

ب - البته «استغفار» که به معنای طلب پوشش و بخشش است، مقدم است، اول باید از گذشته استغفار کرد و سپس بازگشت. مثل این است که کسی راهی را خطا رفته، در این راه افتاده، زخمی شده، آلوده شده و...؛ حالا می‌خواهد برگردد؛ خب به او می‌گویند: اول باید مداوا و تمیز شوی، زخم‌هایت پانسمان شود و بهبود یابی، خودت هم تمیز شوی تا بتوانی برگردی و وارد این بارگاه عظیم و باشکوه (توحید) گردی. طیب شفا بخش و پاک کننده‌ی جان آلوده شده به شرک یا معصیت، خدای کریم، رؤف و رحیم است. لذا فرمود: ابتدا استغفار کنید، بعد توبه نمایید.

«وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (هود، ۹۰)

ترجمه: و از پروردگارتان آمرزش بخواهید و آنگاه به او بازگردید - توبه کنید -، که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان و تائبان] است.

وقتی که به کسی می‌گویند: "توبه کن" و او هم می‌پذیرد، و یا وقتی که کسی خودش مصمم به "توبه" شده، دست به دعا بلند می‌کند و یا سر به سجده می‌گذارد و می‌گوید: "خداوندا! مرا ببخش"، این همان طلب استغفار است، اما هر گاه واقعاً پشیمان شد و از گناه (چه نظری و چه عملی) به سوی خدا برگشت، می‌شود "توبه".

ج - البته، همان گونه که دروغ‌گو، سارق و یا عامل به هر فساد و فحشایی وقتی توبه کرد، دیگر دروغ‌گو، سارق و اهل فساد و فحشا نیست، مشرک نیز وقتی توبه کرد، دیگر "مشرک" نیست، بلکه موحد می‌شود و در زمره‌ی موحدین قرار می‌گیرد.

در مثل مانند کسی می‌ماند که رو به سوی جهتی در حال حرکت است، ناگاه جهت را تغییر داده و رو به سوی جهتی دیگری حرکت می‌کند؛ حال اگر بیرسند جهت او کدام است؟ پاسخ جهت فعلی اوست. پس اگر مشرک توبه کرد، موحد می‌شود و اگر بیرسند در چه جناح و جهتی قرار دارد، پاسخ روشن است که در جهت توحید و جناح موحدین قرار دارد و از مشرکین منفک است.

د - توبه نه تنها پذیرفته می شود، بلکه "پاک کننده" است. چنان که در احکام قید شده که یکی از مطهرات (پاک کننده ها) "اسلام" است.

توبه تجلی اسم خدا:

توبه، فقط در مورد گناهان یا بدترین آنها که "شرک و یأس از رحمت الهی" می باشد، نیست. بلکه "رو کردن به خداوند متعال" می شود "توبه".

خداوند متعال خودش اهل توبه است و یکی از اسمای الهی "تَوَّاب" [صیغه مبالغه توبه] است؛ یعنی بسیار زیاد به بندگان [که حتی مستحق قهر و عذاب هستند]، به نظر لطف، کرم، جود، عفو، مغفرت و رحمت، رو می کند. پس هر کس "توبه" کند، مسببات تجلی اسم خدا در خودش را فراهم آورده است. انبیا و اوصیا و اولیا نیز زیاد توبه می کردند، اما معنایش این نیست که «پس زیاد گناه می کردند».

خداوند متعال دائم به بندگان به نظر لطف رو می کند و بندگان نیز به او رو می کنند و گناه کار و کافر و مشرک نیز وقتی از راه و کردهی خود پشیمان می شود، به او رو می کند، توبه می کند و خودش تجلی اسم خدا می شود.

توبه انسان را محبوب حق می گرداند:

لابد این حدیث معروف پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را شنیده اید که «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»، یعنی خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ چرا؟ چون زیبایی مخلوق، تجلی اسم "جمیل" خداست.

در این گزاره، یک قاعده کلی نیز بیان شده است، و آن این که خداوند متعال تجلی خودش و بنده ای که تجلی اسمای او باشد را دوست دارد.

از این رو، همان طور که زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ علیم، حکیم، رؤوف، رحمان، جواد، کریم، غفور، طاهر و تَوَّاب است، و اهل علم، حکمت، رأفت، رحمت، جود، کرم، بخشش، پاکی و توبه را دوست دارد. چنان که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ».

ناامیدی را نمی بخشد، اما بر تائب و امیدوار به رحمت و مغفرتش، همه گناهان را یک جا می بخشد:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»

(الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که در جنایت به خویش (به واسطه گناه) از حد گذشتید، از رحمت خدا نومید مگردید، بی تردید خداوند همه گناهان را (به وسیله توبه هر چند شرک باشد) می آمرزد، زیرا اوست آمرزنده و مهربان.

آیا اگر کسی نتوانست جلسه گناه را بر هم زند، حتماً باید ترک کند؟ آیا باید در مقابل دشمن سکوت کرد؟ می‌گویند: "دوران تقیه" دیگر گذشته است؟ مملکت در خطر است و ...؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اجازه ندهید که اولاً مباحث در ذهن مخلوط گردد و ثالثاً رفتار خشک افراطی یا تفریطی غلبه کند، یا صد یا صفر نباشیم.

در این سؤال مبحث اصلی "تقیه" است؛ و موضوع تقیه در برابر دشمن است؛ آیا هر کس که موافق ما نبود و یا سخن خطایی گفت، دشمن است؟!

"تقیه"، یک حکمی مثل برخی از احکام اجرایی نیست که کسی بتواند بگوید: "زمانش گذشته" - یا - "امروزه موضوعیت ندارد" - یا - "برای من واجب نیست، چون امکانش را ندارم / مثلاً مستطیع نیستم که حج به من واجب شده باشد" و ... بلکه "تقیه" یک تاکتیک است، یک روش است در برخورد با دشمن.

تقیه:

پس تقیه، نوعی پوشش دادن یا همان "استتار" است که هدف از آن، جلوگیری از به هدر رفتن نیرو می‌باشد. تقیه نوعی "کتمان کردن" در تاکتیک است. فرض کنید که در جوی قرار گرفته‌اید که مؤمنین را بی‌جهت در کوچه و خیابان می‌کشند و امکان مقابله هم نیست، پس هیچ اشکالی ندارد که کسی در خیابان فریاد نزد که "من از مؤمنین هستم"؛ و البته هر گاه لازمی این مبارزه فریاد زدن بود، او فریاد می‌زند.

در قرآن کریم می‌خوانید که مؤمن آل فرعون که در ایمانش تقیه می‌کرد و آن را کتمان می‌نمود تا بتواند جلوی ظلم را بگیرد و به حق و عدالت و بصیرت دعوت نماید، خود را حفظ کرد و به وقتش به میدان آمد:

«وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» (غافر، ۲۸)

ترجمه: و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نمان می‌داشت، گفت: «آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من خداست؟ و مسلماً برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده، و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان اوست، و اگر راستگو باشد برخی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید، چرا که خدا کسی را که افراطکار دروغزن باشد هدایت نمی‌کند.

نمونه‌ای دیگر:

در قرآن کریم می‌خوانید که فرمود: مؤمنین نباید دشمنان را به سرپرستی و دوستی (ولایت) بگیرند، مگر آن که در این امر "تقیه" کرده باشند - تقیه لازمه تقوا و حفظ نگهداشتن است:

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (آل عمران، ۲۸)

ترجمه: مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز [او را] از [دوستی] خدا [بهرای] نیست مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کند و خداوند شما را از [عقوبت] خود می ترساند و بازگشت [همه] به سوی خداست.

روش شیطان:

در دوران تحصیل (کودکی و نوجوانی)، بسیار تجربه کردید که برخی از بچه های شلوع و یا به تعبیری شرّ، به بچه ی متین و آرام می گفتند: اگر نمی ترسی، اگر جرأت داری، اگر بچه ننه نیستی، اگر ...، این کار را بکن. از روش های شیطان برای بچه های بزرگسال تر هم همین است. شیاطین بیرونی (دشمنان) نیز همین کار را می کنند، برای شناسایی و نیز هدر دادن نیرو، می گویند: "وقت تقیه گذشته است، در هر کجا و هر موضوعی خودت را آشکار کن، افکار، اطلاعات، اهداف و نقشه هایات را سریع بیرون بریز تا تو را سریع تر شکار کنیم و هدر دهیم.

تقیه برای حفظ جان:

پس یکی از اهداف اصلی "تقیه" حفظ جان در گاهیست که ممکن است خون بی جهت ریخته شود، وگرنه اگر برای حفظ اسلام و مسلمین، جان دادن لازم باشد، امر به "مقاومت"، "جهاد" و "شهادت" شده است. چنان که امام باقر علیه السلام فرمودند: «حُلِقَتِ النَّبِيُّ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَا تَقِيَّةَ» - یعنی: تقیه برای جلوگیری از خونریزی و حفظ جان انسان ها است. هر گاه خونی ریخته شد دیگر جای تقیه کردن نیست.

تقیه برای حفظ اسرار:

از دیگر مقاصد تقیه، "حفظ اسرار" است. خب انسان عاقل، مؤمن و مسلمان، باید اسرار را حفظ کند و این اسرار صرفاً اطلاعات امنیتی و سیاسی نمی باشند. مگر انسان عاقل، هر چه را که می داند، در هر کجایی می گوید؟!

ابو بصیر از شاگردان معتمد امام بود، گوید: از امام صادق علیه السلام در باره احادیث کثیر پرسیدم، فرمود: آیا چیزی از آلهائی را که به تو گفتم پنهان داشته ای که بقیه اش را برایت بگویم؟ (گفت به ذهن مرور کردم، شنیده ای نبود که بازگو نکرده باشم) - چون حال مرا دید، فرمود: اما آنچه را برای یارانت گفته ای اشکالی ندارد، افشا کردن به این است که غیر یارانت را به آنها خبر دهی. (المحاسن : ۱/۴۰۳/۹۱۰)

پس در مورد "تقیه" و ضرورت آن به وقتش، بحث زیاد است، همین قدر اشاره شد که انسان عاقل را چاره ای جز "تقیه" در وقتش وجود ندارد، پس چنین نیست که کسی بتواند به طور کلی بگوید که دیگر وقتش گذشته است!

خیر، بلکه یک جایی واجب و لازم است - یک جایی شاید مستحب باشد - جای دیگری اصلاً لازم نیست و چه بسا اشکال هم داشته باشد، یا مکروه و حرام نیز باشد و موردش را شخص خودش تشخیص می‌دهد. تقیه لازمه‌ی آگاهی، بصیرت، تقوا، ایمان، اخلاق، مبارزه، تبلیغ و رشد می‌باشد.

دشمن و به هم زدن مجلس:

اما در این موضوع لازم است که به چند نکته توجه شود:

اولاً: هر کس که خطایی کرد را "دشمن" نپنداشته و قلمداد نکنیم! اگر چنین باشد که اهل عصمت علیهم السلام باید همه امثال ما را دشمنان خود بدانند و بخوانند. البته ممکن است که سخن کسی یا کار کسی نه تنها خلاف، بلکه به نفع دشمن یا هرننگ با دشمن باشد، اما خودش دشمن نباشد. خب در آنجا انسان متذکر می‌شود، بیدار می‌کند، آگاهی و بصیرت می‌بخشد. از امام امت یاد بگیریم، مقام معظم رهبری می‌فرمایند (مضمون): هر کس که ولایت فقیه را قبول نداشته باشد، یا حتی مخالف آن باشد، مصداق "ضد ولایت فقیه" نیست، بلکه ضد کسی است که پنجه در می‌افکند - یعنی به مبارزه و جنگ می‌آید.

ثانیاً: از اهداف اصلی دشمن "تجزیه" است؛ اول بین مردم و سپس در خاک کشور - و تجزیه بین مردم با دسته‌کشی و صف بندی آنها مقابل یک دیگر محقق می‌گردد. نمی‌بینید سر جزئی‌تری امور جناحی یا حتی طرفداری از یک باشگاه ورزشی، یا گویش بومی و ... مردم را در مقابل هم قرار می‌دهد؟! پس، اگر فرد مذهبی خود را صاحب، مالک و تمام دین و نماد کامل آن بداند و هر کس را با کمترین خطایی که می‌بیند در صف مقابل قرار دهد، خودش بیشتر از آن خطاکار ضربه زده است.

ثالثاً: تکلیف ما به هم زدن مجالس نیست. اگر از ابتدا می‌دانید که مجلس، مجلس گناه است، خب اصلاً نباید وارد شوید، اما اگر مجلسی بود، نشستی در خویشان یا همکاران و دوستان بود و شما نیز وارد شدید، و در آنجا دیدید جهت مجلس علیه اسلام است، وضعیت و تکلیف فرق دارد.

خداوند در قرآن کریم فرمود که اگر در مجلسی به مسخره کردن دین پرداختند، موضوع را تغییر دهید تا وارد مباحث دیگری شوند، اما اگر نشد و اصرار داشتند، آن وقت شما مجلس را ترک کنید و اگر با آنها بنشینید (یعنی حضورتان تأیید آنان باشد)، آن وقت خودتان نیز از آنانید.

تشیع و تسنن انگلیسی:

دشمن سعی می‌کند تا ما هنگام ضرورت "فریاد" سکوت کنیم [حال به عنوان تقیه یا هر عنوان دیگری] و به وقت ضرورت سکوت و آرامش و وحدت، "فریاد" بزنیم و حتی اگر شد به جان یک دیگر بیافتیم - با هر کس یا در هر مکان که ملائمت، مدارا و وحدت لازم است، شدت عمل به خرج دهیم و هر کجا که شدت عمل لازم

است، ملائمت و حتی بی تفاوتی و بی غیرتی داشته باشیم - آنجا که می شود و باید "تقیه" کرد، جنجالی درست کنیم که خون ها ریخته شود، و آنجا که باید حتی به قیمت جان و خون ایستادگی و مقاومت کرد، به اسم "تقیه"، "مدارا"، "صبر"، "مسالمت" و ...، از حرکت بایستیم تا هر چه راحت تر بر ما غالب شوند و خونمان را بریزند. و این همان روشی است که سنی انگلیسی و شیعه انگلیسی تبلیغ و ترویج می کنند.

من به خدا ایمان دارم. می گویند: مشکلات با دعا حل می شود؛ اما برای دعا نیز هزار تا شرط (مثل دل شکسته، گریه، حزن و ...) گذاشته اند! مگر خدا مهربان سریع الرضا نیست؟ آیا به بنده ای که با ادب دعا می کند، نمی دهد و می گوید: برو تو سرت بزنی و اشک بریز تا بدهم؟ خدا دعای آدم جنب و بی نماز و بی وضو هم اگر خواست قبول میکند، لطفاً برای دعا بروشور صادر نکنید و ...

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

[ایمان هر کس به تناسب شناخت اوست].

باز هم طرح یک صورت مسئله غلط - نسبت دادن آن به اسلام و سپس حمله به همان صورت مسئله! الان دقت کنید که مسئله و دغدغه اصلی شما در این متن (که البته طویل تر بود و زایدش حذف شد) چیست؟ راجع به دعا سؤال دارید - راجع به خضوع و خشوع و انابه مسئله دارید، یا دستورالعمل صادر می نمایید؟! اگر بروشور منظور نظر را که صدورش را به ما و دیگران نسبت دادید، خداوند متعال صادر و اهل عصمت علیهم السلام، در بیان و عمل ابلاغ نموده باشند، چه؟ نکنند ناخودآگاه "تکبری" در مقابل خدای سبحان به کسی دست دهد و بهانه اش را «مهربان و سریع الرضا» بودن خدا بیاورد؟! نکنند برخی بدون این که بدانند و بفهمند، با این اسلام عارفانه، عاشقانه، صمیمانه، مؤدبانه مخالفند و می خواهند یک رابطه خشک و کلیشه ای و بی روح در ارتباط بندگان با خدای خود ایجاد شود، تا بشود از آنها طالبان و داعشی ساخت؟! این گریه خیلی کارها می کند که آن جملات مؤدبانه نمی کند.

درگاه الهی کلاس ادبیات و انشا نیست که به "دکلمه" نمره و جایزه بدهند، بلکه خدا با قلبها کار دارد. این سخن مثل این است که بگویند: «دعا کردن و خواستن از درگاه ربوبی، چه نیازی به خضوع و خشوع دارد؟ چرا که نمود اوج گرفتن خضوع و خشوع، گریه است».

الف - در مورد "دعا" مباحث بسیاری درج گردیده است که اگر در بخش جستجو در سایت کلمه مرتبطی چون "دعا" را درج و کلیک نمایید، در اختیار قرار می گیرد. در یک کلمه، دعا نکردن از تکبر است و البته دعا کردن نیز اصول و چارچوبها و باید و نبایدهای خودش را دارد.

ب - چه کسی گفته که اگر حاجت کسی متاع دنیا است، مثلاً از خداوند رزاق، رزق بیشتر، همسر خوب، خانه مناسب، خودروی مطلوب، نمره قبولی، پذیرش در فلان اداره یا شرکت و ... را می‌خواهد، حتماً برود به سرش بزند و گریه هم بکند؟ چرا از خودتان بروشوری حاوی صورت مسئله‌ای غلط تدوین می‌کنید، بعد ذهن خودتان و دیگران را به آن مشغول داشته و بر آن می‌تازید؟!

ج - بسیار عالی است که پس از نماز عشا، با خضوع، خشوع و ادب (نه متکبرانه و طلبکارانه)، در محضر خدا نشست و با تفکر، تأمل و تدبر، دعای بعد از نماز عشا برای طلب رزق را بخوانید. البته نه این که یک سری الفاظ ردیف نمایید، بلکه دعا بخوانید، یعنی از خداوند متعال مسئلت دارید:

«اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ لِي عِلْمٌ بِمَوْضِعِ رِزْقِي وَإِنَّمَا أَطْلُبُهُ بِحَطَرَاتٍ تَحْطُرُ عَلَيَّ قَلْبِي»

بارها! من نمی‌دانم روزی‌ام در کجاست، و آن را تنها بر پایه گمان‌هایی که بر خاطر می‌گذرد می‌جویم؛

«فَأَجُولُ فِي طَلْبِهِ الْبُلْدَانَ فَأَنَا فِيمَا أَنَا طَالِبٌ كَالْحَيْرَانِ»

و از این رو، در جستجوی آن شهرها را زیر پا می‌گذارم، پس در آنچه که خواهان آمم همچون حیرت‌زدگانم ...
 ... «اللَّهُمَّ فَضِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ يَا رَبِّ رِزْقَكَ لِي وَاسِعاً وَ مَطْلَبَهُ سَهْلاً وَ مَأْخِذَهُ قَرِيباً وَ لَا تُعْتِنِي بِطَلْبِ مَا لَمْ تُقَدِّرْ لِي فِيهِ رِزْقاً فَإِنَّكَ غَنِيٌّ عَنِّ عَدَائِي وَ أَنَا فَقِيرٌ إِلَى رَحْمَتِكَ ...»

خدایا! پس بر محمد و خاندان او درود فرست؛ و بارپروردگارا! روزی خود را بر من گسترده ساز و به دست آوردنش را برآسان نما و جای دریافتش را نزدیک قرار ده و با طلب آنچه برایم در آن روزی مقدر نکرده‌ای به زحمت می‌فکن.

دعا درخواست است، نه طلبکاری:

نکته‌ی مهم دیگر این است که برخی بدون این که توجه داشته باشند، جای خود را با پروردگار خود، اشتباه گرفته‌اند، از این رو گمان می‌کنند که دعای‌شان، دستورالعمل‌هایی است که از پایین صادر می‌شود و از بالا باید اطاعت و برآورده شود! لذا وقتی برآورده نمی‌شوند نیز بر خدا می‌شورند که چرا خواسته‌ی آنان را اجابت نکرده است؟!

پس "دعا"، درخواست بنده‌ی فقیر و نیازمند است، به درگاه ربّ جلیل و غنی‌اش. بدیهی است که نه تنها "درخواست"، با لایحه خوانی، دستور، تکبر و ...، مقبول نمی‌افتد، بلکه هر چه خاضعانه‌تر و ملتمسانه‌تر باشد، بهتر است. نه برای خدا، بلکه برای بنده خدا. پس مقام و ظرفیت‌اش به خاطر معرفت و محبت و خضوع و خشوع که بالاتر رفت، زمینه برای استجاب و کسب فیض نیز فراهم‌تر می‌شود.

تفاوت دعاها:

البته که دعا بندگی است و بندگی با اخلاص، از صمیم قلب، با محبت، با تواضع و خشوع محقق می‌گردد، اما باز هم تفاوت بسیاری بین دعاها وجود دارد که حالت انسان دعاگو را نیز متفاوت می‌کند.

هر نیاز کوچک و بزرگ، واجب و مستحب، کلی و جزئی را باید از خدا خواست، فرمود: «حتی نمک طعامت را نیز از من بخواه»، یعنی بدان که وسایلی قرار داده‌ام، اما فقط وسیله هستند، هیچ کدام مستقل نیستند و من باید بدهم. اما خیلی فرق است که انسان «نمک طعام» اش را می‌خواهد، یا خطایی مرتکب شده که عقوبتش سخت است و حالا طلب بخشش (استغفار) و اجازه و توفیق بازگشت (توبه) را دارد؟ یا خیانت کرده، حالا می‌خواهد که محبوبی که معبود است، او را نه تنها ببخشد، بلکه دوباره از مقربین گرداند و نزد خود گرامی بدارد.

خب بدیهی است که هر چه بیشتر متوجه عظمت باری تعالی و حقارت خود در محضر او و بزرگی گناه و شدت عقوبت فراق و دوری و عذابش شود، قلبش مضطرب‌تر و متحول‌تر می‌شود و چه بسا که هم گریه کند و هم به سرش بزند؛ و اما اگر طاغی و متکبر باشد، نه خدا بشناسد، نه در بندگی خضوع و خشوع و رقت قلب داشته باشد، نه متوجه بزرگی معصیتش باشد و نه لزومی برای استغفار و توبه ببیند و نه نگران باشد و ... ، به جهنم رفته و در آنجا به گریه و زاری و التماس می‌افتد.

دعای کمیل:

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام که با عمق جانش عارف و عاشق خدا بود و عرضه می‌داشت، «به فرض که عذاب جهنم را تحمل کنم، عذاب دوری‌ات را چگونه تحمل کنم»، (یعنی عذاب این فراق، از عذاب‌های جهنم نیز سوزاننده‌تر است)، افزود که حتی اگر مرا به جهنم نیز ببری، آنجا هم برایت گریه می‌کنم، گریه‌ی محبی که از محبوب خود و محبت او دور مانده است:

«فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَقْسِمُ صَادِقًا لَئِنْ تَرَكْتَنِي نَاطِقًا لَأَضْحَرَ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا صَاحِبِ الْأَمَلِينَ (الْأَلَمِينَ) وَ لَأَضْحَرَ إِلَيْكَ صُرَاحَ الْمُسْتَضْرَحِينَ وَ لَأُبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ وَ لَأُنَادِيَنَّكَ أَيُّنَ كُنْتَ يَا وَليَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ»

ترجمه: پس به عزتت ای آقا و مولایم سوگند صادقانه می‌خورم، اگر مرا در سخن گفتن آزاد بگذاری در میان اهل دوزخ به پیشگاهت سخت ناله سر دهم، همانند ناله آرزومندان؛ و به درگاهت بانگ بردارم، همچون بانگ آنان که خواهان دادرسی هستند؛ و هر آینه به آستانت گریه کنم، مانند آنان که مبتلا به فقدان عزیزی می‌باشند و صدایت می‌زنم: کجایی ای سرپرست مؤمنان، آری کجایی ای نهایت آرزوی عارفان، ای فریادرس خواهندگان فریادرس، ای محبوب دل‌های راستان و ای معبود جهانیان؟

آن که در مقام عبودیت عارفانه (باشناخت)، عاشقانه، مخلصانه و خاشعانه، نه تنها خود بیش از همگان «سریع الرضا» بودن خدا می‌شناخت، بلکه زحمت‌ها کشید، خون دل‌ها خورد و در محراب شهید شد تا خدا را به ما بشناساند، با صورتی پر از اشک و اندامی لرزان، خدا را برای طلب مغفرت و شمول رحمتش می‌خواند، عرض کرد:

«يَا سَرِيْعَ الرِّضَا اَعْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ اِلَّا الدُّعَاءُ فَاِنَّكَ فَعَالٌ لِّمَا تَشَاءُ يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَ طَاعَتُهُ غِنَى اِرْحَمَ مَنْ رَأْسُ مَالِهِ الرَّجَاءُ وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»

ترجمه: ای خدایی که زود از بندهات خشنود (راضی) می‌شوی، بیمارز آن را که جز دعا چیزی ندارد، همانا تو هرچه بخواهی انجام می‌دهی، ای آن که نامش دوا و یادش شفا و طاعتش توانگری است، رحم کن به کسی که سرمایه‌اش امید و ساز و برگش اشک‌ریزان (گریه) است.

حالا کسی بگوید: خدا مهربان و سریع‌الرضا هست، پس گریه در دعا لازم نیست، لطفاً بروشور برای مصرف داخلی ننویسید (!؟)

*- پس دقت کنیم که آن چه در همین اشک‌هاست، در ادبیات خشک نیست؛ برای همین دشمنان اسلام و مسلمین، از "اشک" اهل خدا و اهل ولایت و اهل معاد، بیشتر از سایر توان‌های مادی‌شان می‌ترسند. پس دقت کنیم که قلب‌مان برای محبوب و معبود، [به بهانه مهربان بودن خدا و با ادب دکلمه کردن خودمان] خشک و بی‌روح و جمادی نباشد.

ایمان مهم است یا عمل؟ کسی که ایمان به اصول دارد، اما دروغ می‌گوید، کم‌کاری می‌کند، بد اخلاق است و ... بهتر است یا کسی که اعتقادی ندارد، ولی وفای به عهد دارد، گشاده‌رو است، با خانواده خوش اخلاق است، در بیت المال حساس است و حلال و حرام حالیش می‌شود؟

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر پرسند: روح مهم است یا جسم - زنده‌ی آبله رو مهم است یا مُرده‌ی زیبا، چه پاسخی می‌دهید؟ ایمان روح عمل است. و البته آن کافری که حلال و حرام حالیش می‌شود، دیدنی است!

اما دقت کنیم که این ترفندها یا بهتر بگوییم گلک‌ها در جنگ نرم و ضد تبلیغ، بسیار قدیمی است، اما کهنه نشده و هنوز به کار می‌رود، پس ما و شما باید مراقب باشیم که فریب نخوریم.

در این روش قدیمی، همیشه یک سری صفات نکوهیده و حتی رذیله، برای مؤمن شمرده می‌شود و یک سری صفات حمیده و پسندیده برای کافر ردیف می‌شود و بعد می‌پرسند: "حالا بگویید کدام بهتر است؟".

الف - پاسخ این است که شیطنت و فتنه، برای گمراه کردن مردم، از همه بدتر است، حتی از جنگ و قتل آنان نیز بدتر است. چنان که خداوند متعال در یک آیه می‌فرماید: «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ - فتنه از قتل سخت‌تر و شدیدتر است / البقره، ۱۹۱» - و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ / و فتنه از جنگ بزرگ‌تر است / البقره، ۲۱۷»

ب - پس بدانیم که به کارگیری این روش‌ها در قیاس مؤمن و کافر، حقه‌ای بسیار قدیمی است، اما کهنه نشده و هنوز هم به کار گرفته می‌شود.

در این روش، ذهن انسان را می‌گذارند مقابل مؤمنی که بسیار بد عمل است و کافری که بسیار خوش عمل است! بعد می‌پرسند: حالا کدام بهتر است؟

خب، مگر انسان مجبور است که چنین قیاس بی‌جهتی را انجام دهد؟ و حتماً داوری هم بکند و بگوید کدام بهتر است یا کدام بدتر است؟! و چون نمی‌داند که این گلک است، حکم کند که کافر بهتر است!

ج - خودتان می‌فرمایید: «مؤمنی که بد عمل می‌کند» و «کافری که خوب عمل می‌کند»؛ پس معلوم می‌شود که "اعتقادات" یک مقوله است و "اعمال" مقوله‌ای دیگر. یکی به شخصیت و شاکله‌ی انسان بر می‌گردد و دیگری به عملکردهای او. در اصطلاح علمی به آن می‌گویند: «حُسن فاعلی = انسان خوب» و «حُسن فعلی = کار خوب». حیوانات و ماشین‌ها، اغلب خوب کار می‌کنند، اما "انسان خوب" محسوب نمی‌گردند.

د - خداوند متعال می‌فرماید که بهشت رفتن، مستلزم حُسن فاعلی به اضافه حُسن فعلی است، یعنی کار خوب، از آدم خوب. از این رو همیشه "ایمان و عمل صالح" را با هم آورده است. و بشارت بهشت (جایگاه انسان‌های رشد یافته و کمال رسیده)، به آنان داده شده است:

«وَيُبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ بَجْرِيٍّ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَنْوَاعٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵)

ترجمه: و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، مژده ده که ایشان را باغ‌هایی خواهد بود که از زیر [درختان] آنها جوی‌ها روان است. هر گاه میوه‌ای از آن روزی ایشان شود، می‌گویند: «این همان است که پیش از این [نیز] روزی ما بوده.» و مانند آن [نعمت‌ها] برای آنها آورده شود و در آنجا همسرانی پاکیزه خواهند داشت و در آنجا جاودانه بمانند.

ه - اسلام و ایمان به لفظ و اسم نیست؛ همان‌گونه که سایر کمالات به لفظ محقق نمی‌گردد. صرف این که به یکی بگویند: دانشمند، او برخوردار از دانش نمی‌گردد و صرف این که کسی را ارباب صدا کنند تا خوشش بیاید و بیشتر هزینه کند، او ارباب نمی‌شود.

ایمان نیز شاخصه‌های خود را دارد و مؤمن متصف به آن شاخصه‌هاست و مبرا از این صفات نکوهیده‌ای است که برای او بر می‌شمرند. پس اگر کسی دارای این صفات نکوهیده بود، اساساً مؤمن نیست. هر چند ظاهر الصلاح باشد و یا دیگران او را مؤمن بشناسند. مگر منافق نمی‌تواند به شکل مؤمن درآید؟ خب اگر چنین نبود که اسمش منافق نمی‌شد.

برخی از صفات مؤمن:

در سوره المؤمنون، به برخی از صفات و رفتارهای مؤمن تصریح شده است، یعنی مؤمن حتماً این صفات و رفتارها را دارا می‌باشد، پس اگر کسی دارای آنها نبود، اساساً مؤمن نیست.

در این سوره راجع به مؤمن می‌فرماید: نه تنها اهل نماز است، بلکه در نمازش خاشع نیز هست (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) - از کار بیهوده پرهیز می‌کند (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) - به پرداخت زکات (انواع آن) عمل می‌کند (وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ) - خودش را از زنا و هر گونه روابط جنسی نامشروع حفظ می‌کند (وَالَّذِينَ هُمْ لِأُكْرَامِهِمْ حَافِظُونَ) - در حفظ امانت و عودت آن و نیز در وفای به تعهدات، بسیار رعایت می‌کند (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) - از نمازش محافظت می‌کند که به آن آفت نخورد و صدمه وارد نشود و حبط و بی اثر نگردد (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ).

پس اگر کسی پرسید: مؤمنی نه تنها هیچ یک از این صفات را ندارد، بلکه متصف به صفات نکوهیده و متخلق به اخلاق رذیله نیز هست، حالا بگویید او بهتر است یا کافری که راست می‌گوید و ...؟ پاسخ این است: صاحب اوصافی که فرمودید، اصلاً مؤمن نیست که بخواهد مقایسه شود. پس در واقع این مقایسه بین دو بی‌ایمانی است که یکی کارهای خوب هم دارد و دیگر ندارد.

اسلام و ایمان:

اسلام و ایمان نیز شدت و ضعف مرتبه دارد. یکی کلاس اول است، فقط باور کرده که خدا و معادی در کار است، خب همین جا از صف کفار جدا می‌شود، یکی دیگر بیشتر دانسته و باور کرده و یکی دیگر بیشتر و ...؛ اما این مربوط به "شخصیت" آنان می‌شود و حالا نوبت به اعمال و رفتارشان می‌رسد. حساب و کتاب هم از اعتقادات هست و هم از اعمال.

از جهل‌های انسان بگوئید. انسان از چه جهاتی نادان است. انسان منقطع از وحی بسیاری چیزها رو کشف می‌کند مثلاً خوبی و بدی بسیاری امور را می‌فهمد هر چند باز مدام در حال کشف است اما مسلماً بدون وحی نمی‌تواند بفهمد از کجا آمده برای چه آمده و به کجا می‌رود؟ آیا پیشرفت انسان فارغ از شناختن مبدا و مقصد و علت آفرینش، او را از وحی بی‌نیاز می‌کند؟ شاید سوال اصلی این باشد نیاز به وحی برای چیست؟ آیا همان نیاز انسان به دین است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا انسانی که در حال حرکت و رفتن است، نباید بداند که به کجا می‌رود؟ اگر نداند که تمامی حرکات و رفتنش پوچ می‌شود. و البته "وحی" همان تبیین و ابلاغ "دین" است.

به طور قطع همان طور که فرمودید، خودتان پاسخ را می‌دانید. منتهی ذهن اگر مثل ساختار یک بنا، کار تفکر را بنیادین انجام ندهد، دچار تشویش و سردرگمی می‌گردد و ساخته‌هایش مرتب فرو می‌ریزد.

لازم است ابتدا بپرسیم، بشر چه چیزی را می‌داند؟ بعد بپرسیم چه چیزی را نمی‌داند و بدان جاهل است؟ همین که می‌پرسید: «بشر چه چیزی را نمی‌داند؟»، خود دلیل بر این است که حتی نمی‌داند که چه چیزهایی را نمی‌داند؟

علم انواع و اقسام دارد. برخی علوم پایه است که در عقل و فطرت نهادینه شده است. به عنوان مثال:

الف - عقل و فطرت / نه کسی به انسان "عشق و نفرت" - یا "محبت و بغض" - یا "دوستی و دشمنی" - یا "گرایش و تنفر" ... و بالاخره کمال‌خواهی و عشق به کمال را یاد داده است و نه کسی به انسان "علت و معلوم" - یا "حرکت و محرک" - یا "نظم و ناظم" - یا "محال بودن جمع نقیضین" و ... را یاد داده است.

ب - حس و تجربه / بخش دیگر "علوم اکتسابی" است که علوم تجربی از جمله آنان می‌باشد. این علوم همه به واسطه تعلیم و تعلم منتقل می‌گردد. مثل "زبان، ریاضیات، علوم طبیعی و

* - بدیهی است که بشر ابتدا که به دنیا می‌آید، از علوم اکتسابی هیچ نمی‌داند «وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا» اوست خدایی که شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد در حالی که شما هیچ چیز نمی‌دانستید / التَّحَلُّ، ۷۸ - و هنگامی که از دنیا می‌رود نیز اگر تمامی علوم اکتسابی که در طول تاریخ حباب بشر، توسط دیگران کشف و کسب شده است را نیز به او بدهند، باز هم از "علم" چیز زیادی نمی‌داند. «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» - و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است / الإسراء ف ۸۵»

ج - بشر هنوز پشه و مگس را مطالعه می‌کند و هر روز به علوم جدیدی دست می‌یابد؛ هنوز انواع حشرات و موجودات زنده و گیاهان را در تنوع زیست تازه می‌شناسد؛ هنوز بسیاری از بیماری‌های کهن و متداول و یا راه مداوای آنها را نمی‌شناسد و هنوز به بیماری‌های جدید مبتلا می‌شود. نه درست می‌داند روی زمین چه خبر است، نه زیر زمین، نه اعماق اقیانوس‌ها و در آسمان‌ها.

* - بشر، پس از جنگ جهانی اول، متوجه باکتری‌هایی شد که عفونتش سلول را از بین می‌برد، و از سال ۱۹۳۰ که دو دانشمند انگلیسی به نام‌ها «هوارد والتر فلوری» و «ارنست بوریس چاین» به مقاله فلمینگ برخوردند و روی آن کار کردند و بالاخره به پنی سیلین دست یافتند؛ و امروز بشر فهمیده ویروسی به نام HIV، انسان را سریعاً از پای در می‌آورد. هزاران نفر کشته می‌شوند تا بفهمند ریشه در نوعی میمون دارد (اگر راست باشد)، و هنوز مداوای کاملی کشف نشده است، اما "دین" از همان ابتدا به او آموخت که از زنا، لواط، همجنس‌بازی، آمیزش با حیوانات و ... اجتناب کند.

د - انسان در علوم تجربی، به بسیاری از نیازهای فطری و غریزی انسان پی می‌برد. کشف بسیاری از این علوم، به همان علوم ابتدایی و پایه که در خلقت بشر نهادینه و سرشته شده است بر می‌گردد و نیازی به دانشمند و کتاب هم ندارد. مثل نیاز به خوردن، آشامیدن، خوابیدن، مسکن، جماع، زندگی اجتماعی، بالتبع قانون ... و نیاز به ابزارهای گوناگون.

* - می‌دانیم که زندگی سالم و رشد، مستلزم و منوط به این است که انسان علم داشت باشد و بداند که چه کند و نیازهای خود را چگونه پاسخ دهد؟ حالا چه بخورد؟ - چه بیاشامد؟ - چه بپوشد؟ - با کدام دسته از موجودات چگونه جماع کند؟ - چگونه تشکیل جامعه (خانواده، قبیله، شهر، کشور و جهان) دهد؟ - تعامل چگونه باشد، بر اساس قدرت، ثروت، یا رعایت حقوق؟ حالا حقوق کدام است؟ - اگر یک قدرت بزرگ با پنج قدرت بعد از خود متحد شد که جهان را به سلطه بکشد، خوب است یا بد؟ عقل چه حکمی می‌دهد؟ کی گفته بد است؟ امروزه بسیاری از دانشمندان، متفکران، فلاسفه و جامعه‌شناسان غربی و مطرح، توجیه می‌کنند که خیلی هم خوب است و به نفع انسان و جامعه بشری است؟! اگر خوب است، پس چرا بسیاری از ملت‌ها مخالفت و مقاومت می‌کنند؟! پس با این تفاسیر و تعابیر، امریکایی‌ها حق دارند که بگویند: «هر کس با ما نیست، تروریست است؟!»

ه - علم نیز باید هدفدار باشد. صرف این که انسان علم پیدا کند که جهت پیوست دادن چند قطعه‌ی مجزا به یکدیگر، پیچ و مهره بسازد، و سپس علم پیدا کند که انواع آچارها را برای بستن یا باز کردن این پیچ و مهره‌ها بسازد، کفایت نمی‌کند.

بشر که "علم و عالم" را خلق نمی‌کند، بلکه کشف می‌کند؛ پس باید بداند که کدام قوانین موجود در عالم را کشف کرده و چرا؟ کدام قطعات را ساخته و چرا؟ کدامین را به یک دیگر پیوست می‌دهد یا ترکیب می‌کند و چرا؟ کدامین را منفصل یا تجزیه می‌کند و چرا ...؟ آیا اگر اتم را کشف کرد و بمب اتم ساخت، بد است؟ خیر؛ اتم را نیز خدا خلق کرده و به بشر امکان شناختش را داده است. در همین سیاره خورشید در هر ثانیه هزاران انفجار اتمی رخ می‌دهد و انسان با دسترسی به علوم، رشد علمی می‌کند و حیات خود را به کمال می‌برد.

حال آیا ساختن بمب اتم بد است؟ خیر، آن هم یادگیری و ساخت چگونگی انفجار اتمی است. آیا اگر آن بمب را به سر مردم در هیروشیما و ناکازاکی انداخت و صدها هزار نفر را درجا کشت و میلیون ها نفر انسان را طی قرن ها معلول کرد، و دائماً دنیا را به بمباران اتمی تهدید کرد، بد است؟ امروزه که دانشمندان امریکایی می گویند: انداختن بمب اتمی، بسیار کار خوب به جایی بود؛ چرا که حمله ای پیشگیرانه بود، وگرنه عواقب تداوم جنگ بدتر بود؟

بد و خوب:

بدین ترتیب می بینید که بشر تا تمامی نازی که به عقلش می کند و با تمام تفاخری که به علم اندکش می نماید، به این نتیجه می رسد که «اصلاً بد و خوبی وجود ندارد!» - «ارزش و ضد ارزشی وجود ندارد» - «اساساً هیچ مفهوم کلی وجود ندارد» - «هر کس هم که می گوید: بد و خوبی وجود دارد، چه از دین گرفته باشد و چه خودش فهمیده باشد، غلط است» و ...، آیا مکاتب فرانکفورت، مدرنیسم و پست مدرنیسم و ...، جز این را می گویند؟!

هدف:

پس علم باید هدفدار باشد - عالم یعنی نشانه ها (آیات) و علم نیز همان علم و نشانه است. بزرگترین علم، نشانه شناسی است و نشانه حتماً غیر خود را نشان می دهد، چون هر چه مثل خودش باشد، آن نیز نشانه ی دیگری است. بودریار پست مدرن نیز می گوید: «هیچ چیزی خودش نیست، هر چیزی غیر خود را نشان می دهد». خداوند متعال از همان ابتدای خلقت بشر به او آموزش داد که «بسم الله»، همه چیز اسم، آیه و نشانه است، نشانه هایی که او را نشان می دهند.

خب، حالا این عالم که سرتاسر "اسم، آیه و نشانه" است، چه چیزی را نشان می دهد که غیر خودش است؟ آیا باید دانست و شناخت و این شناخت اثر و نقشی در تمامی جهت گیری های انسان، در تمامی شئون فردی و اجتماعی اش دارد یا خیر؟

دین همین است:

***- یک قسم علوم دینی، با اندیشه، نظر، جهان بینی و اعتقادات کار دارد؛ چرا که در هر گامی، ابتدا اندیشه ی نظری است و سپس جهت رسیدن و تحقق آن، اقدام عملی.

***- بخش دیگر "بایدها و نبایدها"، یا همان اصول کلی و جزئی قوانین می باشد.

●● - آیا این بشری که "روح و جسم" و "عقل و نفس" و "فطرت و غریزه" را با هم داراست، باید بداند که هر کدام چیست؟ و چگونه یکی بر دیگری غلبه می کند؟ کدام غلبه بهتر است؟ و برای این غلبه باید چه کند چه نکند؟ یا خیر؟

● ● - این بشری که از یک سو ذاتاً "فقیر" است و از سوی دیگر به حکم "عقل و فطرت"، عاشق و وابسته‌ی به کمال است، "إله‌جو - إله خواه و إله پرست" می‌شود و اگر "وحی" نباشد، از بت چوبی و سنگی و گلی گرفته، تا فرعون‌ها، گوساله‌ی سامری ... و حتی هوای نفس خودش را "إله" خود می‌گیرد می‌پرستد. بندگی همان وابستگی محض به غایت است.

● ● - غریزه‌ی بشر، نیاز به شهوت جنسی را به او می‌فهماند و برای ارضایش فشار می‌آورد. خب این نیاز به اشکال متفاوتی قابل برآوردن می‌باشد. چه اسماء نماید، چه زنا یا لواط ... نماید، چه از آلات مصنوعی استفاده کند، چه با حیوان وطی کند و ...؟ حالا چند هزار سال تجربه‌ی خطا کند تا بفهمد راه صحیح و کمال بخش فردی و اجتماعی، عقلی و فطری، روحی و روانی و جسمی، بهداشتی و سالم کدام است؟ حالا HIV و میمون را شناخت، یکی بگوید: آهو یا گوسفند، یا سگ، یا اسب (که در امریکا بسیار متداول است) چطور؟ پاسخ چیست؟ آیا در عمل و یا حتی بیان، نمی‌گویند: چند سال آزمایش کنید تا ببینیم چه نتیجه می‌دهد؟!

* - مگر علوم متفاوت، اعم از پزشکی، روان‌شناسی، حقوق، تعلیم و تربیت و ...، مضرات ناهنجاری‌ها و رفتارهای نامتعادل مقاربتی و آمیزشی را کشف و بیان نکرده است؟ پس چطور به ظاهر متمدن‌ترها، در پی رواج و حتی قانونی کردن این رفتارها هستند؟!

* - پس علم باید جهت داشته باشد، و دین نیز علم را با جهتش بیان می‌دارد. تمامی آیات قرآن کریم که اشاره به انواع علوم، از ماورائی و تجربی را که بخوانید، حتماً "فعل را با فاعلش" معرفی می‌کند، و "باید و نباید" را با عاقبتش معرفی می‌کند. این همان جهت علم است که با وحی روشن می‌شود.

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتُ اَلْوَائِكُمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعٰلَمِيْنَ» (الروم، ۲۲)

ترجمه: و از نشانه‌های او، آفرینش آسمان‌ها و این زمین و اختلاف زبان‌های شماست (از حیث لغت‌ها، کیفیت تکلم و نحوه صدا) و رنگ‌های شماست (رنگ اصنافتان و افرادتان). به یقین در این (خلقت ذات و اختلاف صفات) نشانه‌هایی است (از توحید، قدرت، علم و حکمت خدا) برای دانشمندان.

ظاهر و باطن:

انسان به خودی خود فقط ظاهر بین است، مگر آن که با دلایل و علایم و نیازهایی، متوجه باطن شود. به همین دلیل است که مادیون، به جز محسوسات مادی را قبول ندارند. اما آیا "عالم" فقط ظاهر دارد؟ و آیا فقط علم به ظاهر کافیت و علم به باطن لازم نیست و نقشی ندارد؟ حال این باطن [یا به تعبیر دیگری "غیب"] را چه کسی می‌داند که به انسان تعلیم و خبر دهد؟

* - خداوند متعال در قرآن کریم، «ایمان به غیب» را از ویژگی‌های مؤمن بر می‌شمرد «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»، یعنی باید آگاهی او از غیب این عالم ماده، و غیب عالم هستی، از مرحله علم محسوس و تجربی بگذرد و چنان در علم

عقلی و فطری نمایان شود که آن را باور دارد و به آن ایمان بیاورد. خب چگونه ممکن است انسان به چیزی که نمی داند و خبری از آن ندارد، آگاه شود و ایمان نیز بیاورد؟ پس باید به وسیله وحی، مطلع گردد، آگاه شود، عقلش به نور آن علم ببیند و حکم دهد - فطرتش با آن نور، پرده ها را کنار بزند و حقایق را نشان دهد، اعمال و رفتارهایش با آن نور و علم وحی تأدیب شود تا به عقل و قلب و ایمانش آسیب نرسد و ... - اینها همه کار وحی است.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه، ۱۱۴)

ترجمه: پس بلند مرتبه است خدا آن فرمانروای که حق و در خواندن قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو پایان یابد شتاب مکن، و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای.



پاسخ‌های کوتاه - شهریور ۱۳۹۴

س ۳۴۱ - آیا برای پذیرش توبه حتما باید گریه کرد؟

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ما بسیاری از واژگان را به معانی و مفاهیم متعارف در ادبیات محاوره‌ای خود تلقی می‌کنیم و همین سبب درک نادرست می‌گردد، در حالی که واژگان در ادبیات هر فرهنگی - به ویژه فرهنگ غنی اسلام در قرآن و احادیث - باید به معنا و مفهوم مورد نظر در همان ادبیات و فرهنگ تعریف و درک شود.

خداوند متعال در قرآن کریم فرمود: «ابتدا استغفار کنید، سپس توبه کنید»:

«وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» (هود، ۹۰)

ترجمه: و از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان] است.

همین معنا نشان می‌دهد که «استغفار» با «توبه» متفاوت است.

"استغفار" یعنی طلب مغفرت - و "توبه" یعنی بازگشت. پس فرمود: ابتدا بخواهید آن چه در گذشته از معصیت انجام داده‌اید را خدا ببخشد و آثار سوء آن را بر شما بپوشاند، تا بتوانید برگردید و سپس برگردید.

مثل این است که به زمین خورده بگویید، ابتدا بلند شو، خاک را از سر و روی خود پاک کن، و سپس دوباره حرکت کن، اما در مسیر درست.

پس "توبه" بازگشت است، هر گاه که تصمیم بگیری به سوی خدا برگردی، و برگردی، می‌شود "توبه".

خب این توبه (بازگشت)، محصول یک شناخت از راه غلط و راه درست است - محصول یک تصمیم و اراد است و یک همت امیدوارانه در حرکت. لذا الزاماً با گریه همراه نیست.

اما استغفار فرق دارد. انسان نسبت به کسی جسارت کرده است از حدود و ثغور خودش تجاوز کرده است و حالا از حاکم و قاضی یا صاحب حق می‌خواهد که او را مورد عفو و مغفرت قرار دهد. انسان در محضر معبود و

نسبت به محبوب خیانت کرده، حالا می‌خواهد که مورد عفو و بخشش قرار گیرد، آن هم چنان که گویی اصلاً انجام نداده است، تا بتواند بلند شده و به راه ادامه دهد. مثل این که انسان بخواهد او را از زندان آزاد کند، تا بتواند زندگی جدید و سالمی را شروع نماید.

البته بدیهی است که هر چه معرفت (شناخت) نسبت به خدا و معاد از یک سو و نسب به قبح و اثر معصیت از سوی دیگر بیشتر باشد، قلب از شوق قرب و خوف بُعد و دوری بیشتر متحول و متأثر می‌گردد که این حالات معمولاً همراه با اشک (گریه) می‌باشد. بالاخره حالات درونی، در ظواهر بیرونی بروز می‌یابد.

س ۳۴۲ - قبر پرستی با بت پرستی چه فرقی دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

قبر پرستی، زنده پرستی، مرده پرستی، فرعونِ زمان پرستی، شیطان پرستی، گوساله پرستی، حزب پرستی، مال پرستی، وطن پرستی، قدرت پرستی، علم پرستی، ایسم پرستی ... و کلاً هر پرستشی به غیر از پرستش خداوند متعال که واحد، احد و بی مثل و مانند است، با بت پرستی هیچ فرقی ندارد و همه شرک است.

اما، سؤال اینجاست که حالا چه کسی «قبر پرستی» می‌کند؟! آیا منظور «زیارت اهل قبور» است که سنت و سیره رسول الله و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین بوده است و شیعه و سنی در باب استحباب آن احادیث بسیاری نقل کرده‌اند می‌باشد. و آیا در این میان مقصود اصلی زیارت حرم‌های شریف است، نه رفتن سر قبر پدر و مادر و خویشان؟

خب حالا چه کسی قبر آنها را می‌پرستد؟ یا اساساً چه کسی خودشان را می‌پرستد که حالا قبرشان را پرستد؟! مگر زیارت زنده در خانه‌اش یا مُرده بر قبرش، پرستش است؟!

***- پس معنای پرستش را نمی‌دانند و اساساً جهت ضد تبلیغ چنین می‌گویند. اگر معنای پرستش را می‌دانستند، می‌فهمیدند که آیا مبتلا به نفس پرستی هستند، و نفس خویش را «إله» خود قرار داده‌اند یا خیر؟ آیا فرعون پرست، شیطان پرست و گوساله‌پرست و ایسم پرست نشده‌اند و همین شرک سبب عناد و لجاح‌شان با موحدین و مسلمانان و به ویژه شیعیان نشده است؟

«أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا» (الفرقان، ۴۳)

ترجمه: آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟ آیا [می‌توانی] ضامن او باشی؟
«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجاثیه، ۲۳)

ترجمه: پس آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفسش قرار داده و خدا او را روی علم خود (به کفر باطن و خبث سرپره‌اش) و آگاهی وی، به حال خود رها کرده و بر گوش و قلب او مهر (شقاوت) نهاده و بر دیده (دل) او پرده کشیده؟! پس چه کسی است که او را بعد از خدا هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟

******* - همه کفر، عناد، لجاج، حرص و دغدغه‌ی آنها این است که چرا ما مثل آنان هوای نفس خود و دیگران را نمی‌پرستیم و چرا در نهایت عبد و بنده‌ی ذلیل خدایان آنها نمی‌شویم؟ چرا علاقمند و دوستدار بندگان مخلص و کامل خدا هستیم و با محبت و زیارت قبورشان، ارتباط و اتصال خود را به آنان اختصاص می‌دهیم و این عشق خالصانه و خدایی خود را اینگونه پُرشور بروز می‌دهیم؟ می‌خواهند از آنها قطع کنیم و به غل و زنجیرهای بندگی اینها کشانده شویم، منتهی از هر راهی وارد می‌شوند و یکی از آن راه‌ها، «توحید» است! می‌خواهند به خدا و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نیز درس توحید و شرک بدهند، لذا «زیارت» را «پرستش» می‌خوانند و سپس به این غلط من درآوردی خود می‌تازند!
